

دانشهای

آسو

عالمی دیگر ببايد
ساخت

به كوشش عرفان ثابتی



دفترهای آسو ۷

عالمی دیگر نباید ساخت

به کوشش عرفان ثابتی



نشر آسو

www.aasoo.org

عنوان فارسی:

عالمی دیگر ببايد ساخت

به کوشش عرفان ثابتی

عنوان انگلیسی:

Another world must needs be built

عکس و طراحی جلد: کیوان مهجور

چاپ نخست، اردیبهشت ۱۳۹۹ (آوریل ۲۰۲۰)

لس آنجلس

۱۹۳ صفحه

Email: editor@aasoo.org

نمایه: کرونا، اپیدمی، شیوع، بیماری، ناسیونالیسم، وب، ایران، جهانی شدن، آینده، مرگ

حق چاپ و نشر الکترونیکی و کاغذی کتاب محفوظ است.

استفاده‌ی تجاری از این اثر ممنوع است.

بازنشر مقالات یا بخشی از آنها با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست

- اوضاع دیگر نباید به روال عادی بازگردد | عرفان ثابتی | ۷
پس از رفع این بحران، دنیا باید متحد شود | میخائیل گورباچف |
برگردان: عرفان ثابتی | ۱۵
شیوع کرونا، فرصتی تازه برای حاکمان | ان اپلبام | برگردان: نهال تابش |
۱۹
بیماری و بحران: از رساله‌های طاعونیه‌ی قرون وسطی تا کووید ۱۹ |
اسپنسر استراب | برگردان: هامون نیشابوری | ۲۷
ادبیات و طاعون: از دست رفتن انسان و انسانیت | جیل لپور |
برگردان: پیام یزدانجو | ۳۷
آبرکامو و ویروس کرونا | آلن دوباتن | برگردان: عرفان ثابتی | ۵۳
جهان پس از ویروس کرونا | یووال نوح هراری | برگردان: عرفان ثابتی |
۵۷
چگونه وبا ایران را دگرگون کرد | امیرارسلان افخمی | برگردان: آرمین
امید | ۶۹
این هیولا را ما آفریده‌ایم | بوم‌شناسی سیاسی ویروس جدید کرونا | برام
لون و یان اوورویک | برگردان: افسانه دادگر | ۷۹
ویروس کرونا چه اهمیتی برای تغییرات اقلیمی دارد؟ | میهان کریست
| برگردان: آیدا حق‌طلب | ۸۹

نائومی کلاین: ویروس کرونا فاجعه‌ی تمام‌عیار برای سرمایه‌داری
فاجعه‌محور است | مری سالیس | برگردان: عرفان ثابتی | ۹۹
این بیماری همه‌گیر دروازه‌ای به روی آینده است | آرونداتی روی |
برگردان: هامون نیشابوری | ۱۰۵
وضعیت اضطراری ویروسی و جهان فردا | بیونگ-چول هان | برگردان:
هامون نیشابوری | ۱۱۷
تاریخ به رهبران امروز چه می‌تواند بیاموزد؟ | لیلی راثمن | برگردان:
سپیده جدیری | ۱۲۹
ویروس کرونا چطور دنیا را تغییر خواهد داد؟ | پیتر سی بیکر | برگردان:
عرفان ثابتی | ۱۳۷
خطر واقعی همه‌گیری، فروپاشی اجتماعی است | برانکو میلانوویچ |
برگردان: وفا ستوده‌نیا | ۱۵۳
نابرابری نه تنها بیماری‌های عالم‌گیر را تشدید می‌کند بلکه ممکن است
عامل آنها نیز باشد | لورا اسپینی | برگردان: پویا موحد | ۱۵۷
دوری و دوستی جهانی، این است گرنای کرونا | ایرج قانونی | ۱۶۳
آیا ویروس کرونا نگرش ما به مرگ را تغییر خواهد داد؟ | یووال نوح
هراری | برگردان: عرفان ثابتی | ۱۷۹
چطور از درون اتاق خود به دور دنیا سفر کنیم | آلن دو باتن | برگردان:
عرفان ثابتی | ۱۸۷

اوضاع دیگر نباید به روال عادی بازگردد

عرفان ثابتی

اولگا توکارچوک، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات سال ۲۰۱۸، می‌گوید: «مدت‌ها بود که اتفاقاً واقعاً شگفت‌آوری رخ نداده بود، و در نتیجه قوه‌ی تخیل‌مان از کار افتاده بود. اگر در همین تعطیلات اخیر کریسمس، کاساندرا [الهه‌ی پیشگویی در اساطیر یونانی] به ما می‌گفت: "سه ماه دیگر با دو متر فاصله از هم صف خواهید بست، ماسک به صورت خواهید زد و اکثرتان در خانه حبس خواهید شد" هیچ‌کس حرفش را باور نمی‌کرد... حتی به فکرمان هم خطور نمی‌کرد که این دنیای شلوغ جهانی نخواهد توانست که تا ابد بر اساس اصول قدیمی به کارش ادامه دهد... چیزی دارد ما را می‌آزماید. نمی‌دانم که دست تقدیر است یا شیطان یا طبیعت یا خدا...؟ از هر نظر در بوته‌ی آزمایش افتاده‌ایم... از دنیای پیش از این بیماری همه‌گیر چیزی جز خاطره‌ای از دوران گذشته باقی نخواهد ماند.»

آریس، شخصیت اصلی کمدی سیاه «نمی‌خواهم بدعق باشم اما باید مطلب مهمی را با تو در میان بگذارم» (گیورگوس گئورگوپولوس، ۲۰۱۹)، مدیر فروش موفق یک شرکت بزرگ تجاری و مردی زن‌باره است. او پس از اهدای خون می‌فهمد که ناقل ویروس مرموزی است

که از راه خون و از طریق رابطه‌ی جنسی منتقل می‌شود و تنها زنان را می‌کشد. این ویروس سه چهار سال قبل پدید آمده و در این مدت چند بار جهش کرده اما تازه یک هفته است که پزشکان به وجود آن پی برده‌اند. نشانه‌های رایج آن عبارت‌اند از خونریزی از بینی، درد عضلانی و تب بالا. بعد از بروز عوارض، تنها چند ساعت یا چند روز طول می‌کشد تا زن بیمار جان بازد. نوع جدیدی از این ویروس که در خون آریس دیده شده با نوع اولیه و پیش از جهش آن همخوانی دارد و بنابراین می‌تواند به تهیه‌ی پادتن، و در واقع واکسن، کمک کند. برای دستیابی به این هدف، پزشکان باید بفهمند که کدام زن اولین بار این ویروس را به آریس منتقل کرده است تا بتوانند بیمار صفر را پیدا کنند. این خبر ناگهانی آریس را، که تا پیش از این آدمی مسئولیت‌گریز و پی‌بندوبار بوده، تکان می‌دهد و به جست‌وجوی تک‌تک زنانی وامی‌دارد که پس از رابطه‌ای کوتاه آنها را رها کرده و به شدت رنجانده است. حالا او باید با پیامدهای انتخاب‌ها و اعمال گذشته‌اش روبه‌رو شود و از منفعت‌طلبی شخصی محض دست بردارد تا مبادا بقای نوع انسان به خطر افتد.

به نظر مایکل سندل، فیلسوف آمریکایی، باید دوباره بر مفهوم «خیر همگانی» تمرکز کرد. به عبارت دیگر، باید از پيله‌ی خودمحوری و فردگرایی افراطی بیرون آمد و به آرمان‌های اخلاقی جمعی پرداخت. تک‌تک اعضای جامعه باید به میل و رغبت خود مسئولیتی را به عهده گیرند و برای بهروزی یکدیگر فداکاری کنند. این امر مستلزم نقض روال عادی جامعه‌ی مدرن است، جامعه‌ای که در آن همبستگی به شدت افول کرده و جایش را به سودجویی، رقابت بی‌امان و دشمنی داده است. به قول زیگمونت باومن، نظریه‌پرداز مدرنیته‌ی سیال، «جامعه‌ی به شدت فردگرایی مصرفی ما... در قطب کاملاً مخالف جامعه‌ی همبسته

قرار دارد و رقابت و سؤزن متقابل می‌آفریند. یکی از عوارض جانبی بسیار رایج این جامعه ارزش‌زدایی از همبستگی بشری است: رد یا حتی انکار فایده‌ی آن برای تعقیب امیال شخصی و دستیابی به اهداف فردی. ارزش‌زدایی از همبستگی معلول اهمیت ندادن به خیر همگانی و اوضاع جامعه‌ای است که فرد در آن زندگی می‌کند. به قول اولریش بک، یکی از تیزبین‌ترین پژوهشگران دگرگونی‌های فرهنگی معاصر، امروزه نه جامعه بلکه تک‌تک افراد مجبورند که به تنهایی، به شیوه‌ی خود و با توجه به منابع خود، برای مشکلات "زاییده‌ی اجتماع" راه‌حلهایی "فردی" بیابند (این کار از نظر بیهودگی شبیه است به ساختن پناهگاه خانوادگی برای در امان ماندن از پیامدهای جنگ هسته‌ای). در جوامع پیشین دو نگرش غالب بود: "شکاربانی" (عقیده به این که حفظ میراث مشترک خلقت الهی به انسان سپرده شده) یا "باغبانی" (پذیرش مسئولیت ایجاد و حفظ نظم اجتماعی). اما امروز بی‌وقفه و مصرانه نگرش "شکارچی" را ترویج می‌کنند؛ این نگرش بیش از هر چیز و شاید صرفاً به تعداد و اندازه‌ی غنایم شکار و گنجایش خورجین شکار بها می‌دهد. شکارچی به فراوانی حیوانات در ناحیه‌ی شکار، یعنی به موفقیت شکارهای بعدی، بی‌اعتنا است. در جامعه‌ی مصرفی، که جهان را انبار چیزهای بالقوه مصرف‌شدنی می‌شمارد، به افراد توصیه می‌کنند که در فضای عمومی گوشه‌ی نسبتاً دنج و امنی برای خود دست و پا کنند. در این جامعه، فضای عمومی به طرز ناامیدکننده‌ای با مردم نامهربان، به مشکلات و مصائب آن‌ها بی‌اعتنا، و پر از دام و تله است. در این جهان، همبستگی به درد نمی‌خورد.»

آلبر کامو می‌گوید: «تنها راه مبارزه با طاعون، پایبندی به شرافت است.» و شرافت چیزی نیست جز «عمل کردن به وظیفه». هرگاه فرد و گروه به وظیفه‌ی خود در قبال یکدیگر عمل کنند و، به تعبیر کامو،

رسم شرافت را به جا آورند، همبستگی حاصل می‌شود زیرا «همبستگی یعنی پیروی نظری و عملی از اصل "یکی برای همه و همه برای یکی"». متأسفانه «روال عادی» جامعه‌ی مدرن به جای همبستگی، مبتنی بر «داروینیسیم اجتماعی» است. وقتی دولتمردان بسیاری از کشورها- از ایران گرفته تا آمریکا- از پابندی به نظریه‌ی «مصونیت جمعی» سخن می‌گویند، در واقع بر تنازع بقا و بقای اصلح صحنه می‌گذارند. همان طور که سندل به درستی تأکید می‌کند، این نگرش فایده‌گرایانه هیچ سنخیتی با آرمان همبستگی ندارد. مروجان «مصونیت جمعی»، که جز تحلیل سود و هزینه‌ی مادی دلمشغولی عمده‌ی دیگری ندارند، می‌گویند باید اجازه داد که ویروس کرونا شیوع یابد تا افراد آسیب‌پذیر جان خود را از دست بدهند و افراد تندرست و خوش‌بینه زنده بمانند و چرخ‌های اقتصاد را دوباره به گردش درآورند. اما حامیان همبستگی بر این باورند که باید به افراد ضعیف و آسیب‌پذیر به اندازه‌ی افراد نیرومند و قوی بها و اهمیت داد.

جامعه‌ی همبسته، به عقیده‌ی باومن، «از مشکلات ناشی از رذایل فراگیر بشری نظیر حسادت، بی‌اعتمادی متقابل، سؤظن، تضاد منافع، رقابت در امان می‌ماند و دوام می‌آورد. همبستگی از ایجاد تضاد میان منافع شخصی و خیر همگانی جلوگیری می‌کند. آنچه مجموعه‌ی ناپیوسته‌ای از افراد را به جامعه تبدیل می‌کند همبستگی است؛ همبستگی همزیستی جسمانی افراد را با همزیستی اخلاقی آن‌ها تکمیل می‌کند و به این ترتیب وابستگی متقابل آن‌ها را چنان افزایش می‌دهد که تقدیر و سرنوشت مشترکی می‌یابند.»

پیتر سی. بیکر، نویسنده‌ی آمریکایی، می‌گوید: «سال‌ها خط‌مشی رایج در سیاست. درباره‌ی همه‌چیز از مراقبت‌های بهداشتی و درمانی گرفته تا هزینه‌های اساسی زندگی از قبیل مسکن. این بوده که مداخله‌ی

گسترده‌ی دولتی راه‌حلی عملی نیست. در عوض، به ما گفته‌اند که بهترین راه‌حل‌ها راه‌حل‌های "بازار" محورند که نقش‌های بزرگ را به شرکت‌ها واگذار می‌کنند، شرکت‌هایی که نه بر اساس مفاهیم منسوخ‌ی همچون "خیر همگانی" بلکه بر اساس منفعت‌طلبی عمل می‌کنند. اما پس از شیوع این ویروس، دولت‌ها تنها طی چند روز تریلیاردها دلار خرج کردند. حتی تا جایی پیش رفتند که مستقیماً به شهروندان چک فرستادند. و ناگهان این مسئله که چه چیزی عملی است تغییر کرد. از این منظر، وظیفه‌ی امروز ما این نیست که با ویروس مبارزه کنیم تا اوضاع به روال عادی سابق بازگردد زیرا روال عادی فاجعه بود. در عوض، هدف باید این باشد که با ویروس مبارزه کنیم تا روال عادی را به چیزی انسانی‌تر و امن‌تر تبدیل کنیم.»

به نظر یووال نوح هراری، مورخ و نویسنده‌ی نامدار، مشکل اصلی نه شیوع ویروس کرونا بلکه رواج «نفرت، حرص و جهل» است. اگر در واکنش به این بحران، شفقت، بخشندگی و حقیقت‌جویی را جایگزین نفرت، حرص و جهل نکنیم خود را به دست خود به مهلکه انداخته‌ایم. مهم‌تر این که دیگر همبستگی ملی کافی نخواهد بود بلکه باید دایره‌ی همبستگی را به سراسر جهان گسترش داد و از تضاد میان ملی‌گرایی و جهان‌وطنی فراتر رفت. به تعبیر هراری، «ملی‌گرایی واقعی نه به معنای نفرت از خارجی‌ها بلکه به معنای دوست داشتن هم‌وطنان است. من مالیات می‌پردازم تا غربیه‌ای در شهر دیگری به نظام سلامت ملی خوبی دسترسی داشته باشد. و این کار هیچ عیب‌و ایرادی ندارد. در عین حال باید با خارجی‌ها نیز همکاری کرد. اگر بخواهید مردم فرانسه را از این بیماری همه‌گیر محافظت کنید، باید با مردم آلمان، چین و آمریکا همکاری کنید و اطلاعات خود را با آنها در میان بگذارید. اگر کسی در کره‌ی جنوبی واکسن ویروس کرونا را تهیه کند آیا ملی‌گرایان فرانسوی

از پذيرش اين واكسن خودداري خواهند كرد؟ آن هم به اين دليل كه اين واكسن را يك خارجي ساخته است؟»

همان طور كه گوردون براون، نخست وزير پيشين بریتانیا، می گوید، اين بحران بايد به تجديد نظر در مباني سياست های اداري جامعه ی جهانی بينجامد: «اين سرآغاز دوره ای از بازانديشي عميق است، از جمله به اين علت كه پس از دوره ی حمايت از محصولات داخلي به اين دوران جديد وارد شده ايم. در نخستين سال های دهه ی قبل، نوعی ملی گرایی بسيار تدافعی حاكم بود، كه من آن را حمايت از محصولات داخلي می خوانم: بستن مرزها، كاستن از مهاجرت، ساختن ديوارها، تحميل تعرفه ها. در دو يا سه سال گذشته به سوی ملی گرایی ستيزه جويانه تری حرکت كرده ايم، يعنی همان جنبش «اول آمريكا». اين تلاشی برای جهانی كردن ملی گرایی پوپوليستی است- «اول هند»، «اول چين» و نظاير آن- و به اين ترتيب، ائتلافی جهانی از مخالفان جهانی شدن تشكيل شده است. بعضی از مفروضات جهانی شدن را به چالش كشيده اند اما در واقع [دقیقاً] به همین علت مهم تر است كه از همكاری جهانی دفاع كنيم و نپذيريم كه بعضی از كشورها به همكاری تن درندهند. اگر با وضعيت اضطراري پزشکی، با نوعی بیماری عالم گیر، روبه رو باشيد كاملاً بدیهی است كه كشورها بايد با يكديگر همكاری كنند. نمی توانيد اين مشكل را در يك كشور حل كنيد؛ اين مشكل بايد در تك تك كشورها حل شود. حتی انزواطلب ترين كشورها نيز بايد بدانند كه اين مشكل را نمی توان صرفاً در آمريكا يا اروپا حل كرد. اگر نتوان دربارهی چندجانبه گرایی سلامتی به توافق دست يافت بر سر كدام نوع چندجانبه گرایی می توان توافق كرد؟ اکنون با پديده ای مواجه ايم كه مردم آن را «ملی گرایی واكسني» می خوانند. اين طرز فكر وجود دارد كه همه ی كشورها بايد برای دستیابی به تجهيزات مورد نیاز خود درگیر

رقابتی بی‌امان شوند. اما تنها راه حل بعضی از این مشکلات، همکاری برای افزایش ظرفیت، جست‌وجوی مشترک برای دستیابی به واکسن و دارو، و جلوگیری از شیوع دوباره و سه‌باره‌ی این ویروس از طریق محافظت از فقیرترین کشورها است؛ در غیر این صورت، این بیماری دوباره از این کشورها به غرب گسترش خواهد یافت. وقتی از انزوا حرف می‌زنیم، باید به این نکته توجه کنیم که انزوای ملی به نوعی معضل تبدیل شده است اما باید با آن مبارزه کنیم.»

ویروس کرونا ثابت کرده است که «که نظام سیاسی موجود از کار افتاده است. مدت‌ها پیش از آن که کسی چیزی درباره‌ی ویروس کرونا‌ی جدید شنیده باشد، مردم از بیماری‌هایی می‌مردند که درمان و پیشگیری از آنها را بلدیم. مردم در جوامع ثروتمند زندگی مخاطره‌آمیزی داشتند. متخصصان درباره‌ی خطر فجایع قریب‌الوقوع، از جمله بیماری‌های عالم‌گیر، به ما هشدار می‌دادند اما دست روی دست گذاشتیم و کاری نکردیم.»

روشنفکرانی همچون ریکا سولنیت عقیده دارند که «فاجعه‌ها ابتکار، همبستگی و اراده‌ی آدمی را تقویت می‌کنند و بر هدف‌مندی او، حتی در بحبوحه‌ی درد و رنج، می‌افزایند.» آنها با تأکید بر امکان پشت پا زدن به راه و رسم جاری، ما را به بر هم زدن روال عادی آکنده از فقر، تبعیض، خودمداری، دیگرهراسی و رقابت‌محوری تشویق می‌کنند. آنها «امیدوارند که این امر جهان‌بینی ما را تغییر دهد. شاید بتوانیم مشکلات‌مان را مشترک بدانیم و و جامعه را چیزی فراتر از مجموعه‌ی افرادی بشماریم که بر سر ثروت و منزلت با یکدیگر رقابت می‌کنند. شاید بتوانیم بفهمیم که منطق بازار نباید بر همه‌ی حوزه‌های حیات انسانی حاکم باشد.»

به بیان شیوای هراری، «بشر باید دست به انتخاب بزند. آیا به راه تفرقه خواهیم رفت یا مسیر همبستگی جهانی را در پیش خواهیم گرفت؟ اگر تفرقه و عدم اتحاد را برگزینیم، نه تنها این بحران طولانی‌تر خواهد شد بلکه به احتمال زیاد به فجایع بدتری در آینده خواهد انجامید. اگر همبستگی جهانی را انتخاب کنیم، نه تنها بر ویروس کرونا پیروز خواهیم شد بلکه بر تمام بیماری‌های همه‌گیر و بحران‌هایی که ممکن است در قرن بیست و یکم گریبانگیر بشر شود غلبه خواهیم کرد.»

پس از رفع این بحران، دنیا باید متحد شود

میخائیل گورباچف^۱

برگردان: عرفان ثابتی

در نخستین ماه‌های امسال بار دیگر دیده‌ایم که دنیای جهانی ما چقدر شکننده، و خطر دچار شدن به هرج و مرج چقدر بزرگ است. بیماری همه‌گیر کووید ۱۹ تمام کشورهای جهان را تهدید می‌کند و هیچ کشوری نمی‌تواند به تنهایی از عهده‌ی مبارزه با آن برآید.

مهم‌ترین چالش کنونی ما غلبه بر این دشمن شرور جدید است. اما حتی الان هم باید به زندگی پس از عقب‌نشینی این دشمن بیندیشیم.

اکنون بسیاری می‌گویند که دنیا دیگر هرگز مثل قبل نخواهد بود. اما چطور خواهد بود؟ این امر به این بستگی دارد که از این بحران چه درس‌هایی بیاموزیم.

به یاد می‌آورم که در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ به خطر هسته‌ای پرداختیم. موفقیت وقتی حاصل شد که فهمیدیم تسلیحات هسته‌ای دشمن

۱. میخائیل گورباچف آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی و برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل است. آن‌چه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Mikhail Gorbachev: 'When The Pandemic Is Over, The World Must Come Together', Time, 15 April 2020.

مشترک ماست و همه‌ی ما را تهدید می‌کند. رهبران اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده‌ی آمریکا اعلام کردند که جنگ هسته‌ای هیچ برنده‌ای نخواهد داشت و هرگز نباید چنین نبردی به راه انداخت. سپس نوبت به امضای نخستین معاهدات محو سلاح‌های هسته‌ای در هلسینکی رسید. اما هر چند اکنون ۸۵ درصد از این سلاح‌ها از بین رفته‌اند، این خطر هنوز ما را تهدید می‌کند.

با وجود این، دیگر چالش‌های جهانی همچنان باقی مانده‌اند و حتی تشدید شده‌اند: فقر و نابرابری، تخریب محیط زیست، کاهش منابع خاکی و آبی، بحران مهاجرت. و حالا با تهدید هولناک دیگری مواجه‌ایم: بیماری‌ها و همه‌گیری‌هایی که در دنیای به‌هم‌پیوسته‌ی جهانی با سرعتی بی‌سابقه گسترش می‌یابند.

واکنش به این چالش جدید نمی‌تواند صرفاً ملی باشد. هر چند اکنون بار اصلی تصمیم‌گیری درباره‌ی انتخاب‌های دشوار به گردن دولت‌های ملی افتاده است، اما اتخاذ این تصمیم‌ها باید بر عهده‌ی کل جامعه‌ی جهانی باشد.

تا کنون از ارائه و اجرای راهبردها و اهداف مشترک برای کل دنیا عاجز بوده‌ایم. پیشرفت در جهت دستیابی به «اهداف توسعه‌ی هزاره»، که در سال ۲۰۰۰ از سوی سازمان ملل مشخص شد، به شدت ناموزون بوده است. امروز می‌بینیم که این بیماری همه‌گیر و پیامدهایش به فقرا بیش از بقیه آسیب رسانده و در نتیجه مشکل نابرابری را وخیم‌تر کرده است.

اکنون به بازاندیشی درباره‌ی مفهوم امنیت نیاز عاجل داریم. حتی پس از پایان جنگ سرد هم امنیت را عمدتاً در چارچوب نظامی تعریف کرده‌اند. در چند سال گذشته، همه‌جا صحبت از اسلحه، موشک و حملات هوایی بوده است.

میخائیل گورباچف: پس از رفع این بحران، دنیا باید متحد شود

امسال دنیا در آستانه‌ی درگیری‌هایی بوده است که می‌توانست پای قدرت‌های بزرگ را در ایران، عراق و سوریه به جنگ باز کند. و هر چند طرفین در نهایت عقب نشستند اما پای همان سیاست خطرناک و بی‌ملاحظه‌ی مخاطره‌جویی در میان بود.

آیا هنوز نفهمیده‌ایم که جنگ‌ها و رقابت‌های تسلیحاتی نمی‌توانند مشکلات جهانی کنونی را حل کنند؟ جنگ نشانه‌ی شکست است، نشانه‌ی شکست سیاست.

هدف اصلی باید امنیت بشر باشد: تأمین غذا، آب و محیط زیست پاک و رسیدگی به سلامت مردم. برای دستیابی به این هدف باید راهبردهایی را طراحی کنیم، مقدمات آن را فراهم کنیم، برنامه‌ریزی کنیم و ذخایری را ایجاد کنیم. اما اگر دولت‌ها با دامن زدن به رقابت تسلیحاتی به اتلاف سرمایه ادامه دهند همه‌ی تلاش‌ها نافرجام خواهد ماند.

من هرگز از تکرار این حرف خسته نخواهم شد: ما باید امور جهانی، سیاست بین‌المللی و اندیشه‌ی سیاسی را نظامی‌زدایی کنیم.

از رهبران جهان دعوت می‌کنم که به محض تثبیت اوضاع با برگزاری جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی اضطراری مجمع عمومی سازمان ملل در بالاترین سطح بین‌المللی به این مسئله رسیدگی کنند. این جلسه نباید به چیزی جز تجدیدنظر در کل دستورکار جهانی بپردازد. به طور خاص، از رهبران دنیا می‌خواهم که هزینه‌های نظامی را ۱۰ تا ۱۵ درصد کاهش دهند. این کمترین کاری است که اکنون باید به عنوان اولین گام به سوی آگاهی جدید و تمدن نوین انجام داد.

عالمی دیگر بپاید ساخت

شیوع کرونا، فرصتی تازه برای حاکمان

ان اپلبام^۱

برگردان: نهال تابش

این اشتیاق ناگهانی به دخالت تهاجمی دولت در زمان بحران سلامت چیز تازه‌ای نیست. در طول تاریخ بیماری‌های همه‌گیر موجب افزایش قدرت دولت‌ها شده است. اما هیچ راهی نداریم که بدانیم آیا این قدرت‌های تازه که در طول این دوران به مقامات تفویض شده، پس از پایان روزگار همه‌گیری از آن‌ها پس گرفته خواهد شد یا نه.

جمعه سیزدهم مارس. بله، از قضا، همین جمعه‌ی نحس سیزدهم. شوهرم که داشت در بزرگراهی در لهستان رانندگی می‌کرد، رادیو را روشن کرد و

۱. ان اپلبام از نویسندگان نشریه‌ی «آتلانتیک» است. او عضو ارشد مؤسسه‌ی آگورای دانشگاه جانز هاپکینز است و آخرین کتاب او «قحطی سرخ: جنگ استالین علیه اوکراین» نام دارد. آن‌چه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:
Anne Applebaum, '[The People in Charge See an Opportunity](#)', *The Atlantic*, 23 March 2020.

فهمید تا بیست و چهار ساعت آینده مرزهای کشور را خواهند بست. ماشین را کنار زد و به من زنگ زد. چند دقیقه‌ی بعد من بلیت خریدم که از لندن به لهستان برگردم. همه‌ی زندگی‌ام در لهستان نیست اما شوهرم اهل آن جاست و تنها خانه‌ای که از خودم دارم در منطقه‌ای روستایی در لهستان است، و می‌خواستم آن‌جا باشم. صبح روز بعد، فرودگاه هیترو به شکل ترسناکی خالی بود، بجز پرواز ورشو که پر از کسانی بود که تلاش می‌کردند با آخرین پروازهای تجاری به کشورشان برگردند. هنگام بازرسی، کارکنان مسافرانی را که گذرنامه‌ی لهستانی یا برگه‌ی اقامت لهستان نداشتند نمی‌پذیرفتند. البته من گذرنامه داشتم. بعد ناگهان یکی آن وسط فهمید که قانون جدید تازه از نیمه‌شب اجرایی می‌شود. به این ترتیب، گفت‌وگویی بین یکی از مهمانداران و دو مسافر غیر لهستانی در گرفت: «در جریان‌اید که ممکنه دیگه هرگز نتونید برگردید؟ می‌دونید که ممکنه مدت زیادی مجبور باشید در ورشو بمونید؟...»

همان روز، به پسرمان که دانشجوی سال اول دانشگاهی در آمریکا است زنگ زدیم و گفتیم که به فرودگاه برو. برنامه‌اش بعد از تعطیل شدن دانشگاه این بود که با دوستان و خانواده وقت بگذراند. به جای آن، سی دقیقه مانده به یکی از آخرین پروازها به لندن خبردارش کردیم تا خودش را با آن پرواز به یکی از آخرین پروازها به برلین برساند. تا یکشنبه که پروازش در اروپا بنشیند، لهستان تمام مرزهایش را به روی همه‌ی وسایل حمل‌ونقل عمومی بسته بود. او با قطار از برلین به فرانکفورت اودر (Frankfurt an der Oder) رفت، شهری مرزی بین لهستان و آلمان. در مقصد از قطار پیاده شد و پیاده و چمدان به‌دست از مرز عبور کرد، انگار توی یکی از این فیلم‌های جنگ سرد دنیای مبادله‌ی جاسوس باشد. او موانع جاده‌ای، سربازان مسلح و مردانی را دید که لباس‌های مقابله با

بیماری‌های عفونی پوشیده بودند و دمای بدن مردم را اندازه می‌گرفتند. همسر این طرف مرز او را سوار کرد.

لهستان اولین و آخرین کشور اروپایی نبود که مرزهایش را بست. اکنون ده دوازده کشور اروپایی مرزهایشان را بسته‌اند یا عبور از آنها را به طرز چشمگیری کند کرده‌اند. علاوه بر این، ناحیه‌ی شنگن . منطقه‌ی آزاد اتحادیه‌ی اروپا . پذیرش کسانی را که شهروند اتحادیه‌ی اروپا نیستند متوقف کرده است. شواهد پزشکی که برای بستن مرزها استفاده شده، مبهم است. ایمی پاپ، از کارکنان سابق شورای امنیت ملی که تجربه‌ی کار در بحران ابولای سال ۲۰۱۴ را دارد، به من گفت که در آن زمان دولت اوپاما نیز به فکر افتاده بود مرزهای آمریکا را به روی مسافرانی که از غرب آفریقا می‌آمدند ببندد اما «دانشمندان قویاً علیه آن موضع گرفتند، چون ممکن بود شیوع را تشدید کند.» بستن مرزها بدون داشتن یک برنامه‌ی دقیق می‌تواند حرکت تجهیزات و متخصصان را کند کند و باعث تجمع افراد آلوده در فرودگاه‌ها و دیگر درگاه‌های ورودی شود. از طرف دیگر، شاید بستن مرزها این توهم را تقویت کند که راه حلی برای بحران پیدا شده، بدون این که در اصل تغییری در اوضاع به وجود آمده باشد. پیش از این در ماه ژانویه، تصمیم دونالد ترامپ برای توقف پروازها از سمت چین، باعث این برداشت نادرست او و دولتش شد که شیوع ویروس کووید ۱۹ را متوقف کرده‌اند، حال آن که در واقع چنین نبود.

در مورد لهستان، این تصمیم ناگهانی و ظاهراً برنامه‌ریزی نشده موجب هرج و مرج گسترده‌ای شد. شهروندان لهستانی همه‌جای دنیا گیر افتادند و دولت مجبور شده برای آنها پرواز اجاره‌ای مهیا کند تا به کشور برگردند. هزاران نفر از شهروندان اوکراین، بلاروس و کشورهای حوزه‌ی بالکان . از جمله کامیون‌داران و گردشگرانی که فقط می‌خواهند به خانه‌هایشان برگردند. با خودروهایشان چند روز در مرز آلمان و لهستان در صف ماندند

و برای قضای حاجت از زمین‌های اطراف استفاده کردند، چون مرزبان‌ها به غیرلهستانی‌ها اجازه‌ی ورود نمی‌دادند. صلیب سرخ آلمان هم بین آن‌ها غذا، نوشیدنی و پتو پخش می‌کرد. هیچ‌کدام از این اقدامات سخت‌گیرانه و افراطی از گسترش ویروس در لهستان جلوگیری نکرد. این بیماری همه‌گیر از چند هفته‌ی قبل پخش شده بود و هنوز هم در حال گسترش است. اما به‌رغم این هرج و مرج، و حتی شاید به دلیل همین هرج و مرج، بستن مرزها با اقبال چشمگیری مواجه شد. دولت دارد «کاری» می‌کند و این ممکن است پیش‌نشان‌های از آن چیزی باشد که در آینده پیش خواهد آمد.

این اشتیاق ناگهانی به دخالت تهاجمی دولت در زمان بحران سلامت چیز تازه‌ای نیست. در طول تاریخ بیماری‌های همه‌گیر موجب افزایش قدرت دولت‌ها شده است. در سال ۱۳۴۸، با شیوع «مرگ سیاه» در سراسر اروپا، مقامات ونیز بندر این شهر را بر روی کشتی‌هایی که از نقاط طاعون‌زده می‌آمدند، بستند و همه‌ی مسافران را سی روز از بقیه جدا نگه داشتند؛ دوره‌ای که در نهایت به ۴۰ روز افزایش یافت و کلمه‌ی قرنطینه (به معنی چله‌نشینی) از همین ماجرا ریشه گرفت. دو قرن بعد، ویلیام سسیل، وزیر ارشد ملکه الیزابت اول، با قانونی به جنگ طاعون در انگلستان رفت که به مقامات اجازه می‌داد بیماران را تا شش هفته در خانه حبس کنند. چند سال بعد، قانون طاعون سال ۱۶۰۴ انتقاد از این قانون و تدابیر مانند آن را غیرقانونی شمرد.

دست‌کم ترس باعث می‌شد مردم همراهی کنند. وقتی آدم‌ها از مرگ می‌ترسند، با اقداماتی که، به درست یا غلط، خیال می‌کنند نجات‌شان می‌دهد کنار می‌آیند، حتی اگر این امر به معنی از دست رفتن بخش بزرگی از آزادی‌شان باشد. چنین اقداماتی در گذشته نیز محبوب بود. لیبرال‌ها، آزادی‌خواهان، و دموکرات‌ها از هر گروهی که هستند، نباید خودشان را گول بزنند: این دست اقدامات حالا هم محبوب خواهند شد.

همین حالا در بعضی از کشورهای اروپایی می‌بینیم که این روند با توافق اجتماعی خوبی در حال اجراست. ایتالیا یک سره تعطیل شده، تمام فروشگاه‌ها و مکان‌های تجاری، بجز مواردی که به نظر ضروری می‌آیند بسته شده‌اند؛ خیابان‌ها را بسته‌اند تا از جابه‌جایی‌های غیرضروری جلوگیری کنند. پارک‌ها و زمین‌های بازی تعطیل شده‌اند. پلیس ایتالیا هم ده‌ها هزار نفر را به دلیل نداشتن دلیلی قانع‌کننده برای بیرون رفتن جریمه کرده است. از سه‌شنبه‌ی گذشته، پاریس نیز تعطیلی سفت‌وسخت مشابهی را تجربه می‌کند. تا فرم مخصوصی را پر نکنید، نمی‌توانید از خانه بیرون بروید. صد هزار نیروی پلیس به کار گماشته شده‌اند تا تضمین شود که هیچ‌کس این قوانین را نقض نمی‌کند. فقط در یک روز، همین چهارشنبه‌ی گذشته، پلیس فرانسه برای کسانی که به دلایل ناموجه بیرون بوده‌اند، چهارهزار برگه جریمه صادر کرده است.

تند و سخت‌گیرانه؟ بله. اما حالا مردم ضرورت این تدابیر را پذیرفته‌اند. همین حالا هم از هر ده ایتالیایی هفت نفر از اقدامات جوزپه کونته، نخست‌وزیر ایتالیا، حمایت می‌کنند. برای کشوری که در طول تاریخش به سیاستمداران خود بی‌اعتماد بوده، این رقم چشمگیری است. امانوئل ماکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، آشکارا مبارزه علیه ویروس را به «جنگ» تعبیر کرده و این رویکرد و لحن قاطع، موافقت اکثریت را نیز به همراه داشته است.

بعضی، با بهره‌گیری از این وضع، همین حالا هم بیش از این‌ها پیش رفته‌اند. روز جمعه، دولت مجارستان لایحه‌ای به مجلس فرستاد که به ویکتور اوربان نخست‌وزیر به بهانه‌ی «وضعیت اضطراری» قدرت دیکتاتوری خواهد داد. او برای مدت زمان نامحدودی خواهد توانست بدون مشورت با قانون‌گذاران هر قانونی را که بخواهد، نادیده بگیرد. انتخابات و همه‌پرسی‌ها نیز معلق شده‌اند. شکستن قرنطینه جرم خواهد بود و مجازاتش زندان. پخش اطلاعات کذب یا سایر اطلاعاتی هم که

موجب «تشویش» یا «ناآرامی» شوند، جرم است و مجازات آن نیز زندان خواهد بود. اما معلوم نیست که چه کسی مشخص می‌کند چه چیزی «کذب» است. این واژه به اندازه‌ی کافی مبهم هست که بتواند تقریباً هر انتقادی از سیاست بهداشت عمومی دولت را در بر بگیرد. هیچ‌یک از این سیاست‌ها این واقعیت را تغییر نخواهد داد که مجارستان یکی از ناآماده‌ترین کشورهای اروپایی برای مقابله با بیماری‌های همه‌گیر است. به‌ویژه که سیاست‌های دولت ملی‌گرای آن بسیاری از افراد تحصیل‌کرده، از جمله پزشکان، را وادار به ترک دیار کرده است.

در زمان عادی، احزاب مخالف دولت مجارستان هرگز از چنین انتقال قدرت آشکاری پشتیبانی نمی‌کردند، به خصوص این لایحه که گویا برای پنهان کردن شکست دولت طراحی شده است. اما حالا بعضی از کسانی هم که در حالت عادی مخالف دولت بودند با آن همراه شده‌اند. پیتر کراکو، تحلیلگر مجارستانی می‌گوید: «تمام سیستم‌های هشدار خاموش شده‌اند.» او می‌گوید در این دوره‌ی اوج‌گیری ترس، هیچ‌کس نمی‌خواهد وطن‌فروش شمرده شود، یا کسی که به نحوی به سلامت و امنیت مجارها صدمه می‌زند. همه می‌خواهند به خیر و نیکی ذاتی ملت و دولت باور داشته باشند. در اسرائیل هم انتقال قدرت ناگهانی مشابهی در حال وقوع است. بنیامین نتانیا هو، که به‌رغم شکست در انتخابات اخیر هنوز نخست‌وزیر است، فرمان فوق‌العاده‌ی صادر کرد که به او اجازه می‌دهد شروع محاکمه‌ی کیف‌فروشی خودش را به تعویق بیندازد و جلوی تشکیل مجلسی را بگیرد که اعضای آن به تازگی انتخاب شده‌اند و اکثریت آن نیز در دست احزاب مخالف است. او به خودش هم اختیارات نظارتی و جاسوسی عظیم و تازه‌ای بخشیده، بی‌آنکه نظارتی بر این اختیارات وجود داشته باشد. نهادها و روش‌هایی که اغلب برای ردیابی تروریست‌ها به کار می‌روند، حالا برای نظارت بر رعایت قرنطینه، بررسی فعالیت‌های شهروندان عادی و ثبت دمای بدن و وضعیت

سلامت آن‌ها به کار می‌رود. بخشی از مردم اسرائیل تقویت نقش دستگاه امنیتی یا سرکوب‌های خودمخوره‌ی شخص نتانیاهو را برنخواهند تابید. نسخه‌ی انگلیسی روزنامه‌ی «هاآرتص» پیش از این نیز این حرکات را «کودتای کرونا» خوانده است. اما تا زمانی که اسرائیلی‌ها ترسیده باشند، آن بخش دیگر آن‌ها هم این موضوع را خواهند پذیرفت.

آمریکایی‌ها هم باید آماده‌ی واکنش مشابهی از جانب هم‌وطنان خود باشند. نظام فدرال برای ما مزایایی دارد: قدرت اعمال قرنطینه از ایالتی به ایالت دیگر متفاوت است؛ و به احتمال قوی، کسانی که این قدرت را اعمال خواهند کرد پلیس ایالتی خواهند بود، نه دستگاه‌های امنیتی فدرال. اما رئیس‌جمهور پیش از این نیز ثابت کرده که ژست سیاسی را به اقدامات واقعی ترجیح می‌دهد. بستن مرزها به جای تولید انبوه ماسک و کیت‌های تشخیص بیماری. مهم‌تر از این، او سوءپیشینه هم دارد: رسوایی اوکراین نشان داد که ترامپ احترام چندانی برای قانون قائل نیست و تحقیقات مولر ثابت کرد که رئیس‌جمهور به استقلال وزارت دادگستری هم چندان اهمیتی نمی‌دهد. او پیش از این هم از قدرت دولتی برای مقاصد سیاسی سوءاستفاده کرده و حامیان پرسروصدایی دارد که این‌گونه اقدامات او را تحسین می‌کنند. بسیار محتمل است که در هفته‌ها یا ماه‌های آینده او هم درست مثل اوربان و نتانیاهو از این بحران برای افزایش قدرت خود استفاده کند، و هیچ بعید نیست که **فاکس نیوز** به حمایت از او پردازد. بسیاری از آمریکایی‌ها نیز چنین خواهند کرد. به گزارش **پولیتیکو**، وزارت دادگستری پیش از این از کنگره خواسته که به این وزارت‌خانه اجازه دهد که آمریکایی‌ها را بدون محاکمه به زندان بیندازد، حتی با اینکه چنین اختیاراتی به هیچ وجه لازم نیست. آن دسته از قانون‌گذارانی که در مقابل این اقدام و اقدامات مشابه آن ایستادگی کنند، باید آماده‌ی رویایی با اتهاماتی همچون به خطر انداختن جان افراد حوزه‌ی انتخاباتی خود باشند.

در دنیای دیگر و با رئیس جمهوری دیگر، مسئولان سلامت در ایالات متحده آمریکا می‌توانستند با استفاده از فناوری گزینه‌هایی بهتر و راه‌هایی مناسب‌تر برای هدایت اضطراب اجتماعی و نظارت بر رفاه عموم بیابند، بی‌آنکه لازم باشد حکومت قانون را کنار بگذارند.

کره‌ی جنوبی، این دموکراسی نیرومند و شکوفا، از اپلیکیشن‌هایی برای ردیابی بیماران کرونا و کسانی که در قرنطینه‌اند استفاده می‌کند اما نیازی به تعلیق پارلمان ندیده است. سما اسگیر از بنیاد سرجو، سازمانی که استفاده از داده‌ها و علوم رفتاری در بهداشت عمومی را ترویج می‌کند، خاطرنشان می‌کند که فناوری می‌تواند از راه‌های دیگری هم به ما کمک کند: مثلاً با رصد موارد شیوع کووید-۱۹، برای متمرکز کردن قرنطینه‌ها و تعطیلی‌ها بر بعضی از محله‌ها یا شهرها، و در نتیجه، اجتناب از تعطیلی‌های سراسری که همه‌ی ایالت‌های آمریکا اعمال کرده‌اند.

علاوه بر این، باید بتوانیم از فناوری‌های ردیابی به شیوه‌ای شفاف استفاده کنیم، به شکلی که بعد از پایان همه‌گیری، شهروندان بتوانند از نظام ردیابی خارج شوند. این‌جا در لهستان، دولت با استفاده از چنین روش‌های پیچیده‌ای فاصله‌ی زیادی دارد و همچنان از روش‌های قدیمی استفاده می‌کند. در ناحیه‌ی روستایی ما پلیس محلی به‌طور مرتب به ساکنان تلفن می‌کند تا مطمئن شود که همه در خانه مانده‌اند. ۱۴ روز قرنطینه برای کسانی که از خارج از کشور بازمی‌گردند اجباری است. رفتار پلیس تا به امروز مؤدبانه بوده است.

می‌دانم که آن‌ها هم باید وظیفه‌ی خود را انجام بدهند و می‌دانم که هدف همه‌ی این کارها این است که مردم در امنیت باشند. اما نه من و نه هیچ‌کس دیگری که در فهرست آنهاست، هیچ راهی نداریم که بدانیم آیا این قدرت‌های تازه که در طول این دوران به مقامات تفویض شده، پس از پایان روزگار همه‌گیری از آن‌ها پس گرفته خواهد شد یا نه.

بیماری و بحران: از رساله‌های طاعونیه‌ی قرون وسطی تا کووید ۱۹

اسپنسر استراب^۱

برگردان: هامون نیشابوری

هنگامی که در آوریل ۱۳۴۸ طاعون به دروازه‌های کاتلونیا رسید، پزشک حاذق، جائوما داگرامون، در پاسخ به «تردیدها و ترس‌ها»ی فزاینده‌ی اطرفیان‌ش دست به قلم برد. او در رساله‌ای که به زبان کاتالان برای مقامات شهر زادگاهش لیبیدا نوشت، مجموعه‌ای از اقدامات احتیاطی عاقلانه را فهرست کرد که هر کس می‌توانست انجام دهد. احتمالاً به خاطر گناهان، هوا فاسد شده است پس باید اولویت نخست، اعتراف باشد. پنجره‌ها باید کاملاً بسته شوند، **اُرس** در آتش سوزانده شود، بر کف خانه‌ها سرکه ریخته شود. باید خوردن و آشامیدن را کم کرد، خوردنی‌ها هم تا آنجا که ممکن است ترش باشند. از خوردن «ماهی‌های لزج» مانند مارماهی و «ماهی‌های

۱. اسپنسر استراب متخصص قرون وسطی است و در دانشگاه هاروارد درس می‌دهد.

آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Spencer Strub, ['Illness & Crisis, from Medieval Plague Tracts to Covid-19'](#), *NYR Daily*, 25 March 2020.

حریص» مانند دلفین‌ها و اردک و خوک شیرخوار باید اجتناب کرد. مقداری حجامت می‌تواند مفید باشد. از آمیزش جنسی و استحمام باید اجتناب کرد زیرا موجب باز شدن منافذ می‌شوند و اجازه می‌دهند هوای مسموم وارد بدن شود.

نامه‌ی داگرامون در سال ۱۳۴۸ نخستین رساله‌ی طاعونیه بود. دیری نپایید که رساله‌های دیگری نیز منتشر شدند. اکنون مطالعه‌ی این رساله‌ها آموزنده است. پیشاپیش انتشار طاعون از آسیای میانه به اروپا و خاورمیانه، شایعاتی درباره‌ی پیشروی آن در حرکت بود. حکمرانان و مردم عادی از آمدن آن خبر داشتند؛ آنان می‌خواستند بدانند چگونه باید آماده شوند و در برابر چیزی که می‌دانستند زندگی روزمره را شدیداً مختل خواهد کرد، چگونه می‌توانند تاب آورند. داگرامون می‌نویسد: «تجربه نشان داده است که هر زمان خانه‌ای آتش می‌گیرد، تمام همسایگان وحشت می‌کنند.» هدف رساله‌هایی مانند نامه‌ی او این بود که با دادن حس کنترل نسبت به معضلی عمومی که در حقیقت از دست کسی کاری درباره‌اش ساخته نبود، به همسایگان دست‌کم، افراد باسواد که می‌توانستند این توصیه‌ها را به افراد بی‌سواد نیز منتقل کنند. آرامش دهد.

توصیه‌های داگرامون محصول مشاهده‌ی مستقیم نبود. استنباط‌های او مبتنی بر چیزی بود که خود با فروتنی «دانش اندکی» می‌خواند که از مطالعه‌ی بیماری‌های واگیردارِ مذکور در انجیل و آثار بقراط اندک‌اندک گرد آورده بود. رساله‌های طاعونیه‌ای که متعاقباً، در خلال همه‌گیری، نوشته شدند می‌کوشیدند بیماری‌ای را توصیف کنند که پزشکان به زودی دریافتند به بیماری‌هایی که پیشتر درباره‌ی آنها خوانده بودند شباهتی ندارد. نرخ مرگ‌ومیر طاعون سال ۱۳۴۸ (حدود ۳۰ تا ۶۰ درصد جمعیت) و عامل آن (اغلب مورخان توافق

دارند که عامل آن باکتری **پرسینیا پستیس** بوده است اما به مواردی چون سیاه‌زخم و تب خونریزی‌دهنده نیز اشاره شده) هنوز بین پژوهشگران معاصر محل بحث است. همان طور که مونیکا گرین، تاریخ‌دان، اشاره کرده است «حتی گستره‌ی جغرافیایی آن هنوز نامشخص است.»

اما همه بر سر این نکته توافق دارند که شباهتی با همه‌گیری‌های پیشین نداشت: طی چند سال ده‌ها میلیون نفر را کشت. نویسندگان دوران قرون وسطی به بی‌سابقه بودن آن آگاهی داشتند: گی دو شولیاک، پزشک پاپ کلمان ششم در آوینیون، آن را «بی‌سابقه» (inaudita) خواند. به گفته‌ی گی، به‌رغم آن که مورخان از مدت‌ها پیش موارد بیماری‌های واگیردار را ثبت کرده‌اند اما «هیچ‌یک از آنان از یک منطقه فراتر نمی‌رفتند و این تمام جهان را فرا گرفته است؛ برای آنها به هر حال درمانی وجود داشت اما برای این هیچ درمانی وجود ندارد.» دیگران آن را «مرگ‌ومیر عظیم» یا «بیماری واگیردار جهانی» می‌خواندند. (مانند واژه‌ی «قرون وسطی»، «مرگ سیاه» نیز ابداعی متأخر و از نوآوری‌های مورخان سردرگم قرن هفدهم بود.)

در مه ۱۳۴۸، یک هفته پس از آن که داگرامون نامه‌اش را به حکمرانان لییدا نوشته بود، شورای اداره‌کننده‌ی شهر پیستویا، در توسکانی، به منظور کاهش دادن دامنه‌ی انتشار بیماری، مقرراتی وضع کردند. مسافرت ممنوع و حمل‌ونقل کالاها محدود شد. کسب‌وکارهای آلوده کننده مانند قصابی و دباغ‌خانه‌ها بسته یا شدیداً محدود شدند. برگزاری تجمعات، مانند مراسم تدفین و یادبود، ممنوع اعلام شد مگر در مورد افراد برجسته: بازماندگان شوالیه‌ها، وکلا، قضات، و پزشکان «می‌توانند به هر نحو که می‌خواهند در حین تدفین، مراسم بزرگداشت برگزار کنند.»

اکنون پیستویا یکی از مراکز شیوع همه‌گیری کرونا در توسکانی است. مانند سایر نقاط ایتالیا در آنجا نیز منع آمدوشد برقرار است. بار دیگر، آیین خاک‌سپاری و مراسم مذهبی ممنوع شده است. روزنامه‌ی فلورانس، **La Nazione**، گزارش می‌دهد که مراسم عشاء ربانی از طریق فیسبوک و یوتیوب برگزار خواهد شد و ساکنان شهر که در قرنطینه به سر می‌برند از طریق نرم‌افزار «زوم» در کنار یکدیگر شراب خواهند نوشید. فاصله‌گذاری اجتماعی در قرن چهاردهم، که فاقد چنین نوآوری‌های فناورانه‌ای بود، پیوندهای رایج جامعه‌ای درهم تنیده را از هم گسیخت. در آوینیون، گی دو شولیاک از این که در مواجهه با طاعون، پیوندهای خانوادگی در شرف از هم گسیختن است، ابراز تأسف می‌کرد: «نه پدران به دیدن پسرانشان می‌روند و نه پسران به دیدار پدرانشان. نیکوکاری مرده و امید از پای افتاده است.» پژوهشگران قرون وسطی گمان می‌کردند طاعون دلایل کلی (قران نحس) و جزئی (هوای آلوده و اخلاط نامتعادل) دارد. ستاره‌ها را نمی‌توان کنترل کرد اما چیزهایی را که طب یونانی شش امر غیرسرشتی می‌خواند - امور دگرگونی‌پذیر مانند احساسات و ورزش که تصور می‌شد بر سلامتی تأثیر می‌گذارند - می‌توان کنترل کرد. در دنیای طب اسلامی و مسیحی، نویسندگان نسبت به خطرات رابطه‌ی جنسی و استحمام هشدار می‌دادند و غذاهای ترش و بوهای تند را توصیه می‌کردند. در سال ۱۳۴۸ دانشکده‌ی پزشکی پاریس ضمن گزارشی هشدار داد که برخی گروه‌ها بیشتر در معرض بیماری قرار دارند: افرادی که «اخلاط مضر به آنان آسیب رسانده است»؛ «کسانی که سبک زندگی نادرستی دارند و در روابط جنسی، استحمام و ورزش زیاده‌روی می‌کنند»؛ «افرادی که دائماً دلوپسی دارند»؛ «افراد فریبهی که صورتی گلگون دارند.» در نتیجه، تغییر سبک زندگی ممکن است احتمال زنده‌ماندن

فرد را بیشتر کند. دیگران پیشنهادهای برای مراقبت از بیماران ارائه می‌کردند. دو شولیاک برای خیارک، ضمادی از ترکیب انجیر، پیاز، کره و خمیر تخمیر شده توصیه می‌کند؛ ابن الوردی، حکیم جامع‌الاطراف، می‌نویسد که طبیبان حلب، بر هم‌وطنان او گل رُس ارمنی می‌مالیدند. بخش عمده‌ی این توصیه‌ها برای استفاده در خانه‌ها بود. بسیاری از رساله‌های طاعونیه به جای لاتین به زبان بومی و، همان‌طور که داگرامون می‌گوید، «برای استفاده‌ی مردم و نه راهنمایی پزشکان» نوشته شده بودند. پس از بازگشت طاعون در سال ۱۳۶۰-۱۳۶۱، خوانندگان این توصیه‌ها افزایش یافتند. «در باب همه‌گیری» اثر جان بورگونیاپی، که پس از سال ۱۳۶۱ در زبان‌های مختلف به کتابی پرفروش مبدل شد، به خوانندگان توصیه می‌کرد مکمل‌های غذایی مصرف کنند. «بادزهر به اندازه‌ی یک دانه‌ی لوبیا». و در هوای سرد مواد خوشبو استنشاق کنند و بر اساس بودجه‌ی افراد به آنها پیشنهاد خرید می‌داد: «اگر ثروتمندید، عنبر، مشک، رزماری و مواد مشابه؛ اگر فقیرید، زردچوبه‌ی سفید، سیر، جوز هندی و پودر جوزا». گاهی فرد مبتلا به طاعون اجازه پیدا می‌کرد یک روز را تقلب کند: بیمار باید به جای شراب، سرکه‌ی محلول در آب بخورد «اما، گاهی، برای خوشحال کردنش می‌توان به او شراب سفیدی که در آب فراوان رقیق شده است، داد.» در قرن پانزدهم، شاعر انگلیسی، جان لیدگیت، این توصیه‌ها را به شکلی خلاصه در شعر و آهنگی ضربی آورده است: «شراب خوب بنوش، گوشت سالم بخور، چیزهای شیرین استنشام کن/ در هوای پاکیزه قدم بزن/ تا از مرگ بگریزی.»

چنین دستورالعمل‌هایی راهی بود تا پس از تجربه‌ی تلخ آسیب‌پذیری جمعی، مجدداً عاملیت را به افراد بازگرداند. در هفته‌های گذشته شاهد تلاش‌هایی مشابه در شبکه‌های اجتماعی بوده‌ایم، گویی بارساله

ی طاعونیه‌ای مواجه‌ایم که مرتب به روزرسانی می‌شود. یادآوری به ماندن در خانه، شستن دست‌ها و «flattenthecurve» کوشش‌هایی‌اند که به منظور تطبیق رفتار فردی با نیازهای رفاهی و سلامتی جمعی صورت می‌گیرند. اما این اقدامات حس درماندگی ما را برطرف نمی‌کنند. آنها دغدغه‌ی اصلی جوانان و افراد فاقد نشانگان بیماری را، که خطر آلوده کردن اطرافیان آسیب‌پذیرشان است، تسکین نمی‌دهد. هاروارد، دانشگاهی که در آن تدریس می‌کنم، کلاس‌ها را تعطیل و خوابگاه‌های دانشجویان دوره‌ی کارشناسی را تخلیه کرده است. (هنگامی که در قرون وسطی طاعون به آکسفورد رسید، مدرسان آن در روستاها پراکنده شدند.) در آخرین جلسه‌ی رودروپی که با دانشجویانم داشتم آنان نگران بودند که مبادا ناخواسته کووید ۱۹ را با خود به خانه برده و به والدین و پدربزرگ و مادربزرگ‌شان منتقل کنند. نمی‌دانستم چگونه می‌توانم به آنان اطمینان خاطر بدهم. برای تسکین اضطراب‌مان به دنبال کالاهای روزمره می‌رویم: برنج، مواد شوینده، دستمال توالت. هنگامی که مشغول نوشتن این مطلب بودم، خود را در محاصره‌ی تبلیغات کلاه‌برادارانه‌ی فروش ماسک یافتم، در حالی که حکومت از ما خواهش می‌کند ماسک نخریم. پیش از شیوع گسترده‌ی کرونا در آمریکا، ایمیلی که ظاهراً نوشته‌ی پژوهشگر برجسته‌ی ویروس‌های کرونا بود به شکلی گسترده در فیسبوک به اشتراک گذاشته می‌شد. در آن به مسائل عادی اشاره شده بود. دست‌های‌تان را بشوید، هنگام عطسه از دستمال کاغذی استفاده کنید و ... اما به این نکته نیز اشاره کرده بود که «روی» می‌تواند از عفونت جلوگیری کند. ناگهان قرص‌های مکیدنی روی به پادزهر تمام بیماری‌ها مبدل شدند؛ ماسک و مایع ضدعفونی‌کننده‌ی

دست گویي عنبر و زردچوبه‌ی سفیدی بودند که از عفونت جلوگیری می‌کردند.

بی‌شک، باور به مؤثر بودن اقدامات مان به معنای واپس‌راندن ناامیدی است. حتی با وجود شیوع بیماری کووید ۱۹، ویدئوهایی از رقص پزشکان، پرستاران و بیماران قرنطینه منتشر می‌شود که باعث تقویت روحیه است. با گسترده‌تر شدن این همه‌گیری، مردم ایتالیا که در قرنطینه قرار دارند در بالکن‌ها آواز می‌خوانند. همان طور که داگرامون نوشته است «در چنین ایامی، شادی و سرور بسیار سودمند است.» داگرامون اندکی پس از نوشتن نامه‌اش به طاعون گرفتار شد و درگذشت. ابن‌الوردی در حلب در تاریخ ۱۳۴۹ بر اثر طاعون درگذشت. گی دو شولیاک نیز در ۱۳۴۸ در آوینیون به این بیماری دچار شد؛ به مدت شش هفته در اثر تب و خیارکی که در کشاله‌ی رانش پدید آمده بود در رنج و عذاب بود. وی پس از بهبودی، شرح تجربیاتش را در کتابش، با عنوان «اثری جامع در باب جراحی» (*magna Chirurgia*)، در فصلی که درباره‌ی زخم‌های سینه بود ضبط کرد. این اثر که دانش‌نامه‌ای موجز بود. و هدف از نوشتنش این بود که «همه نمی‌توانند تمام کتاب‌ها را داشته باشند و حتی اگر می‌توانستند، خواندن آنها کاری ملال‌انگیزی بود و در خاطر نگهداشتن همه‌ی آنها کاری خدایی.» در قرون آتی استنساخ و ترجمه می‌شد و مرجعی معتبر به حساب می‌آمد.

ترجمه‌ی این کتاب به انگلیسی در قرن پانزدهم شامل یکی از نخستین نمونه‌های استفاده از کلمه‌ی «بحران» (*crisis*) است. در انگلیسی میانه، این اصطلاح به مرحله‌ی تعیین‌کننده‌ی بیماری اشاره داشت، نقطه‌ای که پس از آن فرد یا رو به بهبودی می‌رود یا در سراشیبی مرگ می‌افتد. از نظر ریشه‌شناسی می‌توان منشأ آن را تا واژه‌ی یونانی κρισις

(کریسیس). که با واژه‌های مدرن «critic» و «critique» پیوند دارد. پی گرفت که به معنای جدایی، تصمیم و قضاوت است. مترجم اثر دو شولیاک به زبان انگلیسی این واژه را به تعبیر انگلیسی میانه چنین توضیح می‌دهد: «determinacy».

طاعون و بحران دست‌در دست هم وارد آگاهی انگلیسی‌زبانان شد. این پیوند هنوز هم برای تاریخ‌نگاران دوران قرون وسطی و مدرن محل تأمل است. وقایع‌نگاران دیرها، بیماری‌های واگیردار را صرفاً یک جنبه از مصائب عمومی دهه‌ی ۱۳۴۰ می‌دانستند که با زلزله و زمستانی گرم آغاز شد و با جنگ و قحطی همراه بود. بنا بر روایتی فراگیر و قدیمی، مرگ سیاه (طاعون) محور «بحرانی عظیم‌تر در قرن چهاردهم» بود: این همه‌گیری نظام فئودالی اروپا را برآشفته و عاقبت مدرنیته از بیمارستان بیماران واگیردار سر برآورد.

احتمالاً ویروس کرونا نیز به همین شکل در خاطر خواهد ماند. خط فاصلی تاریخی و فراموش‌نشدنی و همچنین نشانگانی از بحرانی گسترده تر. دانشکده‌ی طب پاریس در خبرنامه‌ی سال ۱۳۴۸ خود چنین نوشت «زمستان چنان که باید، سرد نبود.» این دانشکده علت این مسئله را مریخ می‌دانست که «با حالتی خصمانه رو به سوی مشتری دارد.» می‌دانیم که زمستان‌های گرم ما محصول نحوست اختران نیست بلکه نتیجه‌ی دو قرن استخراج سوخت‌های فسیلی و مصرف آنهاست. اثرات تغییر اقلیم احتمالاً موجب بروز همه‌گیری‌های بیشتری خواهد شد. با انتشار بیشتر این همه‌گیری، که با خود ویرانی اقتصادی نیز به همراه دارد، افراد بیشتری رنج خواهند کشید و خواهند مرد. در مصائبی که مرتباً روی می‌دهند اما توجه عمومی را به خود جلب نمی‌کنند، فقرا و اقشار آسیب‌پذیر رنج بیشتری متحمل می‌شوند.

هیچ دلیلی ندارد که فکر کنیم حکومت ما برای پرداختن به پیامدهای این مصائب آمادگی لازم را دارد. در حقیقت، خطر تکرار بدترین اشتباهات گذشته وجود دارد. همان طور که هانا مارکوس، تاریخ‌نگار علم، اخیراً در **نیویورک تایمز** اشاره کرده است: «خارجی‌ها، تن فروشان، یهودیان و فقرا را به خاطر شیوع طاعون مقصر می‌دانستند.» برخی از پزشکان، کشیشان، و حکمرانان قرون وسطی چنین نفرت و خرافاتی را مطرود می‌دانستند اما دیگران مشوق آن بودند: داگرامون هشدار می‌داد که فردی چاه‌ها را مسموم کرده است؛ شاعر فرانسوی، گیوم دو ماشو به انتقاد از «یهودیان بی‌شرم» برخاست و برنامه‌های ضدیهودی را که در سراسر اروپا در حال اجرا بود ستود. چنین خشونت تلافی‌جویانه‌ای به دنبال سرمشق‌ها و اقدامات جامعه‌ای صورت گرفت که رابرت ایان مور، تاریخ‌نگار، آن را «جامعه‌ی آزارگر» اروپای قرون وسطی می‌خواند. مدارکی که نشان دهد در جهان اسلام طاعون‌زده، با اقلیت‌های مذهبی رفتار مشابهی صورت گرفته است، وجود ندارد. در آمریکا مواجهه با ویروس کرونا با سرزنشگری نژادپرستانه و چین‌هراسی مبتنی بر فرصت‌طلبی سیاسی همراه بوده است. در زمانی که اغلب کشورها در درون مرزهای خود پناه گرفته‌اند خودکامگی، ملی‌گرایی، و خشونت ناشی از بیگانه‌هراسی احتمالاً تشدید خواهد شد.

رساله‌های طاعونیهی قرون وسطی به جای ایجاد تفرقه به دنبال آن بودند تا در خدمت چیزی باشند که داگرامون «خیر مشترک و عمومی» می‌خواند. اما توصیه‌ی آنان بر رژیم غذایی فردی‌ای تأکید داشت که به سختی می‌توانست از سرعت انتشار طاعون یا از میزان اثرات آن بکاهد. تجویزهای آنان محدودیت‌های اقدام فردی را در مبارزه با معضلات عمومی‌ای مانند بیماری همه‌گیر، آشکار می‌کند. همان طور

که در قرنطینه منتظر نشستہ ایم باید در ہر جلسہ ی بحث و مبادلہ ی نظری کہ در دسترس مان قرار دارد شرکت کنیم و از خود بپرسیم کہ پس از خروج از این وضعیت، چہ نوع آیندہ ای می خواہیم باہم بسازیم.

ادبیات و طاعون: از دست رفتن انسان و انسانیت

جیل لپور^۱
برگردان: پیام یزدانجو

وقتی طاعون در سال ۱۶۶۵ به لندن رسید، عقل و اعصاب برای
لندنی‌ها نماند. دست‌به‌دامن رمال‌ها و دکترهای قلابی و «کتاب
مقدس» شدند. سرتاپای خودشان را به دنبال نشانه‌ها و علائم بیماری
وارسی می‌کردند: غده، تاول، لکه‌ی سیاه. برای باخبر شدن از آینده
بی‌قرار بودند، پول می‌دادند که برایشان پیش‌گویی کنند، دعا می‌کردند و
ضجه می‌زدند. چشم‌های‌شان را بسته و گوش‌های‌شان را گرفته بودند.

۱. جیل لپور استاد تاریخ آمریکا در دانشگاه هاروارد است. آنچه می‌خوانید برگردان این
نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Jill Lepore, [‘What our contagion fables are really about’](#), *The New Yorker*, 23 March 2020.

زاری کنان در کوچه و خیابان می گشتند. سالنامه‌های هشداردهنده را می خواندند: «شکی نیست، کتاب‌ها مردم را بی نهایت به وحشت می انداختند.» دولت، که شدیداً به دنبال مهار کردن جو هراس بود، سعی می کرد «چاپ این گونه کتاب‌ها را، که مردم را به وحشت انداخته بودند، ممنوع کند»: این گفته‌ی دنیل دفو در **خاطرات سال طاعون** است، شرح احوالی که همزمان با نگارش راهنمایی با عنوان **تدارکات مقتضی برای مقابله با طاعون** در سال ۱۷۷۲ نوشته بود، سالی که مردم دوباره به هول و هراس افتاده بودند، از این که مبدا بیماری دوباره از کانال مانس بگذرد و به سراغشان بیاید - در آن زمان، با یک کشتی تجاری، از خاورمیانه به ماریسی و مناطق شمالی رسیده بود. دفو امیدوار بود که کتاب‌هایش سودمند باشند، «هم برای ما و هم برای آیندگان، هرچند که ما نباید ناچار به نوشیدن این فنجان قهوه‌ی تلخ شویم.» آن فنجان را حالا دوباره روی میز گذاشته‌اند.

آن طور که دفو بازگو کرده، در سال ۱۶۶۵، جوگرفته‌ها به روستاها می گریختند، و همین طور آدم‌های با فکر، و آن‌هایی که دیر جنبیده بودند باید افسوس می خوردند: آن وقت که به فکر رفتن افتادند، «در تمام شهر، تقریباً اسبی برای خریدن یا کرایه کردن پیدا نمی شد»، و از قضا، دروازه‌ها بسته شده بود، و تمام سکنه در داخل شهرها به دام افتاده بودند. همه بد رفتار می کردند، و پولدارها از همه بدتر بودند: آن‌هایی که به هشدارها برای تهیه‌ی اقلام مورد نیازشان توجه نکرده بودند، خدمتکارهای خانگی بی نوا را برای تهیه‌ی آذوقه بیرون می فرستادند. دفو نوشته بود: «این ضرورت بیرون رفتن از خانه‌ی خود برای خرید مایحتاج عمدتاً اسباب ویرانی کل شهر شد.» از هر پنج لندنی یک نفر جان باخت، با وجود تمام ملاحظاتی که سوداگران و فروشندگان محتاط داشتند. قصاب گوشت را دست زن آشپز نمی داد،

خریدار خودش باید آن را از سرچنگگ بر می داشت. پول را هم از دست او نمی گرفت، خریدار باید سکه ها را در یک سطل سرکه می انداخت - این را به خاطر بسپارید، برای وقتی که مایع دست شویی تان تمام شد. دفو می نویسد: «اندوه و ماتم بر چهره ی هرکس نشسته بود.» اقدام دولت در ممنوع کردن انتشار کتاب های هراس افکن بی فایده از آب در آمد: حجم انبوهی از هول و هراس را می شد در خطوط هر کوچه و خیابان خواند. آمارهای هفتگی مرگ و میر را می شد خواند، و اجساد تل انبار شده در کوچه ها را می شد شمرد. دستورهای صادر شده از جانب شهردار را می شد مطالعه کرد: «چنان چه شخصی به دیدار کسی برود که مبتلا شدن وی به طاعون محرز بوده، یا دانسته به خانه ای پا بگذارد که آلوده بودن آن به طاعون محرز شده، در عین حال که چنین کاری مجاز نیست: درهای خانه ای که شخص در آن اقامت دارد مسدود می شود.» علامت های نصب شده بر درهای خانه های آلوده به طاعون را می شد خواند: نگهبانان را جلوی درها گماشته بودند، و صلیب سرخ بلندی روی درها کشیده بودند تا بالای آن، با حروف درشتی که از فاصله ی دور قابل خواندن باشد، نوشته شود: «خداوند، بر ما رحمت آور.»

خواندن مبتلا شدن است، نوعی نقب زدن به مغز: کتاب ها ما را، به شکل استعاری، و حتی به لحاظ میکروبی، آلوده می کنند. در قرن هجدهم، ناخدایان کشتی هایی که به بندرها می رسیدند، با سوگند خوردن به کتاب مقدسی که در آب دریا فرود برده بودند، ضمانت می دادند که کشتی های شان را آلودگی زدایی کرده اند. دورانی که مرض سل دنیا را به وحشت انداخته بود، کتاب خانه های همگانی کتاب ها را در خمره های فلزی انباشته از گاز فرمالدهید بخار می دادند و گندزدایی می کردند. امروزه، با مراجعه به بخش کتابدارها در «رِدیت» می توانید از

نحوه‌ی آلودگی‌زدایی کتاب‌ها مطلع شوید. به نظر می‌رسد که بهترین گزینه برای شما این باشد که الکل دنا توره یا ضد عفونی‌کننده‌های مورد استفاده در آشپزخانه را در افشانه بریزید و با آن کتاب‌ها را آلودگی‌زدایی کنید، هرچند که اگر کتاب‌ها را در اجاق کوچکی بگذارید و تا شصت درجه‌ی سانتی‌گراد حرارت بدهید، بهره‌ی دیگری هم خواهید برد: این طوری ساس‌ها هم کشته می‌شوند (به کتاب‌ها آسیبی نمی‌رسد!) یا، همان‌طور که در دوره‌ی تعطیلی به دلیل کرونا اتفاق افتاده، می‌شود درهای کتاب‌خانه‌ها، و کتاب‌فروشی‌ها، را هم بست.

اما کتاب‌ها مرهم و مایه‌ی تسکین هم هستند. در قرون متمادی که طاعون در اروپا تاخت‌وتاز می‌کرد، قرنطینه‌شده‌ها اگر بخت‌یار بودند و کتابی در اختیار داشتند، با مطالعه وقت می‌گذرانند. اگر نداشتند، و حال‌شان به نسبت مساعد بود، به قصه‌گویی مشغول می‌شدند. در **دکامرون**، که جووانی بوکاجو در قرن چهاردهم نوشته، هفت زن و سه مرد به نوبت و به مدت ده روز برای هم‌دیگر قصه می‌گویند، در دوره‌ای که برای در امان ماندن از «مرگ سیاه» (آن «واپسین آفت مهلک که برای همگان و هرکس که نظاره‌گزش بوده به یکسان دردبار بود») به خلوت پناه برده بودند - آفتی آن‌چنان بدنام که بوکاجو از خوانندگان‌اش درخواست می‌کند کتاب را زمین نگذارند و تصور نکنند که این اثر چندش‌انگیزتر از آن است که بشود در دست گرفت: «آرزو دارم آن‌چنان برای شما موحش نباشد که مانع از ادامه دادن به مطالعه‌ی آن شود.»

ادبیات بیماری‌های همه‌گیر ادبیاتِ ناخوش‌آیندی است. طاعون مثل لوبوتومی است. بخش‌های بهتر وجود ما را می‌برد و دور می‌اندازد، عالی‌ترین ظرفیت‌های بشریت را، و فقط بخش حیوانی ما را نگه می‌دارد. در سال ۱۸۲۶، بعد از آن که آفتی دنیا را به تاراج برده بود، مری شلی

در آخرین انسان نوشته بود: «وداع با غول‌های بشریت، وداع با هنرها، با زبان‌آوری.» هر روایتی از یک بیماری همه‌گیر روایتی از رواج بی‌سواد، بی‌توان شدن زبان، و بی‌فرهنگ شدن انسان است. اما وجود کتاب‌ها، هر قدر هم که روایت‌شان گزنده باشد، خود یک نشانه است، گواه این که بشریت با همین همه‌گیری کتاب‌خوانی‌ها دوام می‌آورد. خواندن هم می‌تواند آلودگی و ابتلا باشد: ذهنیت نویسنده، بی‌وقفه، به ذهنیت خواننده سرازیر می‌شود. و با این حال - با نزدیکی مجازش، نزدیکی در حالی که همه‌ی راه‌های دیگر تماس و ارتباط در دوره‌ی بیماری‌های همه‌گیر ممنوع شده - نوعی پادزهر هم هست، آزمون‌شده، بی‌خطا، و بدیع.

داستان‌ها درباره‌ی بیماری‌های همه‌گیر طیف وسیعی، از ادیب شهریار تا فرشتگان در آمریکا، را در بر می‌گیرند. مرد نابینایی به ادیب می‌گوید: «تو خودت طاعون هستی.» و شخصیتی به اسم تونی کوشنر می‌گوید: «سال ۱۹۸۶ است و بیماری همه‌گیری آمده، رفقای جوان‌تر از من مرده‌اند، منی که فقط سی سال دارم.» طاعون و بیماری همه‌گیر همه‌جا هست، از تپس تا نیویورک، هولناک و مخوف، اما هرگز یک بیماری همه‌گیر به همه‌جا سرایت نکرده بود، تا این که مری شلی تصمیم گرفت دنباله‌ای برای فرانکنشتاین بنویسد. آخرین انسان، که ماجرای آن در قرن بیست‌ویکم می‌گذرد، اولین رمان مطرحی است که نابودی نوع بشر بر اثر یک بیماری همه‌گیر در سرتاسر دنیا را به تصویر می‌کشد. شلی این رمان را در بیست‌ونه سالگی منتشر کرد، بعد از آن که همه‌ی عزیزان‌اش مرده بودند و او مانده بود تا، به تعبیر خودش، «آخرین بقایای یک نوع محبوب، همراهان من، در پیش چشم‌ام نابود شوند.» راوی رمان یک چوپان فقیر و بی‌تحصیلات است: یک مرد بدوی، خشن، یاغی، و حتی هیولوار. نجیب‌زاده‌ای او را تربیت می‌کند

و با دانش و آموزش آشنا می‌کند («اشتیاق شدیدم به دانش‌اندوزی ... موجب شد شب و روز را به کتاب خواندن و مطالعه بگذرانم»); با «روشنگری» به فراز می‌رسد، و دانشور می‌شود: پشتیبان آزادی، جمهوری خواه، و شهروند جهان.

سال ۲۰۹۲، بیماری همه‌گیری از راه می‌رسد، و اول از همه قسطنطنیه را ویران می‌کند. سال‌های پیاپی، آن آفت هر زمستان از بین می‌رود (زمستانی که «پزشک همه‌کاره و همیشه‌موفق» است) و هر بهار، بدخیم‌تر و گسترده‌تر، بر می‌گردد. دامنه‌اش به کوه‌ها می‌رسد، و در اقیانوس‌ها پخش می‌شود. خورشید سیاه سر بر می‌آورد: نشانه‌ی نزول عذاب. شلی می‌نویسد: «سرتاسر آسیا، از کرانه‌های رود نیل تا سواحل دریای خزر، از تنگه‌ی داردانل تا دریای عمان، ناگهان وحشتی فراگیر شده بود. انبوه مردان به مسجدها می‌رفتند، و زنان به مقبره‌ها می‌شتافتند و برای مردگان نذر می‌کردند، تا زندگان را محافظت کنند.» ماهیت این آفت مرموز می‌ماند. «اسم‌اش را بیماری همه‌گیر گذاشته بودند. اما سؤال اصلی هنوز بی‌جواب مانده بود، این که این بیماری همه‌گیر چگونه به وجود آمده و گسترش یافته بود.» قانون‌گذاران، که از نحوه‌ی عملکرد این بیماری همه‌گیر بی‌اطلاع‌اند و به شدت اعتماد به نفس کاذب دارند، تعلل می‌کنند. «انگلستان هنوز ایمن بود. فرانسه، آلمان، ایتالیا، و اسپانیا سدهای نفوذناپذیری بین ما و آن بیماری همه‌گیر ساخته بودند.» در ادامه، گزارش‌هایی از کشورهای ویران‌شده می‌رسد که جمعیت‌شان رو به نابودی است. «شهرهای بزرگ آمریکا، دشت‌های حاصل‌خیز هندوستان، خانه‌های پرجمعیت چینی‌ها، در معرض نابودی کامل بود.» وحشت‌زدگان خیلی دیر به سراغ کتاب تاریخ می‌روند، و از صفحات آن، و حتی از صفحات دکامرون، درس اشتباهی می‌گیرند. «طاعون سال ۱۳۴۸ را به خاطر می‌آوریم، آن

زمان که برآورد می‌شد یک‌سوم نوع بشر از میان رفت. تا آن زمان، غرب اروپا به آفت آلوده نشده بود. اما آیا همواره چنان می‌ماند؟ «همواره چنان نمی‌ماند. طاعون، به ناچار و در نهایت، به انگلستان می‌رسد، اما آن زمان دیگر جایی نمانده تا آدم‌های سالم به آن‌جا بروند چون، با ورود بیماری همه‌گیر به مرحله‌ی وحشت پایانی، «هیچ پناهگاهی روی زمین» نمانده: «سرتاسر دنیا طاعون‌زده است!»

شلی اگر در **فرانکنشتاین** خلق کردنِ انسانی از طریق به هم وصل کردن اعضای تکه‌تکه را تخیل کرده بود، در **آخرین انسان** تکه‌تکه شدن تمدن را تخیل می‌کند. مرگ به مرگ، کشور به کشور، نوع بشر پله پله از نردبانی پایین می‌آید که خود زمانی ساخته و از آن بالا رفته بود. راوی شلی، که در گذشته چوپان بوده، شاهد ویرانی و واگذاری همه‌ی آن «زیورهای بشریت» می‌شود که روح برهنه‌ی خود را با آن‌ها پوشانده بود: قانون، دین، هنر، علم، حکومت لیبرالی («دیگر کشوری در کار نیست!»)، آزادی، بازرگانی، ادبیات، موسیقی، تئاتر، صنعت، حمل‌ونقل، ارتباطات، و کشاورزی. «ذهن‌های ما، که مدت‌ها در عرصه‌های بی‌شمار و ترکیبات بی‌انتهایی از افکار سیر می‌کرد، حال به پشت دیوار جسم خود واپس نشسته، و تنها مشتاق حفظ تن‌درستی خویش است.» آفت که سیاره‌ی زمین را سرتاسر ویران می‌کند، جان‌دربردگان به جمعیتی متشکل از قبیله‌های در حال ستیز با هم کاهش می‌یابند، تا تنها یک انسان، راوی ما، به جا می‌ماند که دوباره چوپان شده است. راوی، در حالی که در ویرانه‌های رم پرسه می‌زند، به خانه‌ی نویسنده‌ای پا می‌گذارد و دست‌نوشته‌ای روی میز تحریر او پیدا می‌کند که «حاوی پژوهش عالمانه‌ای در باب زبان ایتالیایی بود.» آن آخرین کتاب پژوهشی درباره‌ی زبان، اولین زیور انسان، است. و راوی ما، تنها در دنیا، چه می‌کند؟ «فریاد زدم: من هم کتابی خواهم نوشت.

اما چه کسی خواهد خواند؟» راوی کتاب را تاریخ آخرین انسان می‌نامد و آن را به مردگان تقدیم می‌کند؛ کتابی که خواننده‌ای نخواهد داشت - البته، به جز خوانندگان کتاب شلی.

رؤیای بزرگ عصر «روشنگری» پیشرفت بود؛ هول‌انگیزی بزرگ بیماری همه‌گیر پسرفت است. اما در ادبیات آمریکا، این‌گونه ویرانی اغلب با چرخشی دموکراتیک‌کننده همراه می‌شود: ابتلای همه‌گیر به بیماری آخرین ابزار برابری است. ماجرای «نقاب مرگ سرخ»، داستانی که ادگار آلن پو در سال ۱۸۴۲ منتشر کرده، در دنیای قرون وسطایی می‌گذرد که سرتاسر گرفتار یک بیماری واگیردار شده، و آن بیماری آن‌ا انسان را می‌کشد. پو می‌نویسد: «موجب درد شدید، و گیجی ناگهانی، و بعد خون‌ریزی وسیع از منافذ و فساد اعضای بدن می‌شد. لکه‌های قرمز بر بدن و به‌خصوص بر صورت فرد مبتلا علائم نفرینی این آفت بودند که فرد مبتلا را از یاری و از دل‌سوزی هم‌نوعان خودش محروم می‌کردند.» به‌ویژه، ثروتمندان هیچ‌گونه دل‌سوزی به حال تنگدستان ندارند. (پی‌ارتباط نیست که اشاره شود، پدرخوانده‌ی ثروتمند پو کلاً او را به حال خودش، در تنگدستی مطلق، رها کرده بود و همسرش در حال جان دادن بر اثر بیماری سل بود.) یک شاهزاده‌ی مغرور و اطرافیان اشرف‌زاده‌اش «به خلوت یکی از صومعه‌های دژمانند او» پناه می‌برند و در آن‌جا در فسق و فجور زندگی می‌کنند، تا این که یک شب، در یک جشن بالماسکه، مهمانی از راه می‌رسد که نقابی بر چهره دارد: نقاب «آن‌چنان شبیه وجنات یک جنازه‌ی سردشده ساخته شده بود که با موشکافانه‌ترین واری‌ها هم دشوار می‌شد به ترفند آن پی برد.» مهمان همان «مرگ سرخ» است. همه همان شب در صومعه می‌میرند. اشرف هم قادر به گریختن از چنگ آن چیزی نیستند که تنگدستان باید تحمل‌اش کنند.

«مرگ سرخ» پو در طاعون قرمز به شکل یک بیماری همه‌گیر در می‌آید، زمانی که جک لندن در سال ۱۹۱۲ به صورت پاورقی منتشر کرد. (این همان بیماری است: «تمام صورت و بدن ظرف یک ساعت قرمز می‌شد.») این طاعون در سال ۲۰۱۳ آمده بود و تقریباً همه را، بلندمرتبه و فرومرتبه و ملت‌های قدرتمند و ملت‌های بی‌قدرت را، در چهار گوشه‌ی دنیا از بین برده بود، و جان‌دربندگان را در فلاکت و بی‌دولتی‌شان برابر کرده بود. از اندک بازماندگان این طاعون پژوهشگری در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی و استاد ادبیات انگلیسی است. طاعون که آمده بود، این پژوهشگر در دانشکده‌ی شیمی پناه گرفته، و از قضا در برابر این بیماری واگیردار ایمن بود. سال‌ها تنها در هتلی در یوسمیتی زندگی کرده، و از اندوخته‌ی کنسروهای هتل تغذیه کرده بود، تا این که به گروه کوچکی به اسم «شوفرها» ملحق شده بود که سردسته‌شان قلدری است که قبلاً شوfer بوده، و حتی همسری هم پیدا کرده بود. رمان که آغاز می‌شود، در سال ۲۰۷۳، این استاد دانشگاه مرد بسیار سال‌خورده‌ای شده، چوپان شده، و پوستین به تن کرده («تقریباً تا سینه و سرشانه‌اش را با یک تکه پوستین ژنده از پوست بز پوشانده»)، و زندگی حیوانی دارد. استاد داستان طاعون قرمز را برای نوه‌هایش تعریف می‌کند، برای پسریچه‌هایی که «با تک‌هجاها و جملات کوتاه تکه‌تکه‌ای حرف می‌زدند که بیشتر شبیه دری‌وری بود تا زبان»، اما در استفاده از تیر و کمان بسیار مهارت دارند. بدویت آن‌ها استاد را معذب می‌کند؛ آه می‌کشد و به مناظری چشم می‌دوزد که زمانی سان فرانسیسکو بود: «جایی که چهار میلیون آدم به گردش می‌رفتند، امروز گرگ‌های درنده می‌گردند، و فرزندان وحشی ما، با سلاح‌های ماقبل تاریخ، از خودشان در مقابل مهاجمان نیش‌دار دفاع می‌کنند. فکرش را بکن! همه‌ی این‌ها به دلیل آن مرگ قرمز!»

لندن «مرگ سرخ» را از پو سرقت کرد و پی‌رنگ طاعون قرمز را هم از آخرین انسان گرفت - در عین حال که بحث لندن، درباره‌ی افول و زوال نوع بشر، بسیار پی‌ظرافت‌تر از بحث شلی است. آن استاد در زمان او می‌گوید: «نوع بشر محکوم به این شده که هرچه بیشتر در ظلمات بدویت فرو بغلتد، تا این که دوباره صعود خون‌بار خود به سوی قله‌ی تمدن را از سر بگیرد.» برای لندن، این امپریالیسم و سرمایه‌داری صنعتی، و نه نیروی محرک روشنگری برای پیشرفت اخلاقی، است که صعود از توحش به تمدن و از قحطی به فراوانی را میسر می‌سازد. سقوط انسانی که لندن تصویر می‌کند سقوط به همان دل تاریکی معروف عصر امپراتوری است: نوه‌های استاد «پوست تیره» دارند. تا پیش از این که طاعون بیاید، سرمایه‌دارها و امپریالیست‌ها ثروت‌های هنگفتی فراهم آورده بودند. وقتی پسرچه‌ها یک سکه‌ی ضرب‌شده در سال ۲۰۱۲ پیدا می‌کنند و آن را به پدر بزرگ‌شان می‌دهند، استاد می‌گوید این «پول» است، و پسرچه‌ها می‌پرسند: «پول چیست؟» («چشم‌های پیرمرد، که سکه را در دست گرفته بود، برق می‌زد.») همه‌ی این‌ها - پوست سفید، ثروت - از دست رفته بود! بزرگ‌ترین مایه‌ی اندوه استاد همسر سابق یک آدم متنفذ مایه‌دار است که به اجبار با آن آدمی که زمانی شوهر بوده ازدواج کرده: «وستا فان واردن آن‌جا بود، همسر جوان جان فان واردن، با لباس‌های ژنده، با دست‌های زخمی و ضمخت و پینه‌بسته، روی اجاق جنگلی خم شده بود و کار کلفت‌ها را می‌کرد - او، وستا، که با ناز و نعمتِ سرآمدانِ ثروت و مکنّتِ دنیا بزرگ شده بود.» نکته‌ی دیگری که به همان اندازه‌ی مایه‌ی اندوه استاد می‌شود این است که انسان سفیدپوست، در نهایت، هم غرب و هم شرق را از دست داده است.

استاد سعی می‌کند که زوال شهرهای آمریکا را برای نوه‌های وحشی‌اش توصیف کند، شهرهایی که او در روزهای آغاز شیوع بیماری از سرنوشت‌شان باخبر شده بود، وقتی هنوز اخبار از سایر نقاط کشور به کالیفرنیا می‌رسید، قبل از این که آخرین تلگرافچی جان بدهد: «نیویورک و شیگاگو در آشوب افتاده بودند ... یک سوم پلیس‌های نیویورک مرده بودند. رئیس پلیس هم مرده بود، و همین‌طور شهردار. نظم و قانون دیگر وجود نداشت. جسد‌ها همه‌جا در خیابان‌ها، دفن نشده، رها شده بودند. همه‌ی قطارها و کشتی‌ها که غذا و این‌طور چیزها را به آن شهر بزرگ حمل می‌کردند از کار افتاده بودند، و مردم فقیر و گرسنه دسته دسته مغازه‌ها و انبارها را غارت می‌کردند. قتل و سرقت و بدمستی همه‌جا را گرفته بود. میلیون‌ها نفر از شهر گریخته بودند - اول ثروتمندان، با خودروها و بالن‌های شخصی‌شان، و بعد انبوه عظیم مردم، پای پیاده، طاعون را با خودشان به این طرف و آن طرف می‌بردند، خودشان هم گرسنگی می‌کشیدند و کشاورزان و شهرهای کوچک و دهکده‌های سر راه‌شان را غارت می‌کردند.» همه‌ی شهرها سوخته بودند. حتی بالن‌های ثروتمندان در هوا منفجر می‌شد و آتش می‌گرفت؛ سانحه‌ی هیندنبورگ در ابعاد جهانی.

طاعون قرمز، که درست پیش از جنگ جهانی اول منتشر شد، هشدار در مورد هزینه‌ی یک جنگ جهانی، و حتی هزینه‌ی زندگی کردن در این جهان، هم بود. استاد می‌گوید: «در زمان‌های خیلی خیلی دور، وقتی انسان‌های کمی در دنیا زندگی می‌کردند، بیماری‌های کمی هم وجود داشت. اما از وقتی انسان‌ها جمعیت‌شان افزایش پیدا کرد و در شهرها و تمدن‌های بزرگ در کنار هم زندگی کردند، بیماری‌های جدید به وجود آمدند، و انواع تازه‌ای از میکروب‌ها وارد بدن انسان‌ها شدند. به همین دلیل میلیون‌ها و میلیارد‌ها انسان، انسان‌های بی‌شماری جان باختند. و

هرقدر انسان‌ها نزدیک‌تر به هم در محیط‌های متراکم‌تر زندگی می‌کردند، بیماری‌های جدیدی که به وجود می‌آمدند هم هولناک‌تر می‌شدند. «نوه‌های استاد قادر به درک این موضوع نیستند. استاد به آن‌ها می‌گوید: «سرشماری سال ۲۰۱۰ نشان می‌داد جمعیت کل دنیا به هشت میلیارد نفر رسیده است.» نوه‌های استاد به سختی می‌توانند حرف‌های او را باور کنند، و هیچ تصویری از میلیارد، سرشماری، یا دنیا ندارند.

ساختار رمان‌های طاعونی مدرن، که تا **ایستادگی** استیون کینگ و فراتر از آن را در بر می‌گیرند، مجموعه صوری از **خاطرات سال طاعون** (ماجراجویی در محدوده‌های قرنطینه‌شده) و **آخرین انسان** (ماجراجویی در میان عده‌ای از بازماندگان فلاکت‌زده) است. با این حال، در قالب همین دو ساختار، دامنه‌ی داستان‌گویی، و همین‌طور دامنه‌ی اخلاق‌گرایی، بحث تاریخی، و تأمل فلسفی وسیعی وجود دارد. هر رمان طاعونی یک داستان اخلاقی است. آلبر کامو زمانی رمان را به عنوان عرصه‌ای تعریف کرده بود که در آن‌جا انسان با انسان‌های دیگر تنها می‌ماند. رمان طاعونی عرصه‌ای است که در آن همه‌ی انسان‌ها همه‌ی انسان‌های دیگر را تنها می‌گذارند. برخلاف دیگر انواع داستان‌های آخرزمانی (آپوکالیپسی)، که در آن‌ها دشمنان می‌توانند مواد شیمیایی، آتش‌فشان‌ها، زمین‌لرزه‌ها، یا مهاجمان فضایی باشند، دشمنان در این‌جا انسان‌های دیگرند: تماس انسان‌های دیگر، بازدم انسان‌های دیگر، و در بسیاری از موارد – در رقابت برای تصاحب منابع در حال زوال – صرف وجود انسان‌های دیگر.

ماجراجویی **طاعون**، رمان کامو که در سال ۱۹۴۷ منتشر شده، در یک شهر کوچک الجزایری-فرانسوی در دوران جنگ جهانی دوم (سال «هزار و نهصد و چهل و ...») می‌گذرد. این شهر، با همه‌ی علائم، پیش‌گویی‌ها، و بلاگردان‌هایی که در آن ظهور می‌کنند، واقعاً می‌توانست لندن سال

۱۶۶۵ هم باشد. دکتر برنار ریو، مثل هرکس دیگری، در ابتدا آن نشانه‌ها را ندیده می‌گیرد. (رمان ظاهراً از روی دفتر خاطرات ریو، خاطرات سال طاعون او، نوشته شده است.) ریو می‌بیند که موشی در راهرو تلوتلو می‌خورد: «بی‌قرار، و با پشم‌های خیس، حرکت می‌کرد. توقفی کرد، انگار که بخواهد تعادلش را به دست بیاورد، و دوباره به سمت دکتر راه افتاد، دوباره ایستاد، و دور خودش چرخید و جیغ کوتاهی کشید و به پهلو افتاد. دهان‌اش کمی باز مانده بود و خون از آن به بیرون می‌پاشید. دکتر لحظه‌ای به موش نگاه کرد و بعد از پله‌ها بالا رفت.»

موش‌ها، دسته دسته، از زیرزمین‌ها بیرون می‌آیند و در خیابان‌ها می‌میرند. با این حال، نه دکتر و نه هیچ‌کس دیگر اصلاً هیچ کاری نمی‌کند، تا این که اولین آدم، یک سرایدار، می‌میرد. آن وقت، احساس تأسف و افسوس سر بر می‌آورد: «همشهری‌ها ما، که حالا آغاز ماجرا را در پرتو حوادث بعدی می‌دیدند، متوجه می‌شدند که هرگز خیال نمی‌کردند ممکن است شهر کوچک ما صحنه‌ی چنین اتفاقات عجیب و غریبی شود، اتفاقاتی مثل مرگ انبوه موش‌ها در روز روشن یا درگذشت سرایدار بر اثر یک بیماری مرموز.» به زودی، متوجه می‌شویم که، «کل شهر ملتهب شده بود.» تعداد افرادی که بر اثر آن بیماری مرده‌اند افزایش و بعد جهش پیدا می‌کند. یازده نفر در چهل و هشت ساعت، و بعد از این هم بیشتر. کمسیون دولتی بهداشت می‌خواهد از کاربرد کلمه‌ی «طاعون» احتراز کند، اما مقررات اضطراری را فقط در این صورت می‌شود برقرار کرد. اطلاعیه‌هایی نصب می‌شوند، اما فقط در مکان‌های گم‌نام، و با حروف خیلی کوچک، و آن‌طور که دکتر مشاهده می‌کند، «به سختی می‌شد در این اطلاعیه‌ها نشانه‌ای حاکی از آن پیدا کرد که مسئولان جداً در حال رسیدگی به وضع موجودند.»

بالآخره دولت، از سر استیصال، برنامه‌ی «موش‌کشی» را به اجرا می‌گذارد، و بعد که سی نفر در یک شبانه‌روز می‌میرند، شهر را می‌بندد. طاعون البته همان ویروس فاشیسم است. هیچ‌کس در شهر چندان توجهی به موش‌ها نمی‌کند، تا این که دیگر کار از کار گذشته است - با این که «طاعون آینده را به حال تعلیق در آورده، سفرها را لغو کرده، و امکان تبادل نظر را از بین برده» - و حتی بعد از این که کار از کار گذشته هم باز عده‌ی کمی واقعاً به موش‌ها توجه می‌کنند. این از بلاهت آن‌ها است: «به خیال‌شان آزاد بودند، اما تا وقتی آفت و طاعون وجود دارد، هیچ‌کس هرگز آزاد نخواهد بود.» **طاعون** وقایع‌نگاری یک بیماری همه‌گیر نیست، از این جهت که این بیماری هرگز از شهر رخت بر نمی‌بندد؛ طاعون کامو طاعونی بی‌انتهاست. در عین حال، دکتر ریو، با مطالعه‌ی تاریخ، متوجه می‌شود در سرتاسر تاریخ بشری واقعاً فقط یک طاعون وجود دارد که، در گذر زمان، از یک مکان به مکان دیگر انتقال پیدا می‌کند، از «شهرهای کوچک چین، به آشوب افتاده با مبتلایانی که در سکوت رنج و عذاب می‌کشیدند» به «تشک‌های مرطوب و پوسیده‌ای که به زمین گل‌آلود جذام‌خانه‌ی قسطنطنیه چسبیده بودند، جایی که بیماران را با چنگک از تخت‌هایشان آویزان می‌کردند»، به «انبوه جنازه‌هایی که در ظلمات جن‌زده‌ی لندن فریاد بر می‌آوردند - روز و شب، همیشه، همه‌جا را از فریاد ابدی رنج انسان آکنده می‌کردند.» و در ادامه‌ی این فهرست؟ آشویتس، داخائو، بوخوالد. طاعون خود انسان است.

ریو که در چنگ این آگاهی اسیر شده، و ناخواسته در آسایشگاهی گرفتار مانده، از تنهایی مفرط و از بیگانگی و بی‌رحمی مدرنیته رنج می‌برد: «گاهی نیمه‌شب‌ها، در سکوت عظیم شهر خواب‌زده، دکتر قبل از این که برای همان چند ساعت خوابی که به خودش روا می‌داشت به تخت برود،

رادیویش را روشن می‌کرد. از انتهای زمین، از آن سوی هزاران فرسنگ آب و خشکی، گویندگان مهربان و با حسن نیت تلاش می‌کردند تا همدلی‌شان را ابراز کنند، و عملاً هم این کار را می‌کردند، اما در همان حال نشان می‌دادند هیچ انسانی هرگز این توانایی را ندارد که حقیقتاً در رنجی سهیم شود که خود قادر به مشاهده‌ی آن نیست.» برای آن‌هایی که در قرنطینه‌اند، دنیایی وجود ندارد: «طاعون همه‌چیز و همه‌کس را در کام خود فرو برده بود.» در آخرین دقایق، سرومی آن‌ها را نجات می‌دهد، و شهر غرق جشن و شادی می‌شود. در پایان رمان، دکتر به آن‌چه در کتاب‌ها خوانده بوده فکر می‌کند: «چیزی را می‌دانست که آن جمعیت خوش و خرم نمی‌دانستند، اما می‌توانستند از کتاب‌ها بیاموزند: این که باسیل طاعون هرگز نمی‌میرد و برای همیشه از بین نمی‌رود ... و این که شاید روزی فرا برسد که، برای هلاک کردن آدم‌ها و روشن کردن ذهن آن‌ها، دوباره موش‌های خودش را بیدار و روانه کند تا در شهر خوش‌بختی بمیرند.» انسان‌ها، همیشه، دوباره به همان موش‌ها مبدل می‌شوند.

«هیچ انسانی هرگز این توانایی را ندارد که حقیقتاً در رنجی سهیم شود که خود قادر به مشاهده‌ی آن نیست»: این نکته‌ی کامو سوژه‌ی **کوری**، رمان ژوزه ساراماگو، می‌شود که در سال ۱۹۹۵ منتشر شده، و بازآفرینی درخشان و مهیب داستان‌های طاعونی است. در رمان **کوری**، دکترتری که به دفو شباهت می‌برد یک چشم‌پزشک است، و بیماری‌ای که انسان‌ها را به حد حیوان تنزل می‌دهد ناتوانی از دیدن است. **کوری**، به عنوان یک داستان اخلاقی تاریخی، دولت‌های خودکامه‌ی قرن بیستمی را محکوم می‌کند: بستری‌سازی آسیب‌پذیرها، و بی‌رحمی حاکمان نظامی. بیماری که شیوع پیدا می‌کند، دولت همه‌ی کورها را در آسایشگاه روانی به بند می‌کشد، و کورها در آن‌جا، کورکورانه، به جان

هم می‌افتند و جنگ‌وجدل می‌کنند. به هم دست‌برد می‌زنند و به هم تجاوز می‌کنند. ساراماگو نومیدانه‌ترین نکته‌ی رمان را با این کلمه‌ها بیان می‌کند: «کورها همیشه با هم در جنگ‌اند، و همیشه با هم در جنگ بوده‌اند.»

اما کوری بسیار نومیدانه‌تر از هر درس و عبرتی است که تاریخ می‌آموزد. از دید ساراماگو، کوری بیماری نیست؛ کوری وضعیت بشری است. در رمان، تنها یک نفر می‌ماند که بینا است. دختر برای کورها کتاب می‌خواند، و این برای آن‌ها هم به شدت لذت‌بخش است و هم عذاب‌آور: «این همه‌ی کاری است که از ما بر می‌آید، گوش دادن به کسی که داستانی از بشریت برای ما می‌خواند، بشریتی که پیش از ما وجود داشت.» و این، در رمان طاعونی مدرن، هراس‌نهایی هر طاعونی در پایان دنیا است، از دست رفتن آگاهی، که تنها درمان آن هم کتاب خواندن است. کشف همین نکته است که ذهن چشم‌پزشک ساراماگو را درگیر کرده، در همان لحظه‌ای که بینایی‌اش را از دست می‌دهد، پیش از این که آن بیماری کشف شود: درک ارزندگی، زیبایی، و ناپایداری آگاهی. دکتر متخصص چشم، متحیر از احوال بیماری که به مطب او آمده، بیماری که ناگهان و به شکل توضیح‌ناپذیری نابینا شده (سیاهی نمی‌بیند، فقط یک سفیدی شیری‌رنگ می‌بیند)، به خانه می‌رود و، بعد از شام، سری به کتاب‌های کتاب‌خانه‌اش می‌زند. «آخر شب، کتاب‌هایی را که تورق کرده بود کنار گذاشت، چشم‌های خسته‌اش را مالید و به صندلی‌اش تکیه داد.» بالآخره، تصمیم می‌گیرد به تخت‌خواب برود. «یک دقیقه بعد اتفاق افتاد، وقتی کتاب‌ها را بر می‌داشت تا به قفسه‌های کتاب برگرداند. اول احساس کرد که دیگر نمی‌تواند دست‌های خودش را ببیند، و بعد فهمید که کور شده است.» همه‌چیز سفید شده بود. به سفیدی یک صفحه‌ی خالی.

آلبر کامو و ویروس کرونا

آلن دوباتن^۱

برگردان: عرفان ثابتی

در ژانویه ۱۹۴۱ آلبر کامو نگارش داستانی درباره‌ی ویروسی را آغاز کرد که به شکلی مهارناپذیر از حیوانات به انسان‌ها انتقال می‌یابد و در نهایت نیمی از جمعیت «شهری معمولی» به نام اوران، واقع در سواحل الجزایر، را از بین می‌برد. به عقیده‌ی بسیاری از صاحب‌نظران، «طاعون»، که در سال ۱۹۴۷ منتشر شد، بهترین رمان اروپایی پس از جنگ جهانی دوم است.

در ابتدای رمان، حال و هوا به طرز عجیبی عادی است. اهالی شهر به زندگی بی‌خاصیتی مشغول‌اند و به چیزی جز پول درآوردن فکر نمی‌کنند. اما بعد ضرب‌آهنگ رمان به داستان‌های پلیسی شباهت پیدا می‌کند و هول و هراس حکم‌فرما می‌شود. راوی داستان، دکتر ریو، با لاشه‌ی

۱. آلن دوباتن آلن دوباتن نویسنده و پژوهشگر بریتانیایی است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Alain de Botton, '[Camus on the Coronavirus](#)', *The New York Times*, 19 March 2020.

موشی روبه‌رو می‌شود. به تدریج تعداد موش‌های مرده افزایش می‌یابد. پس از مدت کوتاهی نوعی بیماری همه‌گیر در اوران شایع می‌شود و این بیماری به بسیاری از شهروندان سرایت می‌یابد و ترس بر همه مستولی می‌شود.

کامو برای نگارش این کتاب، خود را غرق مطالعه‌ی تاریخ شیوع طاعون کرد. او به مطالعه دربارهی «مرگ سیاه» قرن ۱۴ پرداخت که بنا به تخمین‌های موجود ۵۰ میلیون نفر از اهالی اروپا را از پا درآورد؛ طاعون ایتالیایی سال ۱۶۳۰، ۲۸۰ هزار نفر را در ایالت‌های لومباردی و ونِتو در کام مرگ فروبرد؛ و طاعون بزرگ سال ۱۶۶۵ لندن و طاعون‌های قرون هجدهم و نوزدهم در شهرهای ساحلی شرق چین خسارت‌ها و تلفات عمده‌ای را بر جا گذاشت.

کامو نه دربارهی طاعون خاصی می‌نوشت و نه، بر خلاف آنچه گاهی گفته‌اند، صرفاً داستانی استعاری دربارهی اشغال فرانسه توسط نازی‌ها را روایت می‌کرد. او به این علت مجذوب این موضوع شده بود که عقیده داشت رویدادهای تاریخی واقعی‌ای که طاعون می‌خوانیم جلوه‌هایی از نوعی پیش‌شرط عام‌اند، نمونه‌های چشمگیری از قاعده‌ای ابدی: این که همه‌ی انسان‌ها هر لحظه ممکن است به طور تصادفی بر اثر یک ویروس، سانحه‌ی رانندگی یا کارهای هم‌نوعان خود از بین بروند.

اهالی اوران نمی‌توانند این قاعده را بپذیرند. حتی پس از مرگ یک چهارم از شهروندان، باز هم ساکنان اوران تصور می‌کنند که این اتفاق برای خودشان رخ نخواهد داد. آنها انسان‌های مدرنی هستند که به تلفن، روزنامه و هواپیما دسترسی دارند. [گمان می‌کنند که] قطعاً مثل آدم‌های مفلوک لندن قرن هفدهم یا کانتون قرن هجدهم نخواهند مرد.

یکی از شخصیت‌های داستان می‌گوید: «محال است که طاعون باشد، همه می‌دانند که طاعون در غرب از بین رفته است.» کامو می‌افزاید: «بله، همه این را می‌دانستند، غیر از مردگان.»

به نظر کامو، وقتی پای مردن در میان است، پیشرفتی در تاریخ رخ نداده و این نقطه‌ی ضعف ما برطرف نشده است. زنده بودن همیشه وضعیتی اضطراری بوده و خواهد بود؛ زنده بودن واقعاً نوعی «شرط اساسی» اجتناب‌ناپذیر است. اگر منظورمان از طاعون، آسیب‌پذیری در برابر مرگ ناگهانی باشد، رویدادی که می‌تواند آنآ زندگی‌مان را بی‌معنا کند، در این صورت طاعون همیشه هست.

وقتی کامو از «پوچی» زندگی حرف می‌زد منظورش همین بود. تشخیص و تصدیق این پوچی نباید ما را ناامید کند بلکه باید به نوعی رستگاری غم‌انگیز و در عین حال خنده‌دار، و نوعی نرم‌خویی بینجامد، و سبب شود که از موعظه و قضاوت کردن دست برداریم و شاد و سپاس‌گزار شویم.

«طاعون» نمی‌کوشد ما را بترساند زیرا هراس حاکی از واکنش به شرایط خطرناک اما کوتاه‌مدتی است که سرانجام می‌توان از آن نجات یافت. اما نجات هرگز ممکن نیست. به همین علت است که، به نظر کامو، باید دیگر انسان‌های رنجور را دوست داشته باشیم و فارغ از امید و ناامیدی بکوشیم تا درد و رنج آنها را کاهش دهیم. زندگی هرگز نوعی بیمارستان نیست بلکه آسایشگاه بیماران علاج‌ناپذیر است.

در اوج شیوع این بیماری، وقتی هفته‌ای ۵۰۰ نفر می‌میرند، کشیش کاتولیکی به نام پانلو در موعظه‌ای طاعون را مجازات الهی انحراف و فساد می‌شمارد. اما دکتر ریو شاهد مرگ کودکی بوده و به خوبی می‌داند که آدم‌ها به طور تصادفی به درد و رنج مبتلا می‌شوند، بی‌آنکه این امر

هیچ معنایی داشته باشد. درد ورنج کاملاً بی معنی است، و این ملایم‌ترین چیزی است که می‌توان درباره‌اش گفت.

دکتر ریو بی‌وقفه می‌کوشد تا از درد و رنج اطرافیانش بکاهد. اما او قهرمان نیست. دکتر ریو می‌گوید: «این مسئله به قهرمانی و دلآوری ربط ندارد. شاید مضحک به نظر برسد اما تنها راه مبارزه با طاعون پایبندی به ضوابط اخلاقی است.» یکی از دیگر شخصیت‌های داستان می‌پرسد که منظور از ضوابط اخلاقی چیست. دکتر پاسخ می‌دهد: «عمل کردن به وظیفه.»

سرانجام، بعد از بیش از یک سال، طاعون از شهر رخت برمی‌بندد. اهالی شهر جشن می‌گیرند. درد و رنج پایان می‌یابد. اوضاع به حالت عادی بازمی‌گردد. اما دکتر ریو «می‌دانست که این وقایع‌نگاری، داستان نوعی پیروزی قاطع نیست.» کامو می‌نویسد: «این فقط می‌تواند ثبت و ضبط چیزهایی باشد که باید انجام می‌شد و، بدون شک، دوباره باید برای مقابله با این بیماری هولناک انجام شود.» او در ادامه می‌افزاید که طاعون «هرگز از بین نمی‌رود»؛ طاعون «صبورانه در اتاق خواب‌ها، زیرزمین‌ها، چمدان‌ها، دستمال‌ها و کاغذباطله‌ها منتظر می‌ماند» تا روزی که دوباره «موش‌ها را برانگیزد و برای مردن به شهری با مردمی بسیار خوشحال بفرستد.»

گویی کامو همین الان دارد با ما حرف می‌زند. علتش این نیست که او غیبگویی سحرآمیز بود که می‌توانست چیزی را ببیند که اپیدمیولوژیست‌ها نمی‌بینند. علتش این بود که ارزیابی درستی از ماهیت بشر داشت. او، بر خلاف ما، می‌دانست که «همه در درون خود این طاعون را دارند زیرا هیچ‌کسی در دنیا، هیچ‌کسی، از آن در امان نیست.»

جهان پس از ویروس کرونا

یووال نوح هراری^۱
برگردان: عرفان ثابتی

اکنون بشر با بحرانی جهانی مواجه است. شاید بزرگ‌ترین بحران نسل ما. به احتمال زیاد تصمیم‌های افراد و دولت‌ها در چند هفته‌ی آینده تا سال‌ها به دنیا شکل خواهد داد. این تصمیم‌ها نه تنها نظام‌های درمانی و بهداشتی بلکه اقتصاد، سیاست و فرهنگ ما را شکل خواهد داد. باید سریع و قاطع عمل کنیم. علاوه بر این، باید پیامدهای بلندمدت کنش‌های خود را در نظر بگیریم. در هنگام انتخاب میان گزینه‌های بدیل، نه تنها باید از خود پرسیم که چطور می‌خواهیم بر این خطر حی‌وحاضر غلبه کنیم بلکه باید از خود پرسیم که دوست

۱. یووال نوح هراری استاد تاریخ در دانشگاه عبری اورشلیم در اسرائیل و نویسنده‌ی کتاب‌های *پرفروش انسان خردمند*، *انسان خداگونه* و *۲۱ درس برای قرن بیست و یکم* است. آن‌چه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Yuval Noah Harari, [‘The World after coronavirus’](#), *Financial Times*, 20 March.

داریم پس از رفع بحران در چه نوع دنیایی زندگی کنیم. آری، این بحران رفع خواهد شد، بشر بحران را پشت سر خواهد گذاشت، اکثر ما همچنان زنده خواهیم بود. اما دنیا عوض خواهد شد.

بسیاری از اقدامات اضطراری کوتاه‌مدت به سرفعلی زندگی تبدیل خواهد شد. ماهیت اوضاع اضطراری همین است. این اوضاع به پیشبرد روندهای تاریخی سرعت می‌بخشد. تصمیماتی که در شرایط عادی پس از سال‌ها مشورت اتخاذ می‌شود حالا تنها در چند ساعت گرفته می‌شود. فناوری‌های نپخته و حتی خطرناک را به کار می‌گیرند زیرا دست روی دست گذاشتن حتی از آن هم خطرناک‌تر است. کل کشورها به موش آزمایشگاهی در آزمایش‌های فراگیر اجتماعی تبدیل می‌شوند. وقتی همه در خانه کار کنند و تنها از راه دور با هم ارتباط داشته باشند چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ وقتی کل مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها آنلاین شوند چه خواهد شد؟ در شرایط عادی، دولت‌ها، و هیئت مدیره‌ی مؤسسه‌های تجاری و آموزشی هرگز با انجام چنین آزمایش‌هایی موافقت نمی‌کنند. اما اکنون در شرایط عادی به سر نمی‌بریم.

در این دوران بحرانی با دو انتخاب فوق‌العاده مهم مواجه‌ایم. اولی بین نظارت‌تأمین‌خواهانه و توانمندسازی شهروندان است. دومی بین انزوای ملی‌گرایانه و همبستگی جهانی است.

نظارت زیرپوستی

برای توقف بیماری همه‌گیر، کل جمعیت باید دستورالعمل‌های خاصی را رعایت کنند. برای دستیابی به این هدف دو راه وجود دارد. یک روش عبارت است از نظارت دولت بر مردم، و مجازات قانون‌شکنان. اکنون، برای اولین بار در تاریخ بشر، به لطف فناوری امکان نظارت دائمی بر همه‌ی مردم فراهم شده است. پنجاه سال قبل، کاغذ نه می‌توانست

۲۴۰ میلیون شهروند شوروی را ۲۴ ساعته زیر نظر بگیرد و نه می‌توانست به پردازش مؤثر همه‌ی اطلاعات جمع‌آوری‌شده امید داشته باشد. کاگب به مأموران و تحلیل‌گران متکی بود، و نمی‌توانست برای تعقیب هر شهروند یک مأمور بگمارد. اما حالا دولت‌ها می‌توانند به جای جاسوس‌ها به حسگرهای همه‌جا حاضر و الگوریتم‌های قوی تکیه کنند.

بعضی از دولت‌ها در مبارزه با بیماری همه‌گیر ویروس کرونا ابزارهای نظارتی جدیدی را به کار گرفته‌اند. مهم‌ترین مورد چین است. مسئولان چینی با نظارت دقیق بر تلفن‌های هوشمند مردم، استفاده از صدها میلیون دوربین تشخیص چهره، و واداشتن مردم به کنترل کردن و گزارش دادن دمای بدن و وضعیت سلامت خود نه تنها می‌توانند ناقلان احتمالی ویروس کرونا را به سرعت شناسایی کنند بلکه می‌توانند حرکت و جابه‌جایی آنها را دنبال کنند و بفهمند با چه کسانی تماس داشته‌اند. اپلیکیشن‌هایی وجود دارد که به شهروندان هشدار می‌دهد که به افراد آلوده به این ویروس نزدیک شده‌اند.

این نوع فناوری به شرق آسیا محدود نمی‌شود. اخیراً بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل، به «سازمان امنیت اسرائیل» اجازه داد که از فناوری نظارتی‌ای که معمولاً در مبارزه با تروریست‌ها به کار می‌رود برای ردیابی بیماران مبتلا به ویروس کرونا استفاده کند. وقتی کمیسیون مربوطه در پارلمان کشور با این اقدام موافقت نکرد، نتانیاهو با صدور «حکم اضطراری» حرفش را به کرسی نشاند.

ممکن است بگویند هیچ کدام از این‌ها تازگی ندارد. در سال‌های اخیر هم دولت‌ها و هم شرکت‌ها از فناوری‌های پیش از پیش پیچیده‌ای برای ردیابی وزیر نظر گرفتن مردم و فریب دادن آنها استفاده کرده‌اند. اما اگر مواظب نباشیم این بیماری همه‌گیر می‌تواند به نقطه‌ی عطف مهمی

در تاريخ نظارت تبديل شود. نه تنها به اين علت که ممکن است استفاده از ابزارهای نظارت همگانی را در کشورهایی که تاکنون با آن مخالف بوده‌اند عادی جلوه دهد بلکه به اين علت مهم‌تر که حاکی از گذاري مهم از نظارت «سطحی» به نظارت «عمیق» است. تا حالا وقتی نمایشگر تلفن هوشمندتان را لمس می‌کردید و روی لینکی می‌زدید، دولت می‌خواست بداند انگشت‌تان دقیقاً چه لینکی را فشار داده است. حالا دولت می‌خواهد از دمای انگشت و فشار خون‌تان هم باخبر شود.

پودینگ اضطراری

یکی از مشکلات ما برای موضع‌گیری درباره‌ی نظارت این است که هیچ‌یک از ما دقیقاً نمی‌دانیم چطور ما را زیر نظر گرفته‌اند، و در سال‌های آینده چه خواهد شد. فناوری نظارتی با سرعت سرسام‌آوری در حال پیشرفت است، و آن‌چه ده سال قبل تخیلی به نظر می‌رسید امروز قدیمی شده است. دولتی فرضی را در نظر بگیرید که همه‌ی شهروندان را موظف به استفاده از دستبند زیست‌سنجی کند که دمای بدن و ضربان قلب آنها را ۲۴ ساعته کنترل می‌کند. الگوریتم‌های دولتی این داده‌ها را جمع‌آوری و تحلیل می‌کنند. این الگوریتم‌ها حتی قبل از اینکه خودتان بفهمید، می‌دانند که بیمارید؛ به علاوه می‌دانند که کجا بوده‌اید و با چه کسی دیدار کرده‌اید. در این صورت، می‌توان زنجیره‌ی انتقال بیماری را به طرز چشمگیری کوتاه و حتی کلاً پاره کرد. بی‌تردید، چنین نظامی می‌تواند طی چند روز یک بیماری همه‌گیر را متوقف کند. عالی به نظر می‌رسد، مگر نه؟

اما جنبه‌ی منفی‌اش این است که این امر به نظام نظارتی جدید هولناکی مشروعیت می‌بخشد. برای مثال، اگر بدانید که من به جای لینک

سیانان روی لینک فاکس نیوز کلیک کرده‌ام تا حدی با دیدگاه‌های سیاسی و شاید حتی شخصیت‌ام آشنا می‌شوید. اما اگر بتوانید وقتی ویدیو کلیپی را تماشا می‌کنم بر دمای بدن، فشار خون و ضربان قلبم نظارت کنید، می‌توانید بفهمید چه چیزی مرا به خنده یا گریه می‌اندازد، و چه چیزی مرا خیلی خیلی عصبانی می‌کند.

نباید از یاد برد که عصبانیت، شادی، ملال و عشق درست مثل تب و سرفه پدیده‌هایی زیست‌شناختی‌اند. همان فناوری‌ای که می‌تواند سرفه را تشخیص دهد می‌تواند خنده را هم شناسایی کند. اگر شرکت‌ها و دولت‌ها شروع به جمع‌آوری انبوه داده‌های زیست‌سنجی ما کنند، می‌توانند خودمان را بسیار بهتر از خودمان بشناسند. در این صورت، نه تنها می‌توانند احساسات ما را پیش‌بینی کنند بلکه می‌توانند احساسات ما را دستکاری کنند و هر چیزی را که دل‌شان بخواهد. خواه یک کالا باشد یا یک سیاستمدار. به ما بقبولانند. در مقایسه با نظارت زیست‌سنجانه روش‌های شرکت «کیمبریج آنالیتیکا» برای سرقت داده‌ها شبیه فنون عصر حجر خواهد بود. کره‌ی شمالی را در سال ۲۰۳۰ در نظر مجسم کنید: همه‌ی شهروندان موظف‌اند که یک دستبند زیست‌سنج را ۲۴ ساعته به دست کنند. اگر هنگام گوش دادن به سخنرانی «رهبر عظیم‌الشأن» این دستبند به علائمی دال بر عصبانیت پی‌برد، کارتان تمام است.

البته می‌توان از نظارت زیست‌سنجانه به عنوان اقدامی موقتی در وضعیت اضطراری دفاع کرد. به این شرط که پس از رفع وضعیت اضطراری کنار گذاشته شود. اما عادت زشت اقدامات موقتی این است که پس از وضعیت‌های اضطراری باقی می‌مانند، به‌ویژه چون همیشه احتمال دارد که وضعیت اضطراری جدیدی به وجود آید. برای مثال، وطنم اسرائیل در «جنگ استقلال» سال ۱۹۴۸ وضعیت اضطراری

اعلام کرد که اقدامات موقتی مثل سانسور مطبوعات، مصادره‌ی اراضی و مقررات خاصی برای پودینگ درست کردن را توجیه می‌کرد (شوخی نمی‌کنم). از پیروزی اسرائیل در «جنگ استقلال» مدت‌ها گذشته است اما وضعیت اضطراری هنوز پابرجاست و بسیاری از اقدامات «موقتی» سال ۱۹۴۸ همچنان به قوت خود باقی است (خوشبختانه حکم مربوط به پودینگ اضطراری در سال ۲۰۱۱ لغو شد).

حتی وقتی میزان ابتلا به ویروس کرونا به صفر برسد بعضی از دولت‌های داده‌خوار می‌توانند بگویند که باید به نظارت زیست‌سنجانه ادامه داد چون خطر موج دوم ویروس کرونا آنها را تهدید می‌کند، یا چون نوع جدیدی از ویروس ابولا در آفریقای مرکزی ایجاد شده، یا چون... منظورم را می‌فهمید. در سال‌های اخیر نبرد بزرگی بر سر حریم خصوصی درگرفته است. بحران ویروس کرونا می‌تواند نقطه‌ی بازگشت‌ناپذیر این نبرد باشد. زیرا وقتی مردم با دو گزینه‌ی سلامت و حریم خصوصی مواجه باشند، معمولاً سلامت را انتخاب خواهند کرد.

پلیس نظارت بر دست شستن با صابون

مشکل اصلی این است که از مردم بخواهیم بین سلامت و حریم خصوصی دست به انتخاب بزنند. چنین انتخابی اساساً نادرست است. ما می‌توانیم و باید هم سلامت داشته باشیم و هم حریم خصوصی. برای حفظ سلامت خود و توقف بیماری همه‌گیر ویروس کرونا می‌توانیم به جای نظارت تمامیت‌خواهانه، شهروندان را توانمند کنیم. در هفته‌های اخیر بعضی از موفقیت‌آمیزترین اقدامات در مبارزه با شیوع ویروس کرونا در کره‌ی جنوبی، تایوان و سنگاپور انجام شده است. هر چند این کشورها از اپلیکیشن‌های ردیابی استفاده کرده‌اند اما بیش از هر چیز بر

آزمایش و غربالگری گسترده، گزارش دادن صادقانه و همکاری مشتاقانه‌ی مردم آگاه تکیه کرده‌اند.

تنها راه واداشتن مردم به رعایت دستورالعمل‌های مفید، نظارت متمرکز و مجازات‌های سفت‌وسخت نیست. وقتی واقعیت‌های علمی را به مردم بگویید، و وقتی مردم اعتماد داشته باشند که مسئولان دولت به آنها راست می‌گویند، می‌توان انتظار داشت که شهروندان بدون نظارت «برادر بزرگ» به وظیفه‌ی خود عمل کنند. انگیزه‌داشتن و آگاه‌بودن مردم از نظارت و کنترل مردم ناآگاه بسیار مفیدتر و مؤثرتر است.

برای مثال، دست شستن با صابون را در نظر بگیرید. این یکی از بزرگ‌ترین پیشرفت‌ها در بهداشت بشر بوده است. این کار ساده هر سال جان میلیون‌ها نفر را نجات می‌دهد. هر چند برای ما بدیهی است اما تازه در قرن نوزدهم بود که دانشمندان به اهمیت دست شستن با صابون پی‌بردند. پیش از آن، حتی پزشکان و پرستاران بین عمل‌های جراحی دست‌شان را نمی‌شستند. اکنون روزانه میلیاردها نفر دست خود را می‌شویند، نه به این علت که از پلیس نظارت بر دست شستن با صابون می‌ترسند بلکه چون واقعیت‌ها را می‌دانند. من دست‌هایم را با صابون می‌شویم زیرا از وجود ویروس‌ها و باکتری‌ها خبر دارم، و می‌دانم که این موجودات ذره‌بینی عامل بیماری هستند و صابون می‌تواند آنها را از بین ببرد.

اما حرف‌شنوی و همکاری مردم مستلزم اعتماد است. مردم باید به علم، مسئولان دولتی و رسانه‌ها اعتماد کنند. در چند سال گذشته، سیاستمداران بی‌مسئولیت عمداً اعتماد به علم، مسئولان دولتی و رسانه‌ها را تضعیف کرده‌اند. حالا شاید همین سیاستمداران بی‌مسئولیت وسوسه شوند که مسیر اقتدارگرایی را در پیش گیرند و بگویند که نمی‌توان به مردم اعتماد کرد که به وظیفه‌ی خود عمل کنند.

در شرایط عادی، اعتمادی را که طی چند سال تضعیف شده نمی‌توان یک‌شبه بازسازی کرد. اما شرایط فعلی عادی نیست. در هنگام بحران، افکار هم می‌تواند به سرعت تغییر کند. ممکن است سال‌ها با خواهر و برادران بگویم داشته باشید اما وقتی وضعیت اضطراری رخ می‌دهد، ناگهان به منبع پنهان اعتماد و محبت پی می‌برید و به کمک یکدیگر می‌شتابید. هنوز خیلی دیر نشده و می‌توان به جای ایجاد نظام‌های نظارتی، دوباره اعتماد مردم به علم، مسئولان دولتی و رسانه‌ها را جلب کرد. قطعاً باید از فناوری‌های جدید هم استفاده کنیم اما این فناوری‌ها باید شهروندان را توانمند کنند. من طرفدار نظارت بر دمای بدن و فشار خونم هستم اما این داده‌ها نباید برای ایجاد دولتی مقتدر به کار رود. این داده‌ها باید دولت را در قبال تصمیمات خود پاسخگو کند و در عین حال به من اجازه دهد که به انتخاب‌های شخصی آگاهانه‌تری دست بزنم.

اگر بتوانم وضعیت پزشکی خود را ۲۴ ساعته زیر نظر داشته باشم نه تنها می‌فهمم که آیا سلامت دیگران را تهدید می‌کنم بلکه می‌فهمم که چه عادت‌هایی به تندرستی‌ام کمک می‌کند. اگر می‌توانستم به آمار معتبر گسترش ویروس کرونا دسترسی داشته باشم و آن را تحلیل کنم، می‌توانستم بفهمم آیا دولت دارد به من راست می‌گوید و آیا سیاست‌های درستی را برای مبارزه با این بیماری همه‌گیر اتخاذ کرده است یا نه. هر وقت مردم از نظارت حرف می‌زنند، به یاد داشته باشید که معمولاً همان فناوری نظارتی را نه تنها دولت‌ها می‌توانند برای نظارت بر افراد به کار برند بلکه افراد هم می‌توانند از آن برای نظارت بر دولت استفاده کنند.

بنابراین شیوع ویروس کرونا آزمون مهمی برای شهروندی است. در روزهای آینده، تک‌تک ما باید به جای نظریه‌های بی‌اساس توطئه و

سیاستمداران منفعت‌طلب، به داده‌های علمی و متخصصان مراقبت‌های بهداشتی و درمانی اعتماد کنیم. اگر چنین نکنیم، ممکن است فکر کنیم که تنها راه حفظ سلامت‌مان نظارت دولت بر حریم خصوصی است و در نتیجه با انتخابی غلط گرانبهارترین آزادی‌های خود را از دست بدهیم.

ما به برنامه‌ای جهانی نیاز داریم

دومین انتخاب ما بین انزوای ملی‌گرایانه و همبستگی جهانی است. هم خود این بیماری همه‌گیر و هم بحران اقتصادی ناشی از آن مشکلاتی جهانی‌اند. تنها راه حل مؤثر آنها همکاری جهانی است.

پیش و بیش از هر چیز، برای شکست دادن این ویروس باید اطلاعات را در سطح جهانی با یکدیگر در میان بگذاریم. مزیت مهم انسان‌ها نسبت به ویروس‌ها همین است. یک ویروس کرونا در چین و یک ویروس کرونا در آمریکا نمی‌توانند درباره‌ی آلوده کردن انسان‌ها با هم تبادل نظر کنند. اما چین می‌تواند درس‌های گرانبهایی درباره‌ی ویروس کرونا و نحوه‌ی مقابله با آن به آمریکا بیاموزد. کشف صبح‌گاهی یک پزشک ایتالیایی در میلان می‌تواند شب‌هنگام جان عده‌ی زیادی را در تهران نجات دهد. وقتی دولت بریتانیا در اتخاذ سیاست مردد است، می‌تواند از کره‌ای‌هایی که یک ماه قبل با معضل مشابهی مواجه بودند کمک بگیرد. اما این امر محتاج روحیه‌ی همکاری و اعتماد جهانی است. کشورها باید حاضر باشند تا علناً اطلاعات را با یکدیگر در میان بگذارند و با فروتنی راهنمایی بطلبند، و باید بتوانند به داده‌ها و توصیه‌های دریافتی اعتماد کنند. ما همچنین محتاج تلاشی جهانی برای تولید و توزیع ابزار پزشکی، به‌ویژه کیت‌های آزمایش و دستگاه‌های تنفس، هستیم. به جای این که هر کشوری بکوشد تا این کار را به طور محلی

انجام دهد و وسایل پزشکی را جمع‌آوری کند، تلاش هماهنگ جهانی می‌تواند به میزان چشمگیری به تولید شتاب بخشد و توزیع منصفانه‌تر ابزارهای نجات‌بخش را تضمین کند. درست همان طور که کشورها صنایع مهم را در دوران جنگ ملی می‌کنند، شاید جنگ انسان علیه ویروس کرونا ما را وادارد که خطوط اصلی تولید را «انسانی کنیم». یک کشور ثروتمند با اندک موارد ابتلا باید حاضر باشد که ابزارهای گرانبها را به کشور فقیرتری بفرستد که تعداد موارد ابتلا در آن زیاد است، [البته] با اطمینان از این که اگر بعداً خودش محتاج کمک باشد دیگری کشورها به یاری‌اش خواهند شتافت.

شاید بتوانیم تلاش جهانی مشابهی برای یک کاسه کردن کارکنان پزشکی انجام دهیم. کشورهایی که اکنون کمتر از این بیماری متأثر شده‌اند، می‌توانند پزشکان و پرستاران را به مناطق آسیب‌دیده‌تر دنیا بفرستند، هم برای این که به آنها یاری رسانند و هم برای این که تجربیات ارزشمندی کسب کنند. اگر بعداً کانون این بیماری همه‌گیر تغییر کرد، جای این دو گروه از کشورها می‌تواند عوض شود.

در حوزه اقتصادی هم به شدت به همکاری جهانی نیاز داریم. با توجه به ماهیت جهانی نظام اقتصادی و زنجیره‌های عرضه کالا، اگر هر دولتی با بی‌اعتنایی کامل به دیگران به کار خود مشغول شود، آشفستگی به بار خواهد آمد و بحران تشدید خواهد شد.

درباره سفر هم باید به توافقی جهانی دست یافت. تعلیق چندماهه‌ی همه‌ی سفرهای بین‌المللی مشکلات فراوانی ایجاد خواهد کرد و جنگ با ویروس کرونا را دشوارتر خواهد کرد. کشورها باید با همکاری یکدیگر دست‌کم به تعداد اندکی از مسافران مهم - دانشمندان، پزشکان، روزنامه‌نگاران، سیاستمداران و تاجران - اجازه‌ی سفر دهند. بنابراین، باید درباره‌ی غربالگری مسافران در کشور مبدأ به توافقی جهانی دست

یافت. اگر بدانید که فقط به مسافرانی اجازه‌ی سفر می‌دهند که به دقت غربال شده باشند، بیشتر تمایل خواهید داشت که آنها را به کشورتان راه دهید.

متأسفانه اکنون دولت‌ها به ندرت حتی یکی از این کارها را انجام می‌دهند. جامعه‌ی بین‌المللی دچار نوعی معلولیت دسته‌جمعی است. به نظر می‌رسد که هیچ آدم بالغی وجود ندارد. انتظار می‌رفت که چند هفته‌ی قبل نشست اضطراری رهبران جهان برای توافق بر سر برنامه‌ی اقدام مشترک برگزار شود. تازه همین هفته بود که رهبران کشورهای عضو گروه ۷ توانستند کنفرانسی ویدیویی برگزار کنند، و این جلسه هم به ارائه‌ی چنین برنامه‌ای نینجامید.

در بحران‌های جهانی قبلی، از جمله بحران مالی سال ۲۰۰۸ و همه‌گیری ابولا در سال ۲۰۱۴ آمریکا رهبری دنیا را بر عهده گرفت. اما دولت کنونی آمریکا از این نقش کناره‌گیری کرده است. این دولت به وضوح به همه فهمانده که به عظمت آمریکا بسیار بیشتر از آینده‌ی بشر اهمیت می‌دهد.

این دولت حتی نزدیک‌ترین متحدانش را هم کنار گذاشته است. وقتی آمریکا همه‌ی سفرها از اتحادیه‌ی اروپا را ممنوع کرد، به خود زحمت نداد که از قبل به اتحادیه‌ی اروپا خبر دهد. چه رسد به این که درباره‌ی این اقدام مهم با این اتحادیه مشورت کند. این دولت آلمان را به حیرت واداشت زیرا به یک شرکت داروسازی آلمانی پیشنهاد داد که حق انحصاری واکسن جدید کووید ۱۹ را به مبلغ ۱ میلیارد دلار بخرد. حتی اگر دولت فعلی آمریکا سرانجام راه و روش خود را تغییر دهد و برنامه‌ی اقدام مشترک جهانی را ارائه دهد، تعداد کمی از کشورها از رهبری پیروی خواهند کرد که هرگز مسئولیت نمی‌پذیرد، به اشتباهاتش اعتراف

نمی‌کند، و مرتباً همه‌ی امتیازات را به خود اختصاص می‌دهد و همه‌ی تقصیرها را به گردن دیگران می‌اندازد.

اگر کشورهای دیگر خلاً بر جا مانده توسط آمریکا را پُر نکنند نه تنها غلبه بر بیماری همه‌گیر کنونی دشوارتر خواهد شد بلکه میراث این بیماری تا سال‌ها به روابط بین‌المللی صدمه خواهد زد. اما هر بحرانی در عین حال نوعی فرصت است. باید امیدوار بود که بیماری همه‌گیر کنونی به بشر کمک کند تا به خطر شدید ناشی از عدم اتحاد جهانی پی‌برد.

بشر باید دست به انتخاب بزند. آیا به راه تفرقه خواهیم رفت یا مسیر همبستگی جهانی را در پیش خواهیم گرفت؟ اگر تفرقه و عدم اتحاد را برگزینیم، نه تنها این بحران طولانی‌تر خواهد شد بلکه به احتمال زیاد به فجایع بدتری در آینده خواهد انجامید. اگر همبستگی جهانی را انتخاب کنیم، نه تنها بر ویروس کرونا پیروز خواهیم شد بلکه بر تمام بیماری‌های همه‌گیر و بحران‌هایی که ممکن است در قرن بیست و یکم گریبانگیر بشر شود غلبه خواهیم کرد.

چگونه وبا ایران را دگرگون کرد

امیرارسلان افخمی^۱

برگردان: آرمن امید

شیوع مدرن: امپریالیسم و سلامت عمومی در ایران عصر وبا، نویسنده:

امیر ارسلان افخمی، انتشارات دانشگاه جانز هاپکینز، ۲۰۱۹

بیماری‌های اندکی به اندازه‌ی وبا و به گستردگی آن در طول تاریخ، شمار زیادی از مردم را کشته‌اند. در شرایطی که بخش اعظم دنیا - هرچند نه تمام آن - این روزها با این بیماری سر و کار دارند، مطالعه‌ی اینکه چرا و چگونه این بیماری در گذشته به سادگی منتشر می‌شد سهم مهمی در فهم امروز ما از مباحث مرتبط با پزشکی و سلامت

۱. امیر ارسلان افخمی پژوهشگر تاریخ پزشکی و دانشیار دانشگاه جورج واشنگتن است،

و کتاب او، [شیوع مدرن: امپریالیسم و سلامت عمومی در ایران عصر وبا](#) در سال

گذشته منتشر شده است. آنچه می‌خوانید برگردان مصاحبه‌ی «کیهان زندگی» با اوست:

How Cholera Transformed Iran: Interview with Author Amir Afkhami,

[Kayhan Life](#), 17 May 2019

عمومی دارد. کتاب «شیوع مدرن، امپریالیسم و سلامت عمومی در ایران عصر وبا» به قلم امیر ارسلان افخمی، دانشیار روان‌پزشکی، سلامت جهانی و تاریخ در دانشگاه جورج واشنگتن، که اخیراً منتشر شده، خواننده را به نخستین سال‌های قرن نوزدهم بازمی‌گرداند؛ زمانی که ایران برای نخستین بار به سختی از وبا آسیب دید. نشریه‌ی «کیهان زندگی» با او درباره‌ی کتابش، آموزه‌های اجتماعی، سیاسی، دینی و بهداشتی آن و اینکه این مسائل چه ارتباطی با امروز ما دارند مصاحبه کرده است.

نشریه‌ی «کیهان زندگی»: چرا این کتاب را نوشتید؟

امیر ارسلان افخمی: من قصد داشتم با نشان دادن نقش بنیادی همه‌گیری وبا در ظهور و توسعه‌ی مدرنیته در ایران، و نیز با نشان دادن چگونگی دگرگون شدن نهادهای کشور، شیوه‌ی حکمرانی، و دیدگاه‌ها به پزشکی، بیماری و سلامت عمومی توسط وبا، خلأ مهمی در تاریخ‌نگاری پزشکی، سلامت عمومی، و ایران را پر کنم؛ خلأی که برای چالش‌های کنونی اجتماعی-سیاسی و نیز چالش‌های مرتبط با سلامت عمومی که ایران، و در سطحی گسترده‌تر خاورمیانه و جهان اسلام، با آن‌ها روبه‌روست پیامدهای ژرفی دارد.

وبا دیگر نگرانی بزرگی برای ایران، آسیا یا خاورمیانه نیست و به نظر می‌رسد کانون به آفریقا منتقل شده است. چرا یک فرد عادی باید به این مسأله توجه کند؟ و آیا در حالی که امروزه بخش بزرگی از ایران با مشکل سیلاب‌ها روبه‌روست، توجه به این مسأله می‌تواند آموزه‌ای برای ما داشته باشد؟

چگونه وبا ایران را دگرگون کرد

وبا هنوز مشکل بزرگی در خاورمیانه، به ویژه در مناطق جنگ زده، است. هم‌اکنون یمن درگیر همه‌گیری وبا است و دو سال پیش از بیشترین میزان شیوع در جهان، با بیش از یک میلیون مورد، در رنج بود. با این حال، دلالت‌های داستان مواجهه‌ی ایران با وبا از مواجهه با یک بیماری صرف فراتر می‌رود. کتاب عوامل اجتماعی و تاریخی‌ای را نشان می‌دهد که در آسیب‌پذیری اهالی ایران و خاورمیانه به طور کلی در برابر بیماری‌های مسری و غیر مسری نقش داشته‌اند. «شیوع مدرن» نشان می‌دهد که چگونه ایران بدون اصلاحات اساسی در دسترسی جمعیت به آب لوله‌کشی زیرزمینی و سیستم فاضلاب به شیوع گسترده‌ی بیماری پایان داد، و بدین ترتیب پیش‌فرض‌های تاریخی کهنه‌ای را به چالش می‌کشد که بر نقش جهانی آب سالم و فاضلاب در پایان دادن به شیوع مجدد وبا و آسیب‌های ناشی از آن تأکید می‌کنند. ایران در پی اصلاحاتی که در سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی کشور انجام شد توانست بر وبا چیره شود؛ اصلاحاتی که بعد از انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۵ آغاز شد و در دوره‌ی پهلوی در ۱۹۲۵، به ویژه با برنامه‌های سازمان ملی واکسیناسیون، تکمیل شد.

تغییراتی که در وضعیت نهادی، مذهبی و اجتماعی توسط نخبگان عصر قاجار صورت گرفت، در سطحی گسترده‌تر دیدگاه‌های اجتماعی درباره‌ی پزشکی، بیماری، و سلامت عمومی را دگرگون کرد. این تغییرات ایرانیان را قادر ساخت به شکل مؤثری در راستای ممانعت از ورود وبا و سایر بیماری‌های واگیردار پس از جنگ جهانی اول مداخله کنند. به‌ویژه کتاب نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ علمی نوظهور و حکمرانی خوب (good governance) سبب شد که ایرانیان مهار وبا را به دست گیرند. آگاهی از این موضوع آموزه‌های ژرفی برای ایران امروز دارد

که هنوز با خلأهایی در شیوهی حکمرانی، از سوءمدیریت مالی گرفته تا برنامه‌های محیط‌زیستی ضعیف و فقدان حکومت قانون مواجه است. مبارزه‌ی چندجانبه و موفق ایران با وبای آسیایی، رمز چیره شدن بر همه‌گیری کنونی وبا در یمن است؛ جایی که بهترین رویکردهای اجرایی در برابر بیماری (برای نمونه بهداشت در برابر واکسیناسیون)، هنوز در صحنه‌ی جهانی محل بحث است. همین درس‌ها را می‌توان در مورد وضعیت انسانی اضطراری برآمده از سیل در ایران به کار گرفت؛ برای مثال، این نکته که حکمرانی خوب کلید کاستن از تأثیرات فاجعه و اثرات ثانویه‌ی احتمالی آن همچون بیماری‌های مرتبط با آب است؛ درست همان‌طور که حکمرانی خوب سرانجام به غلبه بر همه‌گیری وبا انجامید.

عنوان فرعی کتاب «امپریالیسم و سلامت عمومی در ایران عصر وبا» است. شما در کتاب به نقش منافع تجاری امپراتوری بریتانیا و حمل کالاها با کشتی از طریق خلیج فارس اشاره کرده‌اید. آیا شما امپراتوری بریتانیا (وروسیه) را به این متهم می‌کنید که در راستای منافع تجاری و راهبردی خود در منطقه، عمداً چشمان خود را به روی بیماری بستند؟

رقابت روسیه و بریتانیا برای تسلط بر آسیا در آغاز قرن بیستم، که با عنوان «بازی بزرگ» شناخته می‌شود، اغلب به اعمال اقتدار آن‌ها روی ایستگاه‌های قرنطینه و مداخلات بهداشتی تحمیلی کشیده می‌شد؛ فعالیت‌هایی که به پیش‌برد اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی آن‌ها در منطقه به قیمت از دست رفتن سلامت عمومی ایرانیان کمک می‌کرد. این گفته درست نیست که روسیه و بریتانیا چشمان خود را به روی بیماری بستند بلکه می‌توان گفت آن‌ها میان منافع راهبردی خود و جلوگیری از رسیدن بیماری به ایران، اولی را ترجیح می‌دادند. این رفتار،

چگونه وبا ایران را دگرگون کرد

مخالفت بریتانیا با اعمال هرگونه محدودیت روی ناوگان تجاری اش از هند، جایی که همه‌گیری وبا اغلب از آنجا شروع می‌شد، و استفاده‌ی روسیه از قرنطینه‌های زمینی برای مداخله در تجارت، جمع‌آوری اطلاعات و افزایش نفوذ سیاسی این کشور را در بر می‌گرفت. به‌رغم پیشرفت‌هایی که در آن دوره در علم باکتری‌شناسی رخ داده بود، چنین فعالیت‌هایی مانع جلوگیری از ورود وبا و سایر بیماری‌های همه‌گیر به داخل ایران می‌شد. به‌رغم پیشرفت دانش بهداشت و افزایش نیروی انسانی پزشکی تهران، ناکامی ایران در شکل دادن به نوعی خط مشی بهداشتی مستقل، آسیب‌پذیری این کشور در برابر شیوع بیماری‌های همه‌گیری که جمعیت و اقتصاد کشور را نابود می‌کردند افزایش می‌داد.

شما در کتاب به فرهنگ شیعی ایران، و سنت‌ها و الگوهای رفتاری همبسته‌ی آن، به عنوان عاملی اشاره کرده‌اید که حتی تا امروز در گسترش وبا نقش دارد. ممکن است در این باره اندکی توضیح دهید؟

هنجارهای مذهبی-فرهنگی درباره‌ی طهارت آب همچون این باور اسلامی که آب جاری و آب راکد به میزانی که در دین مجاز دانسته شده (آب گُر) آلوده نیست بر شدت وبا در ایران افزود. به دلیل چنین باوری، ایرانیان در برخی موارد شست‌وشوی شرعاً واجب اجساد را در همان رودخانه‌ها و نهرهایی انجام می‌دادند که از آن‌ها برای به دست آوردن آب آشامیدنی استفاده می‌شد و سپس مردگان خود را در نزدیکی همان منابع قابل شرب دفن می‌کردند. این عادات کهنه در دوره‌ی قاجار تأثیر فوق‌العاده‌ای بر افزایش بیماری‌های ناشی از آب مانند وبا داشتند. سنت‌هایی که با هویت فرقه‌ای شیعه در ارتباط بودند، همچون سفرهای عبادی به شهرهای زیارتی و علاقه‌ی عمده‌ی ایرانیان مسلمان

شیعه به مدفون شدن در اماکن مقدس نیز بر میزان انتشار و شدت وبا می‌افزود. ایرانیان اغلب برای انتقال زندگان و نیز مردگان به این اماکن مورد احترام، که نجف، کربلا، بغداد، و سامرا در امپراتوری عثمانی و مشهد در ایران را در بر می‌گرفت، کاروان‌ها را به کرایه می‌گرفتند. جنازه‌های قربانیان وبا که اغلب نیز به خوبی پوشانیده نشده بودند، به گسترش بیماری می‌انجامید و بر طول دوره‌ی همه‌گیری وبا و گستره‌ی موج آن در کشور در دوره‌ی قاجار می‌افزود.

در نهایت، بیماری اغلب توسط زائران شیعه‌ای که از شبه‌قاره‌ی هند می‌آمدند یا از اماکن زیارتی واقع در امپراتوری عثمانی بازمی‌گشتند وارد کشور می‌شد. به همین ترتیب، شمار چشمگیری از موارد وبا در ایران امروز از کشورهای همسایه همچون عراق، پاکستان، و افغانستان و از طریق همان مسیرهای زیارتی وارد کشور می‌شود.

باز هم در ارتباط با فرهنگ شیعی در کشور، شما بارها به این اشاره کرده‌اید که چگونه رهبران روحانی سیاست‌هایی را در مقابل رژیم‌های حاکم به کار می‌گرفتند و اینکه چگونه این سیاست‌ها مانع اثرگذاری حکومت در برابر وبا می‌شد. می‌توانید نتایج خود را در این باره به طور خلاصه بیان کنید؟

فقدان تقریباً کامل رهبری مدنی در دوران شیوع وبا به نیروهای محلی اجازه داد تا با نشان دادن وضعیت رو به زوال حکومت‌داری، به‌ویژه در دهه‌ی پایانی قرن نوزدهم و سال‌های منتهی به انقلاب مشروطه در ۱۹۰۶، اقتدار حکومت مرکزی را تضعیف کنند. رهبران روحانیت شیعه به‌ویژه در بسیج نارضایتی‌های مردمی که از پی بروز همه‌گیری‌ها رخ می‌داد مؤثر بودند. آن‌ها اینگونه جایگاه خود را به عنوان رهبران مردم در برابر تجاوز غربی‌ها و استثمار دولت وقت تثبیت می‌کردند.

چگونه وبا ایران را دگرگون کرد

روحانیون از تنش‌های موجود میان گروه‌های مذهبی و اقتصادی، و بسیج نارضایتی‌های گسترده علیه ناکارآمدی دولت و منافع تجاری غربی‌ها بهره می‌گرفتند تا به اهداف اقتصادی و سیاسی خود دست یابند. ناآرامی‌هایی همچون نهضت تنباکو به رهبری روحانیت که پس از همه‌گیری ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۲ رخ داد به اقتصاد و ثبات سیاسی کشور آسیب رساند و مانع سرمایه‌گذاری‌های ضروری در زیرساخت‌های بهداشتی کشور شد. چالش‌های مشابهی، از جمله محکوم کردن علنی قرنطینه‌ها و سایر مداخله‌های محدودکننده، توسط روحانیون بلندپایه در برابر سیاست‌های حکومت در حوزه‌ی سلامت عمومی ایجاد می‌شد؛ چالش‌هایی که در دوران شیوع بیماری در سال ۱۹۰۴، علاوه بر کمک به شیوع بیماری بر تلفات آن در ایران نیز می‌افزود.

شما به این اشاره کرده‌اید که چگونه چرخش نگاه جامعه از «اعمال خدایان» (acts of gods) به سوی میکروبیولوژی، به مبارزه با وبا در ایران کمک کرد. چنین تغییری در نگرش مردم مختص ایران و حتی آسیا بود یا پدیده‌ای جهانی، یا اگر ترجیح می‌دهید اینطور بگویم، تنها بخشی از تحول جهانی به شمار می‌رفت؟

پذیرش نظریه‌ی میکروب‌های بیماری‌زا نه جهانی بود و نه یکنواخت. برای نمونه در بافت جوامع غربی، نظریه‌ی میکروب جایگزین نظریه‌ی سکولار «میاسما» در مورد انتقال بیماری‌ها شد؛ نظریه‌ای که بیماری را محصول عوامل محیطی همچون آب آلوده، هوای ناسالم و شرایط بهداشتی نامناسب می‌دانست.

زمینه‌های فرهنگی و سیاسی بومی نقش مهمی در چگونگی توصیف میکروب‌ها و چگونگی پذیرش این دیدگاه به علت بیماری داشتند. با این حال، به استثنای چند مورد انگشت‌شمار، در قرن بیستم نظریه‌ی

میکروب‌های بیماری‌زا در سطح جهانی مسلط شد؛ دیدگاهی که شالوده‌ی نظری همه‌گیری‌شناسی بیماری‌های عفونی، توسعه و استفاده از داروهای ضد میکروب و استفاده‌ی بیشتر از واکسن‌ها و بهداشت عمومی برای کنترل آلودگی را شکل داد.

درست مانند شخص شاه، به نظر می‌رسد که رهبران ایران از حوالی سال ۱۸۰۰ به این سو اعتماد بیشتری به دستگاه پزشکی فرانسوی داشته‌اند تا دستگاه پزشکی هر کشور دیگری. اعم از انگلیسی، روسی، بلژیکی یا آلمانی. این امر مشخصاً دلایل استعماری داشت یا دلایل پزشکی موجهی پشت آن بود؟

در بیشتر دوره‌ی قاجار، معمول بود که پزشک اصلی غیر ایرانی شاه فرانسوی باشد؛ دست‌کم از زمان دکتر لابات و لوپیز آندره ارنست کلوئه، که در دهه‌ی ۱۸۴۰ میلادی پزشکان محمدشاه قاجار بودند. فرانسوی‌ها این امر را نشانی از اعتبار و نفوذ سیاسی خود در ایران می‌دانستند. در دهه‌ی ۱۹۰۰ امیل لوبه، رئیس جمهور فرانسه، شخصاً مداخله کرد تا مظفرالدین شاه را وادارد تا فرمانی مبنی بر گماردن پزشکی فرانسوی به نام جین اتین جاستین اشناپدر به جایگزینی پزشک اصلی انگلیسی‌اش، هیو ادکوک، صادر کند. بنابراین، کثرت پزشکان فرانسوی مشغول به خدمت در دربار قاجار، عمدتاً در سیاست ریشه داشت. دولت فرانسه این پزشکان را اهرم مهمی در خدمت دیپلماسی خود در ایران می‌دانست. به درآمد اصلی و حقوق بازنشستگی آنان یارانه تعلق می‌گرفت و اغلب به خاطر خدمت سیاسی به آنان نشان لژیون دونور اعطا می‌شد.

ترجیح محمدرضا شاه برای معالجه‌ی سرطان‌اش توسط پزشکان فرانسوی مسئله‌ی دیگری است. او در سال‌های ابتدایی سلطنت خود

چگونه وبا ایران را دگرگون کرد

از پزشکان آمریکایی خواسته بود وی را در بیمارستان ویل کورنل نیویورک درمان کنند و جراحی آپاندیس او در تهران توسط جراحان اصلی بیمارستان نیویورک انجام شد. من در یکی از مقالات اخیر خود در «واشنگتن پست» نشان داده‌ام که قطع ارتباط شاه با دستگاه پزشکی آمریکایی ریشه در نگرانی‌هایی درباره‌ی محرمانگی بیماری‌اش داشت.

شما در پایان کتاب کانون توجه خود را به اعتیادهای دارویی، مخدرها، و اچ‌آی‌وی/ایدز تغییر داده‌اید. آیا ارتباط پزشکی‌ای میان وبا و این مباحث وجود دارد یا صرفاً تلاش کرده‌اید که واکنش اجتماعی و سیاسی به وبا را وسیله‌ای برای برانگیختن توجه به سوی چیزهایی قرار دهید که با عباراتی همچون «موانع مذهبی برای پیشگیری»، و «رویکرد کوتاه‌بینانه به بحران‌های کنونی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی» در کشور به آن‌ها اشاره کرده‌اید؟

هر دو همه‌گیری توسط عوامل جغرافیایی، اجتماعی، و سیاسی مشابهی ایجاد شده‌اند: به دلیل مرز مشترک ایران با افغانستان، بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی تریاک در جهان، این مخدر و مشتقات آن به سرعت و آسانی در اختیار مصرف‌کنندگان قرار می‌گیرد؛ درست همان‌طور که مرز مشترک ایران با هند، مبدأ بومی وبا، ایران را در برابر ورود پی در پی بیماری‌های عالم‌گیر در قرن گذشته آسیب‌پذیر کرده بود. تلاش‌های ایران برای مبارزه با مواد مخدر به دلیل شکل‌های مشابهی از فساد، ایدئولوژی‌های نامعطف، و درگیری‌های جناحی میان دولت و دستگاه‌های امنیتی ناکارآمد است؛ یعنی همان مشکلاتی که در توانایی تهران برای جلوگیری از شیوع وبا مانع ایجاد می‌کرد. رویکرد تنبیهی و غیرعلمی ضد و نقیض، سخت‌گیرانه و متأثر از مذهب در استفاده از

زندانی و اعدام تنها به دو برابر شدن میزان اعتیاد در هفت هشت سال اخیر انجامیده؛ همان‌طور که باورهای مذهبی درباره‌ی طهارت آب وضعیت همه‌گیری وبا را بدتر می‌کرد. درست همان‌طور که گام‌های اشتباه ایران در دیپلماسی با قدرتهای استعماری اروپایی بر آسیب‌پذیری این کشور در برابر وبا می‌افزود، چند دهه خصومت کنونی با ایالات متحده و سیاست‌های مداخله‌جویانه‌ی ایران در منطقه، تهران را از اطلاعات حیاتی و اقدامات هماهنگ در پلیس مرزی که می‌توانست از جریان ورود مواد مخدر از طریق مرزهای کشور بکاهد محروم کرده است. در نهایت معتقدم که حکمرانی خوب و رویکرد علمی به مسئله‌ی مواد مخدر می‌تواند به غلبه بر همه‌گیری اخیر بیانجامد، همچنان که این عوامل، همان‌گونه که در کتاب خود شرح داده‌ام، به غلبه بر وبا انجامید.

این هیولا را ما آفریده‌ایم

بوم‌شناسی سیاسی ویروس جدید کرونا

برام لون و یان اوورویک^۱
برگردان: افسانه دادگر

همه‌گیری ویروس کرونای جدید اصلاً امری «طبیعی» نیست: سرمایه‌داری جهانی آن را آفریده است. اقدامات بازدارنده مثل فاصله‌گیری فیزیکی و ویژگی‌های اعتصاب عمومی را دارد، آزمونی برای بازگرداندن کنترل و نظارت بر عصر خود ما.

این برونولاتور فیلسوف فرانسوی بود که در تئویتی این تصاویر ماهواره‌ای را به اشتراک گذاشت و خاطرنشان کرد که یک ویروس توانست تمهیدات سیاسی‌ای را که دولت چین همواره غیرممکن می‌دانست به مرحله‌ی عمل درآورد. زیرا نقشه‌ی سمت راست چین را پس از آن نشان می‌دهد که

۱. برام لون منتقد فرهنگی و مدرس مطالعات بین‌المللی و هلندشناسی در دانشگاه لایدن است. یان اوورویک دانشجوی دوره‌ی دکترای فلسفه‌ی اجتماعی در دانشگاه آمستردام و سردبیر نشریه‌ی «بحران: مجله‌ی فلسفه‌های معاصر» است. آن‌چه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی آنها با عنوان اصلی زیر است:

Bram Leven & Jan Overwijk, '[We created this beast: The political ecology of COVID-19](#)', *Eurozine*, 23 March 2020.

ترافیک شدید داخلی اش متوقف شده است، درست چند هفته پس از قرنطینه شدن برای مهار بیماری همه گیر ناشی از ویروس کروناى جدید. برونو لاتور دهه هاست که از مفهوم پردازی مجدد دیراهی چگونگی تصور ما از سیاست مدرن دفاع می کند. او در کتاب «ما هرگز مدرن نبوده ایم» (۱۹۹۳) می گوید به جای آنکه نظم سیاسی خود را آشکارا جدای از طبیعت تصور کنیم بهتر است بدانیم که نظم سیاسی همیشه با نظم طبیعی که ادعای متمایز بودن از آن را داشته در هم تنیده بوده است. بیماری همه گیر کووید-۱۹ بار دیگر موضوع مورد نظر او را ثابت می کند. هر طور خیال کنیم که طبیعت و فرهنگ چگونه به هم وابسته اند، روشن است که عوامل بوم شناختی تأثیری شدید بر جامعه دارند. بیماری فراگیر کووید-۱۹ ما را مجبور می کند که این تصور را باز هم پیش تر ببریم: زمان آن فرارسیده است که با این واقعیت مواجه شویم که نظام سیاسی ما خودش نقشی اصلی در ساخت و تولید این عامل بوم شناختی جدید ایفا کرده است. این خود ما هستیم که این هیولای کذایی را آفریده ایم.

طبیعی نیست

در اقتصادی جهانی که به نحوی فزاینده در بوم زیست مداخله می کند، جای شگفتی نیست که ویروس های جدید پیدا می شوند و به سرعت برق از یک سوی جهان به سوی دیگر می روند. ابدأ چیزی «طبیعی» در این مورد وجود ندارد. سرعت شیوع ویروس ناشی از فرایند جهانی شدن در اقتصاد است، و عدم تقارنی که در شیوع آن می بینیم تحت تأثیر نابرابری اقتصادی-اجتماعی است. این امر در مورد شیوهی ورود ویروس هایی مثل کووید-۱۹ به جامعهی ما نیز مصداق دارد.

نخستین چیزی که باید بفهمیم، همان طور که دنیس گرول مدیر پروژهی جهانی ویروم (ژنوم ویروس) اخیراً گفته است، این است که هنگامی که به

این نوع از ویروس‌ها می‌رسیم، «هر تهدیدی که در آینده قرار است با آن مواجه شویم پیشاپیش وجود دارد؛ و اکنون در حیات وحش در گردش است.» در سال‌های اخیر، دیده‌ایم که تقاضا برای حیات وحش در بازار مواد غذایی افزایش یافته است. در اثر حضور این حیات وحش در بازار، ارتباط ما با زیست‌بوم‌های هزاران سال پیش که پیش از این هیچ تعاملی با انسان‌ها نداشتند بیشتر شده و با آن‌ها از نزدیک تماس داریم. بر اساس این بحث، راب والاس زیست‌شناس، نویسنده‌ی «مزارع بزرگ تولیدکننده‌ی آفتلوانزهای گسترده‌اند»، در مصاحبه‌ای در این اواخر نتیجه می‌گیرد که بر اثر از میان رفتن جنگل‌ها و به واسطه‌ی حضور حیات وحش در بازارها «بسیاری از این عوامل بیماری‌زای جدید که پیش از این توسط زیست‌بوم‌های جنگلی کهن مهار می‌شدند آزاد گشته‌اند، و کل جهان را به مخاطره انداخته‌اند.»

این درگیری فاجعه‌بار سرمایه‌داری جهانی و استعمارگری محیط زیست (eco-colonialism) است که برای ما تهدید بیماری همه‌گیر ناشی از ویروس کرونا و تغییرات اقلیمی جهانی ویرانگر را به همراه آورده است.

نیروی خارجی نیست

این واقعه ما را بر آن می‌دارد که بار دیگر به رابطه‌ی میان ویروس و نظم سیاسی خود بیندیشیم. در واقع بیش از حد ساده‌انگارانه است که تصور کنیم این ویروس مزاحمی است که ما را از بیرون تهدید می‌کند. و با این همه، تاکنون بیشتر مردم، و نیز سیاستمداران، برای برقراری چنین پیوندی مردود بوده‌اند. در عوض، کووید-۱۹ را بیگانه، مزاحم یا حتی مهاجمی شمرده و تصور کرده‌اند که جامعه‌ی مدرن را که اساساً چیزی متمایز از آن ویروس است تهدید می‌کند. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در حرکتی که خاص خود اوست کووید-۱۹ را «ویروس

چینی» نامیده است، استعاره‌ای که نژادپرستانه و بیش از حد به ملیت وابسته است و برای آن طراحی شده است که هم بیگانه‌هراسی و هم این باور ساده‌لوحانه را تقویت کند که این بیماری همه‌گیر ریبطی به فعالیت انسانی ندارد. علاوه بر این، او در سال‌های گذشته چند متخصص را که می‌توانستند امروز برای غلبه بر این بیماری همه‌گیر به او کمک کنند اخراج کرده است.

این واکنش نشانگر دل‌مشغولی به بیرون و سیاست دیگری‌سازی است که بیشتر سیاستمداران و سیاست‌گذاران هنوز مانند امور مذهبی به آن پای‌بندند. این ویروس. اگر شعار اتحادیه‌ی اروپا را تکرار کنیم. مهاجم یا زیست‌تروریستی به شمار می‌رود که موقتاً و باین‌همه به نحوی تمام‌عیار «شیوه‌ی زندگی ما» را از هم گسسته است.

و بنابراین به جای اینکه این ویروس را عاملی سیاسی بدانیم که ذاتاً متعلق به زیست‌بومی است که جمعاً آن را ساخته‌ایم، و به جای آنکه نتیجه بگیریم که این ویروس به معنای دقیق کلمه و از حیث مجازی و استعاره‌ی موجود جهش‌یافته‌ای در سیاست جهانی سرمایه‌ی نولیبرالی است، سیاستمداران گوشه و کنار جهان با شتاب آن را دشمنی خارجی جلوه می‌دهد.

اما حقیقت این است که این ویروس نه خطاست و نه هیولا؛ بلکه صرفاً هیولا بودن تجارت و معاملات متداول را در سرمایه‌داری استعمارگر محیط زیست (eco-colonial capitalism) بر ما عیان می‌سازد.

استثنائی نیست

در اکثر کشورهای اروپایی، سیاستمداران نسبتاً به کندی واکنش نشان داده‌اند. اقدامات آغازین که بیشتر حکومت‌ها در هفته‌های گذشته انجام داده‌اند با نظم نولیبرالی کاملاً همخوانی دارد و تماماً مبتنی بر این تصور

است که کووید-۱۹ **مهاجمی** است که وارد جامعه‌ی انسانی شده، و کوچک‌ترین رابطه‌ای با چیزی ندارد که به سیاست نولیبرالی مربوط باشد. علاوه بر این، کانون اصلی توجه بر عواقب اقتصادی‌ای است که اقدامات پیشگیرانه موجب آن می‌شوند. و هرگز بر عواقبی نیست که این آسیب به همراه خواهد آورد.

در مرحله‌ی نخست، تقاضایی کاملاً غیرالزامی و فردی مطرح شد: دست‌هایتان را بشوید و کار و مصرف را ادامه دهید. در مرحله‌ی دوم، حکومت‌ها در سراسر جهان به تدریج اقدامات گسترده‌تری را انجام دادند، اگرچه بدون فشار بیش از حد گذاشتن بر زنجیره‌های عرضه‌ی جهانی، یا تولید و مصرف.

در حالی که چین به کندی وضعیت شیوع ویروس را پشت‌سر می‌گذارد و به وضعیت عادی برمی‌گردد، استرالیا و بیشتر کشورهای اروپایی اکنون به مرحله‌ی سوم رسیده‌اند، و ایالات متحده پس از آنها قرار دارد. ایتالیا، اسپانیا، اتریش، فرانسه و بلژیک در تعطیلی و انزوای کامل قرار گرفته‌اند. آلمان تمام تجمعات بیش از دو نفر را قلع و قمع کرده است، مجارستان نقشه‌ی اعلان وضعیت اضطراری نامعینی را طراحی می‌کند. اتحادیه‌ی اروپا موقتاً حوزه‌ی شینگن را بسته است و بسیاری از کشورها مرزهای ملی خود را بسته‌اند. جدی بودن موقعیت را نهایتاً همه‌ی کشورها درک کرده‌اند: کل حیات اجتماعی و اقتصادی تقریباً متوقف شده است، و فقط بخش‌های حیاتی و ضروری هنوز کار می‌کنند.

اما به نظر می‌رسد که هنوز اکثر مردم و سیاستمداران قادر نیستند یا نمی‌خواهند به طور جدی به بازاندیشی درباره‌ی رابطه‌ی ما با زیست‌بوم بپردازند. اکثر ما هنوز موقعیت کنونی را وضعیتی استثنایی می‌دانیم، یا شاید صرفاً فرصت دیگری برای رژیم‌های دیکتاتوری به منظور افزایش نظارت بر مردم (که درست است). این اقدامات نوعی استراتژی استثنایی برای

بیرون راندن عجولانه‌ی ویروس از بدن‌های سیاست به شمار می‌روند. در کشوری که من در آن زندگی می‌کنم یعنی هلند، نخست‌وزیرش ما را مطمئن می‌سازد که «هلند اکنون بیمار است.» اگر مهاجم را دفع کنیم، همه‌چیز به وضع عادی بازمی‌گردد.

اما اگر این وضعیت به اصطلاح استثنایی در واقع وضعیت عادی نولیبرالیسم جهانی، البته به منتها درجه، باشد آن وقت چه؟ منظور ما آن‌چه جورجو آگامبن، فیلسوف ایتالیایی، مدّ نظر داشت نیست، کسی که اظهاراتش در روزنامه‌ی ایتالیایی ایل مانیفستو کهنه و قدیمی به نظر می‌رسد، اینکه حکومت نوعی بیماری همه‌گیر را می‌سازد تا اقدامات مستبدانه‌اش مشروع جلوه کند. اما اگر منصف باشیم، اینکه برخی رژیم‌های مستبد و نولیبرال دست‌راستی از این بحران برای بستن مرزها و اعمال مقررات سخت‌گیرانه بهره‌برداری می‌کنند باید ما را به فکر وادارد. به جای آن، آن‌چه می‌خواهیم بر آن تأکید کنیم این است که این تصادفی نیست که حکومت‌های نولیبرال و مستبد در سراسر اروپا و در استرالیا تمایل دارند نبرد سیاسی با این ویروس را تا آنجا که ممکن است به صورت خصوصی درآورند و مقصدشان محافظت از انباشت سرمایه در مقابل غیبت نیروی کار یا خودداری کارگران از کار است. کاملاً برعکس، این کاملاً مربوط به این است که چگونه نولیبرالیسم همیشه سعی کرده است سیاست وحدت و همبستگی را مهار کند و چگونه از نیروی کار به مثابه‌ی نیروی انضباطی بهره برده است.

سیاست تحدید نفوذ

نولیبرالیسم همیشه در وهله‌ی اول سیاست تحدید نفوذ بوده است. از طریق تعیین دقیق حدود دموکراسی و جهت دادن به آن در صدد است که هر سیاست دموکراتیک واقعی یعنی سیاستی مبتنی بر برابری و

همبستگی جمعی را کنترل کند. سیاست دموکراتیک، مانند ویروس کرونا، تهدیدی بر تقدم و تفوق بازار است. فردریش هایک، یکی از بنیان‌گذاران نولیبرالیسم، در این مورد در **قانون، قانون‌گذاری و آزادی** (۱۹۷۹) به وضوح می‌گوید: «سیاست باید از سلطنت خلع شود.»

هر کوششی برای تغییر طرز فکر ما درباره‌ی سیاست، هر کوششی برای تفهیم کامل اضطراری بودن بحران اقلیمی و ضرورت و امکان‌پذیری اتحاد و همبستگی، از سوی سیاستمداران با خشم و تحقیر رد می‌شود. از هر طرف، این حرف‌های کلیدیه‌ای به گوش می‌رسد که اکنون ناگهان به نظر می‌رسد عجیب بی‌ربط است: «چاره‌ی دیگری نیست.»

آیا واقعاً چاره‌ی دیگری نیست؟ به طرز می‌معموار، اقدامات جاری برای مهار بیماری همه‌گیر کرونا پرتو کاملاً متفاوتی بر این موضوع می‌اندازد.

به نظر می‌رسد که همه‌ی متخصصان درباره‌ی یک موضوع توافق دارند: فاصله‌گیری فیزیکی و جداسازی بهترین راه مهار ویروس یا کند کردن شیوع ویروس است. به عبارت عملی، این به معنای آن است که یکی از شاهراه‌های اصلی اقتصاد ما باید موقتاً قطع شود، یا کاملاً از نو ساخته شود: هشت ساعت کار کارآمد روزانه.

خودجداسازی جمعی و فاصله‌گیری فیزیکی که اکنون به خواست خود به آن عمل می‌کنیم تمام ویژگی‌های صورتی یک اعتصاب عمومی را دارد. چون نیروی کار متکی به فناوری‌هایی است که پیشاپیش ساختار کار را پی‌ریزی می‌کند، این شبیه‌سازی با اعتصاب عمومی فوق‌العاده جور است. دست‌کم، آزمون گسترده‌ی کار کردن از خانه است؛ و این امر هم بالقوه می‌تواند آزمونی شود برای دوباره به دست گرفتن کنترل وقت خود و ساعات بیداری‌مان، وعده‌ای رهایی‌بخش که با بت‌سازی نئولیبرالی ویژگی‌های انعطاف‌پذیری و تحرک عجین شده است. همچنین پذیرفته‌ایم که، در این مدت، کار کمتری انجام خواهد شد، و در حقیقت کار کمتری

وجود خواهد داشت. ما شاهد طرح مبهمی از یک روز کاری و هفته‌ی کاری کوتاه‌تر هستیم.

نبرد با این ویروس از طریق خودجدا سازی و فاصله‌گیری فیزیکی این پیامد فرعی ناخواسته را دارد که به ما نشان می‌دهد چگونه سازمان دادن بخش بزرگی از کار دستمزدی رابطه‌ای تنگاتنگ با نابودی یا حفظ زیست‌بومی دارد که کل زندگی ما را در بر گرفته است. نبرد با ویروس به معنای نبرد با کار است.

و بنابراین به‌رغم موقعیت هراس‌انگیز کابوس‌واری که در آن هستیم، سوسوی این آرمان‌شهر هم به چشم می‌خورد: کمتر کار می‌کنیم، و کنترل بیشتری بر وقت خود داریم. البته، سوسوی کم‌رنگ. همچنین ضروری است که به یاد داشته باشیم که نبرد با کار و نبرد با کار دستمزدی دو عمل سیاسی متمایز، هر چند بالقوه هم‌زمان، است. در واقع، در حالی که انقلابیون سال ۱۹۶۸ خواستار پایان دادن به کار دستمزدی بودند، به جای آن، آن‌چه به دست آوردند پایان دادن به شغل‌های دائمی بود. نتیجه‌ی آن وضعیت نامنی همه‌جانبه‌ی کارگرانی شد که اکنون از این سوسوی آرمان‌شهری محروم‌اند و در عوض باید یا درآمد فعلی خود را از دست بدهند یا خطر آلوده شدن به ویروس را به جان بخرند زیرا آن‌ها توده‌ی گرفتار شده‌ی کارگرانی را تشکیل می‌دهند که مواد غذایی را به در خانه‌ها می‌رسانند.

آغازی برای سیاست

ذکر این نکته جالب است که اقداماتی که برای دفع تهدید کووید-۱۹ انجام می‌شود عملاً همان اقداماتی است که کنشگران اقلیمی دهه‌هاست خواستار آن‌اند: مسافرت کمتر، کار کمتر و تصرف کمتر محیط زیست. آن‌ها می‌گویند که برای توقف گرمایش زمین لازم است که جلوی رشد را بگیریم

و آن به معنای کمتر کار کردن و از هم باز کردن زنجیره‌های تولید جهانی است. حالا که سر کار رفتن به مسئله‌ی مرگ و زندگی تبدیل شده، بیش از پیش روشن شده است که کار در کل هم امری سیاسی است و هم مربوط به محیط زیست. به طور خلاصه لازم است که این منطق را در مورد تهدید فراگیرتر نابودی محیط زیست نیز به کار ببریم.

حال که به این مرحله‌ی سیاسی رسیده‌ایم، باید از کسب و کار معمول و سیاست نئولیبرالی تحدید نفوذ و کنترل فاصله بگیریم. ما به آغازی برای سیاست احتیاج داریم. بیماری همه‌گیر کرونا نوعی تراژدی بزرگ انسانی و اجتماعی است؛ اما به‌رغم آن، یا شاید به سبب آن، باید یک نقطه‌ی عطف واقعی هم باشد.

ما باید این رویدادها را سیاسی کنیم. سیاست رسمی با تکیه کردن آشکار بر همبستگی و کمک متقابل در نبرد با کووید-۱۹ راه را هموار کرده است، و بخشی از مهار ویروس را با تحدید نفوذ سیاست تاخت زده است. دقیقاً همین نوع از همبستگی است که نئولیبرالیسم در چندین دهه‌ی گذشته مثل گنه به آن چسبیده بوده است.

زمان آن رسیده است که بگوییم: دیگر نه. زمان عمل فرا رسیده است. اکنون که نگاهی اجمالی به آن‌چه امکان‌پذیر است انداخته‌ایم، زمان آن است که در را با لگد باز کنیم.

ضروری است

در ابتدا باید طرز فکر خود درباره‌ی رابطه‌ی میان جامعه و زیست‌بوم را تغییر دهیم. دیگر نمی‌توانیم زیست‌بوم را همچون نوعی «بیرون» محض بدانیم که در مقابل جامعه قرار دارد، «جای دیگر»ی که تا ابد می‌توانیم از آن بهره‌برداری کنیم، آن را به تصرف درآوریم و ذخایرش را تا ته مصرف کنیم. شیوع ویروس کرونا نگرش متفاوتی را اقتضا می‌کند. همان‌طور که

برونو لاتور به روشنی گفته است: زیست‌بوم ما، با تمام پیچیدگی‌اش، کنشگری سیاسی است که همان‌قدر بخشی از جامعه‌ی ماست که شهروندی معمولی. فرهنگ و طبیعت در تضاد با یکدیگر نیستند بلکه برای همیشه در هم تنیده شده‌اند.

درست همان‌طور که ویروس کرونا بخشی از جامعه است، شیوه‌ی ما برای سازمان‌دهی زندگی جمعی و مشترک‌مان و شیوه‌ی کار کردن ما از زیست‌بومی بسیار فراگیرتر جدایی‌ناپذیر است. این درس بزرگی است که باید از این فاجعه‌ی زیست‌محیطی بیاموزیم.

بنابراین اگر بخواهیم از تحدید نفوذ نئولیبرالی بگریزیم، باید قدرت دموکراتیک و سیاسی خود را به کار بریم تا این دو مضمون را به هم ربط دهیم: رابطه‌ی ما با زیست‌بوم و سازمان‌دهی زندگی و کار در قلمرو آن. این خود به دگرگونی گسترده‌ی جامعه‌ی ما دلالت دارد که اغلب با فریاد استمداد برای «طرح سبز جدید» نشان داده می‌شود. نه تزریق سرمایه و کمک به کسب و کارهای بزرگ بلکه کمک به مردم و به سیاره‌ی خود. این امر نیازمند سرمایه‌گذاری‌های یزرگ دولتی برای خنثی کردن شرایط و اوضاع جامعه، به کار گرفتن سیاست‌های ضد رشد، و رابطه‌ی اجتماعی دیگری با محیط زیست است. طبعاً، منافع و فشارها باید به طور منصفانه تقسیم شود، هنگامی که شقی دیگری از سازمان‌دهی کار را تحقق می‌بخشیم. از قبل می‌دانستیم که این کار ضروری است. حال بیماری همه‌گیر کووید-۱۹ روشن می‌کند که این کار امکان‌پذیر است.

ویروس کرونا چه اهمیتی برای تغییرات اقلیمی دارد؟

میهان کریست^۱
برگردان: آیدا حق طلب

اتفاقی عجیب در حال وقوع است. نه فقط بیماری و مرگ که سراسر زمین را فرا گرفته یا بسته شدن مرزها و میخانه‌ها و مدارس ... بلکه اتفاق دیگری هم در شرف وقوع است. در چین و ایتالیا اکنون هوا به طرز چشمگیری تمیز است. آب در «کانال بزرگ ونیز» که معمولاً به دلیل رفت و آمد زیاد قایق‌ها متعفن و راکد بود حال به زلالی جریان دارد. در بخش‌هایی از ایالات متحده، گرد و غبار ناشی از آلودگی برطرف شده است. حتی انتشار گازهای کربنی در سطح جهانی کاهش یافته است.

۱. میهان کریست نویسنده‌ی مهمان دانشگاه کمبیا در زمینه‌ی علوم زیستی است. آن چه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Meehan Crist, [What the Coronavirus Means for Climate Change](#), *The New York Times*, 27 March 2020

ویروس کرونا به طرز چشمگیری فعالیت‌های اقتصادی را متوقف کرده و باعث کاهش شدید استفاده از سوخت‌های فسیلی شده است. در چین، تمهیدات برای جلوگیری از شیوع ویروس، تنها در ماه فوریه سبب حدود ۲۵ درصد کاهش در انتشار گازهای کربنی شده است. مرکز تحقیقات انرژی و هوای پاک تخمین می‌زند این مقدار معادل ۲۰۰ میلیون تن گاز دی‌اکسیدکربن یعنی بیش از نیمی از انتشار سالیانه گازهای کربنی در بریتانیاست. به نظر می‌رسد که در کوتاه‌مدت پاسخ به این بیماری عالم‌گیر تأثیر مثبتی بر انتشار گازهای کربنی داشته است. اما در بلندمدت آیا ویروس به نفع شرایط اقلیمی است یا به ضرر آن؟ ویروس عالم‌گیر کرونا یک فاجعه است. کابوسی که با سرعت سرسام‌آور در بیمارستان‌ها و اداره‌های بیمه‌ی بیکاری که ظرفیت‌شان پر شده است، می‌پیچد و به سوی افقی تاریک حرکت می‌کند که در آن فاجعه‌ای اقتصادی به کمین نشسته است. اما بحران جهانی کرونا درعین حال نقطه‌ی عطفی‌ست برای بحران جهانی دیگری که آهسته‌تر اما پرمخاطره‌تر بر دنیای امروز سایه افکنده است. همان طور که اخیراً دبیر کل سازمان ملل متحد اشاره کرده، خطر ویروس کرونا گذراست، در حالی که خطر موج‌های گرما، سیل و طوفان‌های شدید که زندگی انسان‌ها را نابود می‌کند، تا سال‌ها با ما خواهد بود.

پاسخ ما به بحران بیماری کرونا، شکل‌دهنده‌ی بحران اقلیمی در دهه‌های آینده خواهد بود. تلاش برای احیای فعالیت اقتصادی از جمله طرح‌های محرک اقتصادی، کمک‌های مالی و برنامه‌های بازگشت به کار که دولت‌ها هم اکنون در دست طرح‌ریزی دارند، در تعیین وضعیت اقتصاد و زندگی ما در آینده نقش خواهند داشت و بر میزان انتشار گازهای کربن اثر خواهند گذاشت که عواقبش هزاران سال در سرتاسر کره‌ی زمین باقی خواهد ماند.

ویروس کرونا چه اهمیتی برای تغییرات اقلیمی دارد؟

مشکل بتوان گفت که چقدر می‌توانیم به مسیری که در پیش گرفته‌ایم امیدوار باشیم. اخیراً یکی از دوستانم می‌گفت شاید نوعی انتقال فرویدی (Freudian transference) میان ویروس کرونا و بحران اقلیمی اتفاق بیفتد یعنی احساس ترس و اضطراب، از بحرانی که دارد سریع‌ترش می‌یابد به بحرانی که پیشروی‌اش کندتر است منتقل شود و این انتقال محرکی برای اقدامات لازم در زمینه‌ی مسائل اقلیمی باشد. تا این لحظه، اما به نظر می‌رسد که انتقال در جهت معکوس است، یعنی قرنطینه و فاصله‌گذاری اجتماعی موجب مجموعه‌ای از کارهای ضروری شده که ترس‌ها و اضطراب‌های ناملموس در مورد مسایل اقلیمی را کنار زده است. در چنین وضعیتی، مصرف‌گرایی، به طرز انحرافی، کمی باعث آرامش می‌شود، و مردم می‌توانند خواربار بخرند و برای آخرالزمان آماده شوند.

اما حقیقت این است که مصرف شخصی و عادات سفر در حال تغییرند و این مسئله سبب شده است که برخی از مردم از خود پرسند آیا این شروع تغییری اثرگذار است یا نه. شاید مردمی که این روزها در خانه‌های‌شان نشسته‌اند و کابینت‌های‌شان را از مایحتاج پر کرده‌اند، درک‌شان از نیازهای واقعی خود تغییر کند. یا شاید حتی پس از اینکه مرحله‌ی حاد بحران کرونا سپری شد، بیشتر دورکاری کنند. کسانی که مکرر به سفرهای راه دور می‌روند، همین حالا هم با توجه به بحران‌های اقلیمی این سفرهایشان، از حیث اخلاقی پرسش‌برانگیز به نظر می‌رسد. در زمانه‌ای که دنیا از یک بیماری عالم‌گیر زخم غیرقابل ترمیمی خورده است، احتمالاً این شیوهای زندگی به شدت غیرمسئولانه محسوب خواهند شد. شاید در آینده غیرقابل تصور باشد که ثروتمندان با هواپیما به سفرهای آخر هفته بروند.

تغییرات بزرگ در عادات فردی - به خصوص در کشورهای ثروتمند که مصرف سرانه‌ی بالایی دارند - می‌تواند به کاهش انتشار گازهای کربنی منجر شود که مسلماً قدمی مثبت است. اما اهمیت آن بیشتر از آن که کاهش مستقیم گازهای کربنی باشد، به دلیل «شیوع رفتاری» (behavioral contagion) است؛ اصطلاحی در علوم اجتماعی که به انتشار افکار و رفتارها در یک جمعیت اشاره دارد و در مورد فعالیت‌های زیست‌محیطی، می‌تواند منجر به تغییر در افکار عمومی و رأی مردم و حتی سیاست‌گذاری شود.

به عبارت دیگر، برای اینکه تغییر در عادات مصرفی مردم منجر به کاهش مؤثر میزان انتشار گازهای کربنی در سطح جهانی شود، باید از حد افراد فراتر برود و به ساختارهایی راه یابد که زندگی ما را شکل می‌دهند. در چین، این توقف ناگهانی تولیدات صنعتی بود که به ۲۵ درصد کاهش در انتشار گازهای کربنی انجامید نه دورکاری یا متوقف شدن پروازها. منظور این نیست که مصرف شخصی بی‌اهمیت است - کاهش چشمگیر در مسافرت‌های هوایی می‌تواند انتشار گازهای کربنی ناشی از هوانوردی را کم کند. اما سفرهای هوایی تنها ۲/۵ درصد از انتشار گازهای کربنی در کل جهان را سبب می‌شود، میزانی که در مقایسه با صنایع سنگین بسیار ناچیز است.

بهبودهای اقلیمی کوتاه‌مدتی که امروز می‌بینیم، در واقع یادآوری مهمی‌ست که اگر نتوانیم اقتصاد جهانی را کربن‌زدایی کنیم، تغییر در عادات مصرف شخصی مردم در بلندمدت تأثیر چندانی نخواهد داشت. از طرف دیگر، به‌رغم هوای تمیز و کانال‌های آب زلال در چند هفته‌ی گذشته، دلایل موجهی برای این نگرانی وجود دارد که شیوع ویروس کرونا می‌تواند فاجعه‌ای برای شرایط اقلیمی باشد.

ویروس کرونا چه اهمیتی برای تغییرات اقلیمی دارد؟

شرکت مبادلات نفتی ترفایگورا پیش‌بینی می‌کند که در نتیجه‌ی شیوع ویروس کرونا امکان دارد میزان تقاضای جهانی نفت تا حدود ۱۰ میلیون بشکه در روز کاهش یابد، که این مقدار کاهش در طول تاریخ نفت سابقه نداشته است. هر چند این تحول مثبتی برای کاهش انتشار گازهای کربنی‌ست، اما هیچ ضمانتی وجود ندارد که همچنان پایین بماند.

بدیهی‌ست که با رکود اقتصاد و درگیری روزانه‌ی مردم با واقعیت‌های دشوار رکود جهانی می‌توانیم شاهد کاهش مداوم انتشار گازهای کربنی باشیم. در بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ و شوک‌های نفتی دهه‌ی ۱۹۷۰ نیز انتشار گازهای کربنی کاهش یافته بود اما در این هر دو مورد، با بهبود شرایط اقتصادی، بار دیگر وضعیت به حالت قبل بازگشت. بحران کنونی مطمئناً متفاوت است اما پس از سپری شدن دوران حاد، تولیدات صنعتی و انتشار گازهای کربنی به احتمال زیاد بار دیگر سیر صعودی خواهند داشت.

رکود جهانی در اثر اختلالات ناشی از شیوع کرونا همچنین می‌تواند روند گذار به استفاده از انرژی‌های پاک را کند یا متوقف کند. اگر بازارهای سرمایه قفل شوند، شرکت‌ها در تأمین مالی پروژه‌های انرژی خورشیدی، بادی و برقی با مشکل مواجه می‌شوند و سرعت برنامه‌ریزی پروژه‌های جدید کم می‌شود. هم‌اکنون نیز پروژه‌های انرژی‌های تجدیدپذیر در سراسر جهان به دلیل اختلالات در شبکه‌های حمل و نقل جهانی با مشکل روبرو شده‌اند (بخش بزرگی از پنل‌های خورشیدی، توربین‌های بادی و باتری‌های یون-لیتیوم در چین تولید می‌شوند). همچنین اگر در آینده تجارت میان چین و ایالات متحده به دلایل اقتصادی یا سیاسی مختل شود این پروژه‌ها نیز به شدت لطمه خواهند خورد.

به علاوه، پایین ماندن قیمت نفت می‌تواند اثر منفی بر شرایط اقلیمی داشته باشد. انرژی ارزان اغلب موجب می‌شود مصرف‌کنندگان با صرفه‌جویی از آن استفاده نکنند. قیمت پایین بنزین می‌تواند فروش خودروهای برقی را کاهش دهد و باعث شود که مردم به پروژه‌هایی همچون نوسازی خانه‌ها و دفاتر برای صرفه‌جویی در مصرف انرژی کمتر تمایل نشان دهند.

ویروس کرونا حتی در کلان‌ترین سطوح نیز برای مسائل اقلیمی مضر است. قرنطینه‌ها و فاصله‌گذاری اجتماعی، پژوهش‌ها در زمینه‌ی اقلیم را در سراسر جهان کند یا متوقف کرده است.

گردهمایی‌های رهبران جهان برای پرداختن به بحران اقلیمی نیز به تأخیر افتاده یا متوقف شده است و احتمال می‌رود که نشست اقلیمی سازمان ملل متحد (COP26) که قرار است در ماه نوامبر در گلاسکو برگزار شود با سرنوشت مشابهی مواجه شود. به عبارتی، این بیماری عالم‌گیر اقدامات بین‌المللی در زمینه‌ی اقلیم را که به هر حال بسیار کند و ناکافی‌ست، به احتمال زیاد کندتر خواهد کرد. این مسئله می‌تواند گفتگوهای اقلیمی را از مسیر خود منحرف کند، آن هم درست در زمانی که بنا بر معاهده‌ی پاریس کشورها موظف‌اند اهداف جدید خود را برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای اعلام کنند.

اگر این انحراف پیش آید، احتمال این امر افزایش خواهد یافت که دولت‌ها از محدوده‌های تعیین شده برای افزایش دما فراتر بروند. ترس فزاینده‌ی مردم از بیماری و مسائل مالی، احتمالاً توجه عمومی را از مسئله‌ی اقلیم منحرف خواهد کرد و کنشگری اقلیمی که نیازمند اعتراضات عمومی گسترده است به داخل خانه‌ها و فضای آنلاین رانده خواهد شد.

ویروس کرونا چه اهمیتی برای تغییرات اقلیمی دارد؟

هم اکنون نیز نشانه‌هایی از این دیده می‌شود که چین قصد دارد در جبران تعطیلی‌های دوران کرونا، برای رونق‌بخشی به اقتصادش نظارت زیست‌محیطی بر شرکت‌ها را کم کند. یعنی آن ۲۵ درصد کاهش چشمگیر انتشار گازهای کربنی می‌تواند به سرعت از میان برود، و انتشار گازهای گلخانه‌ای از قبل نیز بیشتر شود.

در ایالات متحده‌ی آمریکا نیز می‌توان سیاست‌های بازیابی مشابهی را انتظار داشت، که هدف‌شان برگرداندن اقتصاد به سطح دوران پیش از کرونا است، و با شدت بیشتری باعث افزایش انتشار گازهای کربنی خواهند شد. قوانین حمایتی دولت آمریکا تا حالا به انرژی‌های پاک و مسائل اقلیمی نپرداخته است.

اینکه سیاست‌گذاران چگونه با خطر رکود اقتصاد جهانی برخورد می‌کنند، و این بیماری عالم‌گیر چگونه اراده‌ی سیاسی برای اقدام در مسایل اقلیمی را در سرتاسر جهان تغییر می‌دهد، بزرگ‌ترین مجهول‌های معادله‌ی کنونی‌ست. نخست‌وزیر جمهوری چک، آندری بابیش، گفته است که بسته‌ی سیاست‌گذاری جدید اتحادیه‌ی اروپا موسوم به «قرارداد سبز اروپایی» که کشورهای عضو را موظف می‌کند تا سال ۲۰۵۰ انتشار گازهای گلخانه‌ای خود را به صفر برسانند، باید کنار گذاشته شود تا کشورها بتوانند بر مبارزه با این بیماری عالم‌گیر تمرکز کنند.

همچنین شاهد تغییری نگران‌کننده در روایت محافظه‌کاران از ویروس کرونا هستیم که بسیار شبیه الگوهای آشنای انکار تغییرات اقلیمی است. کاترین هیهو، دانشمند اقلیم‌شناسی، می‌گوید: «شش مرحله‌ی انکار تغییرات اقلیمی عبارتند از: این بحران واقعیت ندارد. به ما مربوط نیست. آن قدر هم بد نیست. حل آن بسیار گران تمام می‌شود. یک راه

حل عالی سراغ داریم (که در حقیقت هیچ فایده‌ای ندارد). و در نهایت اینکه حالا دیگر خیلی دیر است، باید زودتر به ما هشدار می‌دادید.»

اما جهان دیگری را نیز می‌توان تصور کرد که در آن سیاست‌گذاران و سیاستمداران در برنامه‌های خود برای بهبود اقتصادی تصمیم می‌گیرند ساختن جامعه‌ای عاری از کربن را در اولویت قرار دهند. هر چند این وضعیت جدید می‌تواند به راحتی اراده‌ی سیاسی و منابع مالی را از اختصاص به بحران اقلیمی منحرف کند اما از سوی دیگر، در زمانه‌ای که سیاستمداران به ناگهان حاضرند مقادیر هنگفتی هزینه کنند، این وضعیت می‌تواند برای مقابله با مسایل اقلیمی در آنان حس فوریت ایجاد کند. در این صورت، دولت‌ها می‌توانند مشاغل مفیدی در حوزه‌هایی همچون آموزش، مراقبت‌های پزشکی، مسکن و انرژی پاک ایجاد کنند و تأکیدشان بر پروژه‌های آماده و «کلیدخورده»‌ای باشد که مردم بتوانند به سرعت به کار در آن‌ها مشغول شوند.

این رویکرد، بحران اقلیمی را با فوریت لازم مورد توجه قرار می‌دهد و در عین حال نیازهای کارگران و کارمندی را برآورده می‌کند که به دلیل تعطیلی‌ها شغل خود را از دست داده‌اند یا ساعات کاری‌شان کاهش پیدا کرده است. چنین رویکردی به جای اینکه انتقال به انرژی پاک را متوقف کند، خود محرک آن می‌شود و در همان حال اقتصاد را نیز رونق می‌بخشد. بیش از ۷۰ درصد سرمایه‌گذاری‌ها در زمینه‌ی انرژی در سطح جهان سهم دولت‌هاست، که می‌توانند در برنامه‌های بهبود اقتصادی این سرمایه‌گذاری‌ها را جابه‌جا کنند و سرمایه‌های بزرگ دیگری را هم به تقویت پروژه‌های توسعه، و به‌کارگیری و تلفیق فناوری‌های مبتنی بر انرژی پاک اختصاص دهند.

البته سیاست‌های بنیادی‌تری هم وجود دارد که می‌توانند سلامت کره‌ی زمین، جوامع مردم، و زندگی همه‌ی ما را بهبود بخشند. مثلاً

ویروس کرونا چه اهمیتی برای تغییرات اقلیمی دارد؟

کاهش ساعات کار به هفته‌ای ۳۲ ساعت می‌تواند به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای بینجامد و به شدت کیفیت زندگی را ارتقا دهد. اختلال‌های شدیدی که در اثر این بیماری عالم‌گیر به وجود آمده، با وجود درد و رنج شدید، فرصت کم‌نظیری در اختیارمان گذاشته تا در برداشت‌های خود از امکانات جامعه بازنگری کنیم. شاید گسستی که زندگی در قرنطینه ایجاد کرده برای لحظه‌ای نشان دهد که چه نوع مشاغلی برای جامعه واقعاً «ضروری» است. مشاغل مراقبتی، آموزش، و توزیع مواد غذایی. شاید این وضعیت بتواند درکی، هر چند معوج به ما بدهد که اگر همه کمتر سر کار برویم زندگی چگونه خواهد بود.

بهترین نتیجه، شاید بازآفرینی قرارداد اجتماعی تازه‌ای برای حمایت و تأمین آسیب‌پذیرترین اعضای جامعه در زمان مخاطرات فزاینده باشد. باید پرسیم که دولت چه دین و وظیفه‌ای در قبال مردمانش دارد؟ بحران اقلیمی به ما نشان داده است که نحوه‌ی سازمان‌دهی جوامع و اقتصادهایمان بر این کره‌ی خاکی با منابع محدودش، قابل دوام نیست. در شرایطی که مردم با مخاطرات فزاینده و نابرابر تغییرات اقلیمی روبه‌رو هستند، منطقی است که از خود پرسیم چه حمایتی می‌توانیم از دولت‌مان انتظار داشته باشیم. وقتی جامعه‌ی ما در بحران است، حکومت ما چگونه عمل می‌کند؟ این بیماری عالم‌گیر فرصت دردناکی برای بازبینی واقعیت است.

آسیب‌پذیرترین جمعیت‌های ما، از جمله فقرا، سالمندان، بی‌خانمان‌ها، آوارگان بی‌وطن، زندانیان و کسانی که کار درست و مطمئنی ندارند، در معرض شدیدترین آسیب‌ها از بیماری عالم‌گیر کرونا و بحران اقلیمی قرار دارند. این در حالی است که شرکت‌های بزرگ بین‌المللی به احتمال زیاد از اثرات این بحران‌ها نسبتاً محفوظ خواهند ماند. همان شرکت‌هایی که با منطق سود و رشد بی‌وقفه، فتح بازارهای جدید،

نیروی کار ارزان، و به قول جیسون مور (جامعه‌شناس) «طبیعت ارزان»، باعث اتصال جهان می‌شوند و به ایجاد بحران کمک می‌کنند. ویروس کرونای جدید از طریق فعالیت بازارهای جهانی منتشر شد و باید دید چگونه خواهیم توانست بدون بازتولید این منطق بحران‌ساز بازار یا تکیه بر آن با این بحران مقابله کنیم. برای آن که بتوانیم با چالش‌های بیماری‌های عالم‌گیر. که ویروس کرونا آخرین آن‌ها نخواهد بود. و آسیب‌های تغییرات اقلیمی مواجه شویم، باید بیاموزیم که چگونه به نیازهای خودمان در مقابل نیازهای بازار اولویت دهیم.

ساده است که بگوییم انسان‌ها بلایی برای کوهی زمین‌اند، و این که هر جا ما عقب‌نشینی می‌کنیم طبیعت دوباره جان می‌گیرد. آسان است فکر کنیم که این ویروس مردم را به داخل خانه‌ها رانده و «طبیعت» در غیاب ما سلامت خود را بازیافته است. اما این برداشت اقلیمی اشتباهی از این بیماری عالم‌گیر است.

انسان‌ها بخشی از طبیعت‌اند، نه جدای از آن. هر کار بشری‌ای که به محیط‌زیست آسیب می‌زند خود بشر نیز از آن آسیب می‌بیند. مارشال بورک، استادیار علوم سیستم‌های زمین در دانشگاه استنفورد، می‌گوید در چین، تنها دو ماه آلودگی کمتر احتمالاً جان ۴ هزار کودک زیر ۵ سال و ۷۳ هزار بزرگسال بالای ۷۰ سال را نجات داده است. شاید پرسش واقعی این نیست که آیا ویروس کرونا برای شرایط اقلیمی «خوب» است یا «بد»، یا اینکه آیا ثروتمندان در آینده کمتر با هواپیما سفر خواهند کرد یا نه بلکه باید پرسید آیا می‌توانیم اقتصادی کارآمد طراحی کنیم که زندگی مردم را تأمین کند بی‌آنکه حیات کوهی زمین و زندگی خود انسان را به خطر بیندازد؟

نائومی کلاین: ویروس کرونا فاجعه‌ی تمام‌عیار برای سرمایه‌داری فاجعه‌محور است

مری سالیس^۱
برگردان: عرفان ثابتی

مری سالیس: اجازه دهید با اصول و مبانی شروع کنیم. سرمایه‌داری فاجعه‌محور چیست و با «دکترین شوک» چه رابطه‌ای دارد؟ نائومی کلاین: تعریف من از سرمایه‌داری فاجعه‌محور واقعاً ساده و روشن است: منظورم همان صنایع خصوصی‌ای هستند که یک‌دفعه مثل قارچ سبز می‌شوند تا فوراً از بحران‌های عظیم سود ببرند. سودجویی از فاجعه و جنگ پدیده‌ی تازه‌ای نیست اما پس از ۱۱ سپتامبر واقعاً گسترش یافت، یعنی وقتی که دولت جورج بوش این نوع بحران امنیتی بی‌پایان را اعلام کرد، و هم‌زمان به خصوصی‌سازی و برون‌سپاری این بحران پرداخت. برای مثال، می‌توان به خصوصی‌سازی

۱. مری سالیس نویسنده‌ی وب‌سایت «وایس» است. آن‌چه می‌خوانید برگردان این مصاحبه با عنوان اصلی زیر است:

Marie Solis, '[Coronavirus Is the Perfect Disaster for Disaster Capitalism](#)', *Vice*, 13 March 2020.

امنیت داخلی کشور و خصوصی سازی حمله به عراق و افغانستان و اشغال آنها اشاره کرد.

«دکترین شوک» عبارت است از همان استراتژی سیاسی مبتنی بر استفاده از بحران های بزرگ برای تصویب سیاست هایی که به طور حساب شده ای نابرابری را تشدید، نخبگان را ثروتمند و بقیه ی مردم را تضعیف می کنند. در دوران بحران، مردم معمولاً فقط به فکر این هستند که از بحران جان سالم به در ببرند، و معمولاً بیش از حد به قدرتمندان اعتماد می کنند. در لحظات بحرانی حواس مان کمی پرت می شود.

سالیس: منشأ این استراتژی سیاسی کجاست و چه سابقه ای در سیاست آمریکا دارد؟

کلاین: «دکترین شوک» واکنشی به «طرح تازه»ی دولت روزولت بود. به نظر میلتون فریدمن، «طرح تازه» از بیخ و بن غلط بود. در واکنش به «رکود بزرگ» و «فرسایش خاک» ایالت های کشاورزی محور، دولت روزولت نقش بسیار فعال تری را بر عهده گرفت و حل بحران اقتصادی از طریق ایجاد اشتغال دولتی و ارائه ی کمک های مستقیم را وظیفه ی اصلی خود شمرد.

اگر شما هوادار سرسخت اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد باشید، می دانید که وقتی بازارها از کار می افتند اوضاع بیش از پیش برای تغییرات طبیعی تدریجی مساعد می شود. بنابراین، هدف از ترویج «دکترین شوک» این بود که اجازه ندهند بحران ها به طور طبیعی به اتخاذ سیاست های متفاوت بینجامند. نخبگان سیاسی و اقتصادی می دانند که در زمان بحران می توانند سیاست های دلخواه خود را که قبلاً در بین مردم

ناثومی کلاین: ویروس کرونا فاجعه‌ی تمام‌عیار برای سرمایه‌داری فاجعه‌محور است

طرفدار نداشت، تصویب کنند. این سیاست‌ها به نابرابری اقتصادی در آمریکا و سراسر دنیا دامن می‌زنند.

سالیس: اکنون با چند بحران مواجه‌ایم: یک بیماری همه‌گیر، فقدان زیرساختار برای مهار آن، و سقوط بازار سهام. ممکن است توضیح دهید که این مؤلفه‌ها چطور در چارچوب ارائه‌شده در کتاب «دکترین شوک» می‌گنجند؟

کلاین: شوک در واقع خود ویروس است. و طرز برخورد با آن طوری بوده که آشفتگی را به حداکثر و محافظت را به حداقل رسانده است. فکر نمی‌کنم که توطئه‌ای در کار باشد، این امر صرفاً ناشی از سوءمدیریت این بحران توسط ترامپ و دولت آمریکا است. ترامپ تا حالا با این بحران به گونه‌ای برخورد کرده که انگار به سلامت عمومی ربط ندارد بلکه نوعی بحران فهم و درک، و مشکل بالقوه‌ای برای انتخاب مجدد اوست.

این بدترین سناریوی ممکن است، به‌ویژه توأم با این واقعیت که در آمریکا برنامه‌ی ملی مراقبت‌های بهداشتی و درمانی وجود ندارد و تدابیر حفاظتی ناچیزی برای کارگران در نظر گرفته شده است. ترکیب این نیروها به شوکی حداکثری انجامیده است. از این شوک برای نجات دادن همان صنایعی استفاده خواهند کرد که سرچشمه‌ی حادثترین بحران‌ها، از جمله بحران آب و هوا، هستند: صنعت هواپیمایی، صنعت نفت و گاز، صنعت کشتی‌رانی تفریحی. می‌خواهند همه‌ی اینها را سر پا نگه دارند.

سالیس: قبلاً چطور این کار را انجام داده‌اند؟

کلاین: در «**دکترین شوک**» می‌گوییم که این اتفاق چطور بعد از توفان کاترینا رخ داد. [مدیران] اندیشکده‌های واشنگتن، از جمله بنیاد هریتج، با یکدیگر دیدار کردند و فهرستی از راه‌حل‌های «بازار آزادمحور» را برای این بحران ارائه دادند. می‌توان مطمئن بود که این بار هم دقیقاً چنین جلساتی برگزار خواهد شد. در واقع، رئیس گروه رسیدگی به توفان کاترینا کسی جز مایک پنس نبود. در سال ۲۰۰۸، بانک‌ها را به همین طریق نجات دادند و دولت‌ها به بانک‌ها چک‌های سفیدی دادند که در نهایت بالغ بر تریلیاردها دلار شد. اما هزینه‌ی واقعی این کار عبارت بود از ریاضت اقتصادی [سیاستی که مدتی بعد اتخاذ شد و به کاهش خدمات اجتماعی انجامید]. بنابراین، مسئله فقط این نیست که الان چه اتفاقی دارد رخ می‌دهد بلکه باید به این امر هم توجه کرد که بعداً چه کسی قرار است هزینه‌ی این کارها را بپردازد.

سالیس: مردم چه کار می‌توانند بکنند تا از صدمات ناشی از نقش پررنگ سرمایه‌داری فاجعه‌محور در واکنش به ویروس کرونا بکاهند؟ آیا اوضاع از زمان توفان کاترینا یا رکود اقتصادی جهانی قبلی بهتر شده است؟

کلاین: وقتی با بحران مواجه می‌شویم یا به قهقرا می‌رویم و دچار تفرقه می‌شویم یا پیشرفت می‌کنیم و به قدرت و شفقتی دست می‌یابیم که قبلاً در خود سراغ نداشتیم. این بحران هم یکی از همین آزمون‌ها است. یکی از دلایلی که امیدوارم این بار پیشرفت کنیم این است که - بر خلاف سال ۲۰۰۸ - آلترناتیو سیاسی بالفعلی داریم که به ما اجازه می‌دهد تا به شکل متفاوتی به بحران واکنش نشان دهیم و به علل اصلی آسیب‌پذیری خود پردازیم؛ علاوه بر این، در مقایسه با گذشته جنبش سیاسی بزرگ‌تری هم از این آلترناتیو حمایت می‌کند.

ناثومی کلاین: ویروس کرونا فاجعه‌ی تمام‌عیار برای سرمایه‌داری فاجعه‌محور است

هدف از «طرح جدید حفظ محیط زیست و رفع نابرابری اقتصادی» نیز آمادگی برای چنین لحظه‌ای بوده است. نباید شجاعت خود را از دست بدهیم؛ باید بیش از همیشه برای بیمه‌ی درمانی همگانی، بیمه‌ی بچه‌داری همگانی، و مرخصی استعلاجی با حقوق بجنگیم. همه‌ی اینها درهم‌تنیده‌اند.

سالیس: اگر دولت‌ها و نخبگان دنیا بخواهند از این بحران به نفع اهداف خود استفاده کنند، از دست مردم برای مراقبت از یکدیگر چه کاری ساخته است؟

کلاین: «من از خودم و خانواده‌ام مراقبت خواهم کرد، می‌توانیم بهترین بیمه‌ی موجود را بگیریم، و اگر شما بیمه‌ی خوبی ندارید به احتمال زیاد تقصیر خودتان است و به من ربطی ندارد»: این طرز فکر ناشی از نظام اقتصادی مبتنی بر رقابت بی‌امان و برد و باخت است. بحران‌هایی مثل شیوع ویروس کرونا نشان می‌دهند که ما به هم وابسته‌ایم. داریم به وضوح می‌بینیم که وابستگی‌مان به یکدیگر بسیار بیشتر از آن چیزی است که این نظام اقتصادی بی‌رحمانه می‌خواهد به ما بقبولاند.

شاید فکر کنیم که اگر بیمه‌ی درمانی خوبی داشته باشیم در امان خواهیم بود اما اگر کسی که غذای‌مان را تهیه می‌کند یا برای‌مان می‌آورد یا آن را بسته‌بندی می‌کند بیمه‌ی درمانی خوبی نداشته باشد و از عهده‌ی پرداخت هزینه‌ی آزمایش برنیاید. چه رسد به این که مرخصی استعلاجی با حقوق داشته باشد تا بتواند در خانه بماند. در این صورت در امان نخواهیم بود. اگر از یکدیگر مراقبت نکنیم هیچ‌کسی در امان نخواهد بود. ما همه به هم وابسته‌ایم.

شیوه‌های مختلف سازمان‌دهی جامعه استعدادهای متفاوت ما را شکوفا می‌کند. اگر در نظامی باشید که از مردم مراقبت نمی‌کند و منابع

را به شکل منصفانه‌ای توزیع نمی‌کند، در این صورت استعداد احتکارتان شکوفا می‌شود. پس هشیار باشید و به این فکر کنید که، به جای ذخیره‌سازی اجناس و دلمشغولی محض نسبت به خود و خانواده‌تان، چطور می‌توانید اندوخته‌های‌تان را با همسایگان‌تان تقسیم و به افراد آسیب‌پذیر رسیدگی کنید.

این بیماری همه‌گیر دروازه‌ای به روی آینده است

آرونداتی روی^۱
برگردان: هامون نیشابوری

اکنون چه کسی می‌تواند از اصطلاح «انتشار ویروس گونه» استفاده کند و به خود نلرزد؟ چه کسی می‌تواند به چیزی - دستگیره‌ی در، کارتن مقوایی، کیسه‌ی سبزیجات - نگاه کند و در ذهنش آن را محل ازدحام لکه‌های نادیدنی، غیرمرده و غیرزنده‌ای تصور نکند که با بازوهای مکنده‌ی خود منتظرند تا محکم به ریه‌های ما بچسباند؟ چه کسی می‌تواند تصور کند که بدون احساس ترس، غریبه‌ای را ببوسد، سوار اتوبوس شود یا فرزندش را به مدرسه بفرستد؟ چه کسی می‌تواند به لذت‌های معمولی فکر کند اما مخاطرات‌شان را در نظر نگیرد؟ از میان ما چه کسی ادعا نمی‌کند که همه‌گیرشناس، ویروس‌شناس،

۱. آرونداتی روی نویسنده و فعال سیاسی است. در سال ۱۹۹۷ جایزه‌ی بوکر برای نگارش رمان **خدای چیزهای کوچک** به او اهدا شد. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Arundhati Roy, '[The Pandemic is a portal](#)', *Financial Times*, 3 April 2020.

کارشناس آمار و پیشگو است؟ کدام پزشک و دانشمندی است که در این دوران اخیر برای ظهور معجزه دعا نمی‌خواند؟ کدام روحانی است که - دست کم در خفا - در برابر علم سر تسلیم فرود نمی‌آورد؟ حتی در زمانی که ویروس در حال تکثیر شدن است چه کسی از بلند شدن صدای پرندگان، رقص طاووس‌ها در چهارراه‌ها و سکوت آسمان هیجان‌زده نمی‌شود و بر سر شوق نمی‌آید؟

این هفته تعداد مبتلایان در سراسر جهان به بیش از یک میلیون نفر رسید. بیش از ۵۰/۰۰۰ نفر جان خود را از دست داده‌اند. بنا بر پیش‌بینی‌ها، تعداد کشته‌شدگان به صدها هزار نفر، و شاید بیشتر، بالغ خواهد شد. این ویروس آزادانه در مسیرهای تجاری و سرمایه‌ی جهانی در حرکت بوده است و بیماری وحشتناک ناشی از آن انسان‌ها را در کسورهای، شهرها و خانه‌هایشان زمین‌گیر کرده است.

اما بر خلاف جریان سرمایه، این ویروس به دنبال تکثیر شدن است و نه منفعت و در نتیجه به شکلی ناخواسته تا اندازه‌ای جریان سرمایه را معکوس کرده است. این ویروس مراکز کنترل مهاجرت، انگشت‌نگاری، پایش دیجیتال و سایر اشکال تحلیل داده‌ها را به سخره گرفته و - تا کنون - بیشترین ضربه را به ثروتمندترین و قدرتمندترین کشورهای جهان وارد آورده و موتور سرمایه‌داری را به شکلی ناگهانی متوقف کرده است. احتمالاً این توقف موقت خواهد بود اما آن اندازه طولانی هست که بتوانیم اجزای این موتور را واریسی کنیم و ببینیم که آیا می‌خواهیم آن را تعمیر کنیم یا به دنبال موتور بهتری بگردیم.

افراد بانفوذی که این همه‌گیری جهانی را مدیریت می‌کنند علاقه دارند که از جنگ صحبت کنند. آنان جنگ را نه به صورت استعاری بلکه به معنای تحت‌اللفظی به کار می‌برند. اما اگر واقعاً جنگی در کار بود چه کسی بهتر از آمریکا آمادگی مقابله با آن را داشت؟ اگر سربازان خط

این بیماری همه‌گیر دروازه‌ای به روی آینده است

مقدم به جای ماسک و دستکش به اسلحه، بمب هدایت‌شونده، بمب سنگرشکن، زیردریایی، جت جنگنده و بمب اتمی نیاز داشتند، آیا باز هم با کمبود مواجه بودیم؟

برخی از ما هر شب، از این سوی جهان، نشست خبری فرماندار نیویورک را با بهتی وصف‌ناشدنی تماشا می‌کنیم. آمار را دنبال می‌کنیم، داستان‌هایی درباره‌ی وضعیت آشفته‌ی بیمارستان‌های آمریکا می‌شنویم و پرستارانی را می‌بینیم که به‌رغم حقوق اندک و کار زیاد، مجبورند با کیسه‌های زیاله و بارانی‌های قدیمی برای خود ماسک درست کنند و با به خطر انداختن جان خود به بیماران یاری برسانند. می‌بینیم که ایالت‌ها مجبورند با یکدیگر بر سر خرید دستگاه تنفس مصنوعی رقابت کنند و پزشکان با این معضل مواجه‌اند که کدام بیمار باید از این دستگاه استفاده کند و کدام بیمار باید به حال خود رها شود. با خود می‌گوییم:

«خدای من! این آمریکا است!»

این فاجعه واقعی و عظیم است و در برابر چشمانمان در حال وقوع. اما جدید نیست. لاشه‌ی قطاری است که سال‌هاست در کنار مسیر راه‌آهن افتاده است. تصاویر «تخلیه‌ی بیماران» را چه کسی فراموش کرده است. بیمارانی که هنوز لباس بیمارستان بر تن داشتند و پنهانی در کنار خیابان رها می‌شدند؟ درهای بیمارستان اغلب به روی شهروندان فقیر آمریکا بسته بوده است. مهم نبوده است که آنان تا چه اندازه بیمارند و تا چه اندازه در رنج.

دست‌کم تا به حال مهم نبوده است. زیرا اکنون، در عصر ویروس، بیماری فردی فقیر می‌تواند بر سلامت جامعه‌ای ثروتمند تأثیر بگذارد. با این حال، حتی در این وضعیت نیز برنی سندرز، سناتور کی‌بی‌امان برای عمومی شدن خدمات بهداشتی و درمانی مبارزه کرده است، حتی

در میان هم‌حزبی‌هایش برای شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری گزینه‌ی مناسبی به نظر نمی‌رسد.

درباره‌ی کشورم، کشور فقیر-ثروتمندم، هند که در میانه‌ی فئودالیسم و بنیادگرایی دینی، کاست و سرمایه‌داری، معلق است و در آن ملی‌گرایان راست افراطی قدرت را دست دارند، چه می‌توان گفت؟

در ماه دسامبر، هنگامی که چین در حال مبارزه با شیوع این ویروس در ووهان بود، دولت هند با شورش عظیمی مواجه بود که در آن صدها هزار نفر از شهروندان علیه **قانون شهروندی** تبعیض‌آمیز علیه مسلمانان، که به تازگی با بی‌شرمی در مجلس به تصویب رسیده بود، به خیابان‌ها آمده بودند.

در هند نخستین مورد ابتلا به کووید ۱۹ در ۳۰ ژانویه اعلام شد، تنها چند روز پس از آن که مهمان افتخاری جشن روز جمهوری هند، ویران‌کننده‌ی جنگل‌های آمازون و منکر ویروس کووید، ژائیر بولسونارو، دهلی را ترک کرده بود. اما در ماه فوریه کارهای بسیار زیادی وجود داشت و حزب حاکم نمی‌توانست در جدول کارهای خود زمانی را به این ویروس اختصاص دهد. قرار بود در آخرین هفته‌ی ماه دونالد ترامپ به طور رسمی از هند دیدار کند. با وعده‌ی حضور یک میلیون مخاطب در استادیومی ورزشی در ایالت گجرات او را وسوسه کرده بودند. این کار به صرف پول و وقت زیادی نیاز داشت.

سپس نوبت به گردهم‌آبی انتخاباتی دهلی رسید که اگر حزب مردم هند دوباره بازی خود را به راه نمی‌انداخت، شکست‌شان حتمی بود. آنان کارزار خطرناک ملی‌گرایی هندوی خود را به راه انداختند، کارزاری که مملو از خشونت فیزیکی و تهدید به تیرباران «خائنان» بود.

با این حال، آنان شکست خوردند. سپس نوبت به تنبیه مسلمانان دهلی رسید، یعنی کسانی که مسئول این سرافکنندگی به حساب

این بیماری همه‌گیر دروازه‌ای به روی آینده است

می‌آمدند. گروه‌های خودسر مسلح هندو، با حمایت پلیس، در مناطق کارگرنشین شمال‌شرقی دهلی به مسلمانان حمله کردند و خانه‌ها، مغازه‌ها، مساجد و مدارس را به آتش کشیدند. مسلمانان که منتظر چنین حمله‌ای بودند دست به حمله‌ی متقابل زدند. بیش از پنجاه نفر، از مسلمانان و هندوان، کشته شدند.

هزاران نفر به اردوگاه‌های پناهندگان در قبرستان‌های محل منتقل شدند. در همان زمان که مقامات رسمی برای نخستین بار جلسه‌ای درباره‌ی کووید ۱۹ برگزار کردند و اغلب مردم هند از وجود چیزی به نام ضدعفونی‌کننده‌ی دست باخبر شدند، هنوز از شبکه‌های کثیف و بدبوی فاضلاب اجساد ییرون کشیده می‌شد.

ماه مارس نیز پرچنب و جوش بود. در دو هفته‌ی اول حکومت ایالتی متعلق به حزب کنگره را در ایالت مادیا پرادش، واقع در میانه‌ی هند، از کار برکنار کردند و به جای آن حزب «مردم هند» حکومت ایالتی را به دست گرفت. در ۱۱ مارس، سازمان بهداشت جهانی اعلام کرد که کووید ۱۹ به یک بیماری همه‌گیر جهانی مبدل شده است. دو روز بعد، در ۱۳ مارس، وزارت بهداشت اعلام کرد که کرونا «وضعیت اضطراری بهداشتی» محسوب نمی‌شود.

عاقبت در ۱۹ مارس، نخست‌وزیر هند ملت را مخاطب ساخت. او کار زیادی انجام نداده بود و صرفاً سناریوهای فرانسه و ایتالیا را تکرار کرد. برای مان از ضرورت «فاصله‌گذاری اجتماعی» صحبت کرد (فهم آن برای جامعه‌ای که غرق در نظام کاستی است، آسان بود) و در ۲۲ مارس یک روز را «منع رفت‌وآمد مردم» اعلام کرد. او درباره‌ی این که دولت قرار است در این شرایط بحرانی چه کاری انجام دهد چیزی نگفت اما از مردم خواست تا به بالکن‌ها بیایند و با به صدا درآوردن زنگ‌ها و به هم کوبیدن ظرف‌ها و قابلمه‌ها نسبت به کادر درمانی ادای احترام کنند.

او نگفت که تا آن لحظه، هند مشغول صادرات وسایل حفاظتی و تجهیزات تنفسی بوده است، به جای آن که آنها را برای کادر درمانی و بیمارستان‌های هند نگه دارد.

جای تعجب نبود که از درخواست نارندرا مودی با شور فراوان استقبال شد. مردم در حالی که قابلمه‌ها را به هم می‌کوبیدند به خیابان‌ها آمدند و در محلات دسته‌های رقص به راه افتاد. از فاصله‌گذاری اجتماعی خبری نبود. در روزهای آتی، مردم به داخل بشکه‌های مملو از پهن‌گو مقدس می‌پریدند و حامیان حزب «مردم هند» مهمانی‌های نوشیدن ادرار گاو به راه انداختند.

در ۲۴ مارس، ساعت ۸ شب، مودی در برنامه‌ای تلویزیون اعلام کرد که از نیمه‌شب در سراسر هند منع آمدوشد برقرار خواهد شد. مغازه‌ها تعطیل خواهند شد و حمل و نقل عمومی و خصوصی متوقف خواهد شد.

او گفت که این تصمیم را نه صرفاً در مقام نخست‌وزیر بلکه به عنوان بزرگ خانواده اتخاذ کرده است. چه کس دیگری می‌توانست، بدون مشورت با حکومت‌های ایالتی که باید با پیامدهای این تصمیم مواجه شوند، اعلام کند که ۱/۳۸ میلیارد نفر باید بدون هیچ گونه آمادگی و ظرف مدت چهار ساعت در قرنطینه قرار بگیرند؟ روش‌های او این احساس را به وجود می‌آورد که نخست‌وزیر تصور می‌کند شهروندان نیروهای متخصصی هستند که باید در کمین آنها نشست و غافلگیرشان کرد، اما هرگز نباید به آنها اعتماد کرد.

قرنطینه شده بودیم. بسیاری از متخصصان بهداشت و همه‌گیرشناسان از این اقدام او ستایش کردند. اما بی‌شک هیچ کدام از آنان نمی‌توانند از ناآمادگی و بی‌برنامگی اسفباری که باعث شد

این بیماری همه‌گیر دروازه‌ای به روی آینده است

بزرگ‌ترین و شدیدترین قرنطینه‌ی جهان دقیقاً نتیجه‌ی عکس بدهد، حمایت کنند.

مردی که عاشق نمایش‌های پرشکوه است، بزرگ‌ترین نمایش را خلق کرده بود.

همان طور که جهان وحشت‌زده ناظر بود، تمام آن چه اسباب شرمندگی هند بود عیان شد. نابرابری ظالمانه‌ی اقتصادی، اجتماعی، ساختاری آن و بی‌تفاوتی سنگدلانه‌اش نسبت به آلام.

این قرنطینه مانند آزمایشی شیمیایی بود که به کمک آن چیزهایی پنهانی ناگهان آشکار شدند. با بسته شدن مغازه‌ها، کارخانه‌ها و صنعت ساخت‌وساز، با پناه گرفتن ثروتمندان و طبقه‌ی متوسط در محله‌های محصور، شهروندان طبقه‌ی کارگر. کارگران مهاجر ساکن در شهرها. مانند توده‌ای به‌دردنخور از شهرها و کلان‌شهرها بیرون انداخته شدند. بسیاری را کارفرمایان و صاحبخانه‌ها بیرون انداختند و میلیون‌ها انسان مستمند، گرسنه و تشنه، پیر و جوان، مرد، زن و کودک، پیر، نابینا و ازکارافتاده، بدون این که جایی برای رفتن داشته باشند و بدون این که وسایل حمل و نقل عمومی در کار باشد، [راه‌پیمایی طولانی‌ای](#) را برای رسیدن به روستاهای خود آغاز کردند. آنان برای رسیدن به بدایون، آگره، اعظم‌گره، علیگر، لکنهو، گراخوپور. هزاران کیلومتر آن‌طرف‌تر. روزها در راه بودند. برخی در راه مردند.

آنان می‌دانستند که در عمل با رفتن به خانه به گرسنگی تدریجی مبتلا خواهند شد. شاید حتی می‌دانستند که احتمالاً ناقل ویروس‌اند و می‌توانند باعث آلودگی خانواده‌ها، والدین، و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های‌شان شوند اما سخت محتاج ذره‌ای صمیمیت، پناهگاه و کرامت و همچنین غذا و عشق بودند.

در حین پیمودن این راه پلیس، که مسئول اجرای بی‌کم‌وکاست قرنطینه بود، برخی را به شدت کتک زد و تحقیر کرد. مردان جوان را مجبور کردند در طول بزرگراه‌ها چمباتمه بنشینند و کلاخ‌پیر بروند. در بیرون شهر بریلی، گروهی را کنار هم جمع کردند و مواد شیمیایی به روی آنها پاشیدند.

چند روز بعد، از ترس این که مبدا جمعیت در حال فرار روستاها را آلوده کنند، حکومت مرزهای ایالات را حتی برای افراد پیاده بست. مردمی را که روزها در حال پیاده‌روی بودند متوقف کردند و مجبورشان کردند به همان اردوگاه‌هایی در شهرها بازگردند که به تازگی مجبور به ترک‌شان شده بودند.

این وقایع در میان افراد سالخورده یادآور خاطرات جابه‌جایی جمعیت در ۱۹۴۷ بود، زمانی که هند تقسیم شد و پاکستان به وجود آمد. با این تفاوت که علت این مهاجرت، تقسیم طبقاتی بود و نه مذهب. با این حال، این افراد فقیرترین مردم هند نبودند. آنان کسانی بودند که (دست‌کم تا به حال) کاری در شهر داشتند و خانه‌ای که به آن بازگردند. افراد بی‌کار، بی‌خانمان و ناامید همانجا که بودند، در شهرها و روستاها، ماندند. در طول این روزهای وحشتناک، آمیت شاه، وزیر امور داخله‌ی هند، از انظار عمومی غایب بود.

هنگامی که این پیاده‌روی در دهلی آغاز شد من با استفاده از جواز سفر مجله‌ای که مطالبم را به شکل مرتب در آن منتشر می‌کنم، به شهر غازی‌پور، واقع در مرز میان دهلی و اوتار پرداش رفتم. صحنه‌ای از «کتاب مقدس» پیش رویم قرار داشت. شاید هم نه، زیرا در «کتاب مقدس» از این تعداد عظیم خبری نیست. اعلام قرنطینه به منظور ایجاد فاصله به عکس آن منجر شده بود: به هم‌فشرده‌گی در

این بیماری همه‌گیر دروازه‌ای به روی آینده است

ابعادی غیرقابل‌تصور. این مسئله حتی در داخل شهرها و روستاهای هند هم وجود داشت. راه‌های اصلی شاید خالی بودند اما فقرا در محله‌های تنگ و در بیغوله‌ها و زاغه‌ها محبوس شده بودند. با هر کدام از این راه‌پیمایان که صحبت می‌کردم، نگران ویروس بود. اما حضور آن در زندگی آنان از بیکاری در آینده، گرسنگی و خشونت پلیس کم‌رنگ‌تر بود. از بین تمام کسانی که با آنها صحبت کردم، از جمله گروهی از مسلمانان خیاط که از حملات ضد‌مسلمانان چند هفته پیش جان سالم به در برده بودند، حرف‌های یکی از مردان مرا اندوهناک کرد. او نجاری به نام رامجیت بود که می‌خواست تا گوراخوپور، حوالی مرز نیال، پیاده برود. او گفت: «شاید زمانی که مودی تصمیم به این کار گرفت، کسی به او درباره‌ی ما چیزی نگفت. شاید او از وجود ما بی‌خبر است.»

این «ما» یعنی حدود ۴۶۰ میلیون نفر.

در هند (همانند ایالات متحده) دولت‌های ایالتی در این بحران همدلی و عواطف بیشتری نشان داده‌اند. اتحادیه‌های بازرگانی، شهروندان عادی و سایر گروه‌ها غذا و جیره‌های اضطراری توزیع می‌کنند. حکومت مرکزی به درخواست آنان برای تأمین پول، هنوز پاسخی نداده است. معلوم شده است که پول‌های صندوق امدادسانی ملی نخست‌وزیر در دسترس نیست. در عوض، پول افراد خیر به صندوق جدید، و تا اندازه‌ای مرموز، نخست‌وزیر به نام «یاری و امدادسانی به شهروندان» سرازیر شده است. غذاهای بسته‌بندی شده با تصویر مودی بر روی آنها در حال توزیع است.

علاوه بر این، نخست‌وزیر ویدئوهای یوگای خود را منتشر کرده است که در آنها تصویر انیمیشنی مودی، با بدنی رؤیایی، تمرین‌های یوگا را به نمایش می‌گذارد تا به مردم برای مقابله با اضطراب قرنطینه کمک کند.

این خودشیفتگی بسیار نگران کننده است. شاید یکی از تمرین‌ها می‌توانست تمرین درخواست باشد که در آن مودی از نخست‌وزیر فرانسه می‌خواست تا به ما اجازه دهد قرار داد خرید هواپیماهای جنگنده‌ی داسو رافال را نقض کنیم و آن ۷/۸ میلیارد یورو را برای اقدامات اضطراری به کار بگیریم و از جان چند میلیون انسان گرسنه محافظت کنیم. قطعاً فرانسوی‌ها ما را درک می‌کردند.

با ورود به دومین هفته‌ی قرنطینه، زنجیره‌ی تأمین مایحتاج از کار افتاده و دارو و تجهیزات ضروری کمیاب شده است. هزاران راننده‌ی کامیون هنوز در بزرگراه‌ها گرفتارند در حالی که آب و غذای چندانی برای‌شان باقی نمانده است. محصولات آماده‌ی برداشت به آهستگی در حال فاسدشدن‌اند.

بحران اقتصادی فرا رسیده است و بحران سیاسی تداوم دارد. رسانه‌های جریان اصلی داستان کووید را به کارزار زهرآگین ضداسلام خود اضافه کرده‌اند. معلوم شده است که سازمانی به نام «جماعت تبلیغ»، که پیش از اعلام قرنطینه در دهلی گردهمایی داشتند، «آبرناقل» بوده است. لحن کلی گزارش‌ها چنین است که گویی مسلمانان این ویروس را ابداع کرده و عامدانه به عنوان شکلی از جهاد آن را منتشر کرده‌اند.

بحران کووید ممکن است هنوز در راه باشد، شاید هم نه، ما نمی‌دانیم. در صورت وقوع چنین بحرانی می‌توان مطمئن بود که تمام تعصبات مذهبی، کاستی و طبقاتی غالب دست‌نخورده باقی خواهد ماند.

امروز (۲ آوریل) در هند حدود ۲۰۰۰ مورد تأییدشده‌ی مبتلا به کووید ۱۹ و ۵۸ جان‌باخته وجود دارد. بی‌شک به این ارقام که مبتنی بر آزمایش‌های بسیار اندکی است نمی‌توان اطمینان کرد. نظرات متخصصان بسیار متفاوت است. برخی پیش‌بینی می‌کنند که میلیون‌ها

این بیماری همه‌گیر دروازه‌ای به روی آینده است

نفر مبتلا خواهند شد. برخی فکر می‌کنند که تلفات بسیار کمتر خواهد بود. ممکن است حتی زمانی که دچار بحران شده‌ایم، برداشت درستی از وضعیت واقعی نداشته باشیم. فعلاً می‌دانیم که هنوز سیل مراجعات به بیمارستان‌ها شروع نشده است.

بیمارستان‌ها و کلینیک‌های دولتی هند. که نمی‌توانند از عهده‌ی حدود ۱ میلیون کودکی که هر سال از اسهال، سوء‌تغذیه و سایر مسائل بهداشتی می‌میرند، صدها هزار بیمار مسلول (یک‌چهارم موارد ابتلا به سل در جهان) و جمعیت زیاد مبتلا به کم‌خونی و سوء‌تغذیه که هر بیماری کوچکی می‌تواند برای آنان مرگبار باشد، برآیند. از عهده‌ی بحرانی مشابه با آنچه اروپا و آمریکا اینک با آن مواجه است، برنخواهند آمد. تمام امور بهداشتی و درمانی تقریباً متوقف شده است زیرا بیمارستان‌ها در خدمت مبتلایان به این ویروس قرار گرفته‌اند. مرکز ترومای «مؤسسه‌ی علوم پزشکی هند» در دهلی تعطیل شده است و صدها بیمار مبتلا به سرطان، معروف به پناهندگان سرطانی، که در خیابان‌های بیرون آن بیمارستان عظیم زندگی می‌کنند مانند چهارپایان تارانده شدند. مردم در خانه بیمار شده و خواهند مرد. احتمالاً هیچ‌گاه داستان آنها را نخواهیم دانست. حتی ممکن است در آمار هم به حساب نیایند. تنها می‌توانیم امیدوار باشیم که مطالعاتی که می‌گویند این ویروس هوای سرد را دوست دارد، درست باشد (هر چند سایر مطالعات این امر را مورد تردید قرار داده‌اند). هیچ‌گاه تا این اندازه مردم به شکلی غیرمعقول در آرزوی فرارسیدن تابستان گرم و آزارنده‌ی هند نبوده‌اند.

این چیست که به آن دچار شده‌ایم؟ بله، ویروس است. ویروس، فی‌نفسه و به تنهایی بار اخلاقی ندارد. اما بی‌شک ما به چیزی بیش از ویروس دچار شده‌ایم. برخی باور دارند که خداوند می‌خواهد از این راه

ما را به سر عقل بياورد. برخي ديگر معتقدند، اين نقشه‌ي چين براي تسلط يافتن بر جهان است.

هر چه که باشد، ويروس کرونا باعث شده است قدرتمندان به زانو در بيايند و چنان وقفه‌اي در جهان ايجاد کرده است که از عهده‌ي هيچ چيز ديگري بر نمي‌آمد. هنوز هم ذهن‌مان بين گذشته و حال در نوسان است و آرزوي بازگشت به «وضعيت عادي» را دارد، مي‌کوشد آينده را به گذشته گره بزند و مي‌خواهد اين گسست را ناديدده بگيرد. اما اين گسست وجود دارد و در بحبوحه‌ي اين نااميدي فرصتي براي‌مان فراهم آورده است تا دربارهي اين ماشين مصيبت‌آفريني که ساخته‌ايم، بازانديشي کنيم. هيچ چيز بدتر از بازگشت به وضعيت عادي نيست.

در طول تاريخ، بيماري‌هاي همه‌گير جهاني انسان‌ها را وادار به گسيختن از گذشته و تخيل دوباره‌ي آينده کرده‌اند. بيماري همه‌گير کنوني نيز امر متفاوتي نيست، درگاه و دروازه‌اي بين يك جهان و جهان ديگر است.

انتخاب ما مي‌تواند اين باشد که در حالي که نعش تعصبات و نفرت‌ها، آزمندي، بانک داده‌ها و ايده‌هاي بي‌جان، رودخانه‌هاي آلوده و آسمان دودگرفته را به دنبال خودمان مي‌کشيم از آن عبور کنيم. يا مي‌توانيم سبکبار از آن بگذريم، با باروبنه‌اي اندک، در حالي که آماده‌ايم تا دوباره‌ي جهاني ديگر خيال‌پردازي کنيم و به خاطرش بجنگيم.

وضعیت اضطراری ویروسی و جهان فردا

بیونگ-چول هان^۱

برگردان: هامون نیشابوری

ویروس کرونا در حال محک زدن نظام ماست. به نظر می‌رسد که آسیا بهتر از اروپا این همه‌گیری جهانی را مهار کرده است. در هنگ‌کنگ، تایوان، و سنگاپور تعداد مبتلایان بسیار اندک است. در تایوان ۱۰۸ مورد و در هنگ‌کنگ ۱۹۳ مورد ثبت شده است. در مقابل، در آلمان در بازه‌ی زمانی کوتاه‌تری ۱۵۳۲۰ مورد و در اسپانیا ۱۹۹۸۰ مورد به طور رسمی ثبت شده است (آمارها متعلق به ۲۰ مارس است). کره‌ی جنوبی، مانند ژاپن، حتی بدترین مرحله را نیز پشت سر گذاشته است. حتی چین، کشور منشأ این همه‌گیری جهانی، به خوبی آن را تحت کنترل درآورده است. اما نه در تایوان و نه در کره منعی برای خروج از خانه

۱. بیونگ-چول هان فیلسوف و نظریه‌پرداز فرهنگی آلمانی-کره‌ای است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Byung-Chul Han, '[La emergencia viral y el mundo de manana. Byung-Chul Han, el filosofo surcoreano que piensa desde Berlin](#)', *El Pais*, 22 March 2020.

وضع نشده است و مغازه‌ها و رستوران‌ها تعطيل نشده‌اند. در همين حال، آسیايي‌ها شروع به ترك اروپا کرده‌اند. چيني‌ها و کره‌اي‌ها می‌خواهند به کشورهای خود بازگردند زیرا احساس می‌کنند در آنجا بیشتر در امان‌اند. بهای پروازها چند برابر شده است. بلیت پرواز به کره و چین به سختی پیدا می‌شود.

اروپا ناموفق است. تعداد افراد مبتلا به شکلی تصاعدي رو به افزایش است. به نظر می‌رسد که اروپا نمی‌تواند اين همه‌گیری جهانی را مهار کند. در ایتالیا، روزانه صدها نفر می‌میرند. دستگاه‌های تنفس مصنوعی را از بیماران سالخورده جدا می‌کنند تا جوانان را نجات دهند. اما اقدامات بی‌فایده نیز صورت می‌گیرد. بستن مرزها آشکارا نشانگر استیصال حاکمیت است. احساس می‌کنید به عصر حاکمیت و شهرياران بازگشته‌ایم. حاکم کسی است که دربارهی وضعیت اضطراری تصمیم می‌گیرد. اين حاکم است که مرزها را می‌بندد. اما اين عمل نمایش توخالی حاکمیت است که هیچ فایده‌ای ندارد. همکاری فشرده در داخل اتحادیه‌ی اروپا بسیار بیشتر از بستن مرزها می‌توانست مفید باشد. در همين احوال، اروپا ورود خارجی‌ها را نیز ممنوع اعلام کرده است: اقدامی مضحک زیرا اروپا دقیقاً جایی است که هیچ‌کس نمی‌خواهد به آن بیاید. بهتر و عاقلانه‌تر اين بود که مانع از خروج اروپاييان شوند تا از جهان در برابر اروپا محافظت کنند. هر چه باشد اروپا اکنون کانون اين بیماری همه‌گیر جهانی است.

مزیت آسیا

در مقایسه با اروپا، نظام آسیايي چه مزایايی دارد که مبارزه‌اش با اين همه‌گیری مؤثرتر است؟ دولت‌های آسیايي مانند ژاپن، کره، چین، هنگ‌کنگ، تایوان یا سنگاپور ذهنیتی استبدادزده دارند که ناشی از

وضعیت اضطراری ویروسی و جهان فردا

سنت فرهنگی آنان (آیین کنفوسیوس) است. مردم، در مقایسه با اروپاییان، آکراه کمتر و فرمان برداری بیشتری دارند. آنان به دولت نیز اعتماد بیشتری دارند. نه تنها در چین، بلکه در کره و ژاپن هم زندگی روزانه انتظام بیشتری نسبت به اروپا دارد. از همه مهم تر این که آسیایی ها در مواجهه با این ویروس سخت متعهد به استفاده از نظارت دیجیتالی اند. به باور آنان کلان داده ها (big data) قابلیت عظیمی برای مقابله با این همه گیری دارند. می توان گفت در آسیا تنها ویروس شناسان و همه گیر شناسان نیستند که با این همه گیری مبارزه می کنند بلکه بیش از همه دانشمندان علوم رایانه ای و تحلیل گران کلان داده ها در این مبارزه فعالیت دارند. این تغییر پارادایمی است که اروپا هنوز به آن دست نیافته است. مدافعان نظارت دیجیتالی ادعا می کنند که کلان داده ها جان انسان ها را نجات می دهند.

در عمل، آگاهی انتقادی نسبت به نظارت دیجیتالی در آسیا وجود ندارد. حتی در حکومت های لیبرالی مانند ژاپن و کره حرفی از حفاظت از داده ها در میان نیست. هیچ کس از جنون مقامات رسمی برای جمع آوری داده ها، خشمگین نیست. در همین احوال، چین نظام اعتبار اجتماعی ای معرفی کرده است که ارزیابی یا ارزش گذاری جامع و فراگیر شهروندان را ممکن می کند- چنین نظامی برای اروپاییان قابل تصور نیست. رفتار اجتماعی هر یک از شهروندان مرتباً ارزش گذاری می شود. در چین هیچ لحظه ای از حیات روزمره نیست که در معرض مشاهده نباشد. هر کلیک، خرید، ارتباط و فعالیت در شبکه های اجتماعی زیر نظر قرار دارد. از کسانی که خط قرمزها را رد کنند، کسانی که با منتقدان رژیم آمدوشد داشته باشند و کسانی که در شبکه های اجتماعی نظر انتقادی مطرح کنند امتیاز کسر می شود. در این حالت، زندگی می تواند خطرناک شود. در مقابل، کسانی که آنلاین غذای سالم می خردند و

روزنامه‌های مربوط به حکومت را می‌خوانند، امتیاز دریافت می‌کنند. کسانی که امتیاز کافی کسب کنند ویزای ارزان یا اعتبار دریافت می‌کنند. در مقابل، کسانی که امتیازشان از عدد معینی پایین‌تر باشد ممکن است کار خود را از دست بدهند. این نظارت اجتماعی در چین ممکن است زیرا ارائه‌دهندگان اینترنت و اپراتورهای تلفن همراه بدون هیچ محدودیتی داده‌ها را در اختیار مقامات دولتی قرار می‌دهند. در عمل، حفاظت از داده‌ها وجود ندارد. در فرهنگ واژگان چینی‌ها اصطلاح «حوزه‌ی خصوصی» وجود ندارد.

در چین ۲۰۰ میلیون دوربین نظارت وجود دارد که بسیاری از آنها به فناوری بسیار کارآمد تشخیص چهره مجهزند. آنها حتی خال روی صورت را هم نشان می‌دهند. نمی‌توان از این دوربین‌های نظارتی گریخت. این دوربین‌ها در صورت مجهز شدن به هوش مصنوعی می‌توانند تمام شهروندان را در اماکن عمومی، مغازه‌ها، خیابان‌ها، ایستگاه‌ها و فرودگاه‌ها بررسی و ارزیابی کنند.

اکنون مشخص شده است که این زیرساخت نظارت دیجیتال در مهار همه‌گیری بسیاری کارآمد است. هنگامی که کسی در پکن ایستگاهی را ترک می‌کند، دوربینی به صورت خودکار دمای بدن او را اندازه‌گیری می‌کند. اگر دمای بدنش نگران‌کننده باشد، تمام کسانی که در آن واگن نشسته بودند بر روی گوشی‌های تلفن همراه خود پیامی دریافت می‌کنند. جای تعجب نیست که این نظام می‌داند هر کس در کدام قسمت مترو نشسته بوده است. در شبکه‌های اجتماعی گفته می‌شود که حتی از پهپادها برای کنترل قرنطینه استفاده می‌شود. اگر فردی مخفیانه از قرنطینه خارج شود، پهپادی به سمت او پرواز می‌کند و به او دستور می‌دهد که به خانه‌اش بازگردد. کسی چه می‌داند، شاید حتی برگه‌ی جریمه‌ای هم چاپ کند و در همان حال پرواز آن را ببیند.

وضعیتی که برای اروپاییان می‌تواند **ویران‌شهر** باشد اما ظاهراً در چین با هیچ مقاومتی مواجه نیست.

در چین یا در سایر کشورهای آسیایی مانند کره‌ی جنوبی، هنگ‌کنگ، سنگاپور، تایوان یا ژاپن نسبت به نظارت دیجیتال یا کلان داده‌ها آگاهی انتقادی وجود ندارد. دیجیتال شدن آنان را کاملاً به هیجان می‌آورد. این امر ماهیتی فرهنگی هم دارد. جمع‌گرایی در آسیا غلبه دارد. از فردگرایی شدید خبری نیست. فردگرایی مانند خودخواهی نیست، که البته خودخواهی نیز در آسیا بسیار شایع است.

به نظر می‌رسد که در مبارزه با این ویروس، کلان داده‌ها بیش از **بستن مرزها**، عملی بیهوده که اینک در اروپا انجام می‌شود، کارآیی دارد. با این حال، به خاطر حفاظت از اطلاعات، مبارزه‌ی دیجیتال با ویروس در اروپا ممکن نیست. در چین، ارائه‌دهندگان اینترنت و اپراتورهای تلفن همراه اطلاعات حساس مشتریان خود را در اختیار نهادهای امنیتی و وزارت بهداشت قرار می‌دهند. در نتیجه دولت اطلاع دارد که من کجا هستم، با چه کسی هستم، چه کار می‌کنم، دنبال چه می‌گردم، درباره‌ی چه فکر می‌کنم، چه می‌خورم، چه می‌خرم و کجا می‌روم. احتمال دارد که در آینده دولت بتواند دمای بدن، وزن، قند خون و اموری از این دست را کنترل کند. زیست‌سیاست دیجیتال که به همراه روان‌سیاست دیجیتال فعالانه مردم را تحت نظر دارد.

در ووهان، هزاران گروه بررسی دیجیتال تشکیل شد تا صرفاً بر مبنای داده‌های فنی به دنبال افراد بالقوه مبتلا بگردند. صرفاً بر مبنای تحلیل کلان داده‌ها، درمی‌یافتند چه کسی مبتلاست، چه کسی باید تحت مراقبت قرار گیرد یا در نهایت قرنطینه شود. در رابطه با این همه‌گیری جهانی، آینده در گرو دیجیتال شدن است. شاید در پرتو این همه‌گیری باید حاکمیت را از نو تعریف کرد. هنگامی که اروپا وضعیت اضطراری

اعلام می‌کند یا مرزها را می‌بندد هنوز به الگوی قدیمی حاکمیت تکیه دارد.

نه تنها در چین بلکه در سایر کشورهای آسیایی نیز برای مهار این همه‌گیری جهانی به شکل گسترده‌ای از نظارت دیجیتال استفاده می‌شود. در تایوان، دولت به تمام شهروندان پیامک می‌فرستد تا از محل افرادی که با مبتلایان در ارتباط بوده‌اند آگاه شوند یا به آنان درباره‌ی مکان‌ها و بناهایی که افراد در آنها مبتلا شده‌اند، اطلاع دهد. در همان مراحل اولیه، تایوان از نوعی ارتباط داده‌ای استفاده می‌کرد تا بر مبنای مسیرهای حرکت افراد، محل مبتلایان احتمالی را مشخص کند. در کره‌ی جنوبی هر کس به ساختمانی نزدیک شود که در آن فرد مبتلایی وجود داشته است، از طریق «برنامه‌ی کاربردی کرونا» پیام هشدار دریافت می‌کند. تمام نقاطی که در آنها افراد مبتلا وجود داشته‌اند در این برنامه‌ی کاربردی مشخص شده‌اند. به حفاظت از داده‌ها و حوزه‌ی خصوصی توجه چندانی نمی‌شود. در کره، در طبقات هر ساختمان، در هر اداره یا در هر مغازه دوربین‌های نظارتی نصب شده‌اند. با کمک داده‌های تلفن‌های همراه و فیلم‌های این دوربین‌ها، می‌توان تمام حرکت‌های افراد مبتلا را ثبت کرد. مسیرهای مبتلایان به صورت عمومی منتشر می‌شود. احتمال دارد که روابط مخفیانه فاش شوند.

تفاوت عمده بین آسیا و اروپا استفاده از ماسک است. در کره، تقریباً همه با ماسک‌های مخصوصی آمدوشد دارند که می‌تواند هوا را فیلتر کند. این‌ها ماسک‌های معمول جراحی نیستند بلکه ماسک‌های محافظتی ویژه‌ای‌اند که فیلتر دارند و پزشکانی از آنها استفاده می‌کنند که با افراد مبتلا سروکار دارند. در چند هفته‌ی گذشته، اولویت اصلی فراهم ساختن ماسک برای مردم بوده است. صف‌های طولانی در برابر داروخانه‌ها شکل گرفته بود. ارزیابی سیاستمداران بر اساس سرعت

وضعیت اضطراری ویروسی و جهان فردا

عمل آنان در فراهم ساختن ماسک برای مردم صورت می‌گرفت. باعجله دستگاه‌های جدیدی برای تولید این ماسک‌ها ساخته شد. تا کنون به نظر می‌رسد که فراهم ساختن ماسک بدون مشکل پیش رفته است. حتی برنامه‌ی کاربردی‌ای برای تلفن‌های همراه وجود دارد که به شما محل نزدیک‌ترین داروخانه‌ای را که می‌توانید از آنجا ماسک بخرید، اطلاع می‌دهد. فکر می‌کنم که این ماسک‌های محافظتی، که در آسیا در اختیار کل جمعیت قرار گرفته، در مهار این همه‌گیری مؤثر بوده است. مردم کره حتی در محل کار هم ماسک‌های ضد ویروس بر صورت دارند. حتی سیاستمداران نیز تنها با ماسک در انظار عمومی ظاهر می‌شوند. رئیس‌جمهور کره نیز خود پیشگام این راه است و در نشست‌های خبری ماسک بر صورت دارد. در مقابل، در اروپا اغلب گفته می‌شود که ماسک فایده‌ی چندانی ندارد، که حرف بی‌معنایی است. پس چرا دکترها از ماسک استفاده می‌کنند؟ اما باید ماسک را مرتباً عوض کرد زیرا در صورت مرطوب شدن، قابلیت فیلتر بودن خود را از دست می‌دهند. در کره «ماسک کرونا» پی از جنس نانوفیلتر طراحی شده است که حتی می‌توان آن را شست. گفته می‌شود که این ماسک‌ها می‌توانند تا یک ماه از فرد در برابر ویروس محافظت کنند. در واقع، تا زمانی که واکسن یا دارویی برای کرونا وجود ندارد، راه‌حل خیلی خوبی است. در مقابل، در اروپا حتی پزشکان برای دریافت ماسک باید به روسیه سفر کنند. ماکرون دستور داده است تا ماسک‌ها را برای توزیع بین اعضای کادر بهداشت، مصادره کنند. اما چیزی که نصیب آنان شد ماسک‌های ساده‌ی بدون فیلتر بود که معنای ضمنی آن این بود که آنها برای محافظت در برابر ویروس کرونا کافی‌اند، در حالی که اینگونه نیست. اروپا ناموفق است. فایده‌ی بستن مرزها، مغازه‌ها و رستوران‌ها چیست وقتی در ساعت شلوغی با ازدحام مردم در مترو و اتوبوس مواجه‌ایم؟

در این مکان‌ها چگونه می‌توان فاصله‌ی ضروری را حفظ کرد؟ حتی در سوپرمارکت‌ها هم نمی‌توان این کار را کرد. در چنین شرایطی، ماسک‌های محافظتی می‌توانند جان انسان‌ها را نجات دهند. جامعه‌ای دو طبقه در حال ظهور است. هر کس خودروی شخصی دارد کمتر در معرض خطر است. اگر افراد مبتلا حتی از ماسک‌های عادی هم استفاده کنند، بسیار مؤثر خواهد بود.

در کشورهای اروپایی تقریباً کسی ماسک بر صورت ندارد. برخی ماسک دارند اما آنها آسیایی‌اند. هموطنان من که در اروپا سکونت دارند شکایت می‌کنند که زمانی که ماسک دارند با تعجب به آنها نگاه می‌شود. هر چه باشد تفاوت فرهنگی وجود دارد. فردگرایی اروپایی با خود عادت نپوشاندن صورت را به همراه دارد. تنها کسانی که صورت خود را می‌پوشانند، مجرمان‌اند. اما اکنون با دیدن تصاویر کره به قدری به دیدن افراد ماسک‌دار عادت کرده‌ام که دیدن صورت‌های بدون ماسک شهروندان اروپایی به نظرم ناپسند می‌رسد. من هم دوست دارم ماسک بپوشم اما از آن نوع ماسک‌ها در اینجا خبری نیست.

در گذشته، تولید ماسک، مانند محصولات بسیار دیگر، به چین برون‌سپاری شده بود. به همین دلیل در اروپا ماسک پیدا نمی‌شود. دولت‌های آسیایی می‌کوشند برای تمام شهروندان ماسک مهیا کنند. در چین، زمانی که ماسک کمیاب شد کارخانه‌هایی را برای تولید ماسک تجهیز کردند. در اروپا حتی کادر درمانی هم به ماسک دسترسی ندارند. تا زمانی که مردم در اتوبوس و مترو به شکل درهم‌فشرده و بدون داشتن ماسک به سر کار می‌روند، ممنوعیت خروج از خانه چندان فایده‌ای نخواهد داشت. چگونه می‌توان در ساعت‌های شلوغی در اتوبوس و مترو فاصله‌ی ضروری را حفظ کرد؟ درسی که از این همه‌گیری جهانی

وضعیت اضطراری ویروسی و جهان فردا

باید آموخت این است که تولید برخی محصولات را باید قطعاً به داخل اروپا بازگرداند.

به رغم همه‌ی خطرات، که نباید آنها را دست کم گرفت، وحشت ناشی از شیوع ویروس کرونا نامتناسب است. حتی «آنفلوآنزای اسپانیایی» که مرگبارتر از این ویروس بود چنین تأثیر مخربی بر اقتصاد نداشت. دلیل واقعی وضعیت کنونی چیست؟ چرا جهان با چنین وحشتی در برابر این ویروس واکنش نشان می‌دهد؟ ماکرون حتی از جنگ و دشمن نادیدنی صحبت می‌کند که باید آن را شکست داد. آیا با بازگشت دشمن مواجه‌ایم؟ «آنفلوآنزای اسپانیایی» در میانه‌ی جنگ جهانی اول شیوع پیدا کرد. در آن زمان همه در محاصره‌ی دشمنان بودند. هیچ‌کس همه‌گیری را به جنگ یا دشمن تشبیه نمی‌کرد. اما اکنون در جهانی کاملاً متفاوت زندگی می‌کنیم.

در حقیقت مدت‌هاست که بدون دشمن زندگی می‌کنیم. جنگ سرد مدت‌ها پیش تمام شده است. حتی در این اواخر به نظر می‌رسید که تروریسم اسلامی هم به نواحی دوردستی منتقل شده است. دقیقاً ده سال قبل در مقاله‌ای با عنوان «جامعه‌ی فرسودگی» استدلال کردم که ما در دورانی زندگی می‌کنیم که پارادایم ایمنی‌شناختی، که مبتنی بر نگرش منفی نسبت به دشمن است، دیگر اعتبار خود را از دست داده است. در دوران جنگ سرد، سازمان‌دهی جوامع بر مبنای ایمنی‌شناسی و مشخصه‌ی آن زیستن در محاصره‌ی مرزها و حصارها بود و مانع از گردش سریع کالاها و سرمایه می‌شد. جهانی شدن تمام این آستانه‌های ایمنی را از مین برداشت تا سرمایه آزادی کامل بیابد. حتی گسترش روابط آزاد و سهل‌گیری، که امروزه در تمام حوزه‌های اساسی شایع است، موجب از بین رفتن نگرش منفی نسبت به امر ناشناخته یا دشمن می‌شود. اکنون خطری که در کمین ماست ناشی از جنبه‌ی منفی دشمن

نیست بلکه پیامد افراط در جنبه‌ی مثبت است که به شکل تولید افراطی و ارتباطات افراطی بروز می‌یابد. در جامعه‌ی سهل‌گیر نامحدود ما جایی برای نگرش منفی نسبت به دشمن وجود ندارد. سرکوب جای خود را به افسردگی، و استثمار به دست دیگران جای خود را به خوداستثماری و خودپهینه‌سازی می‌دهد.

آستانه‌های ایمنی‌شناختی و بستن مرزها

در میانه‌ی این جامعه‌ای که به دست سرمایه‌داری جهانی از نظر ایمنی بسیار تضعیف شده است، ناگهان ویروسی شیوع پیدا می‌کند. وحشت ما را فرا می‌گیرد و بار دیگر آستانه‌های ایمنی‌شناختی را برقرار می‌کنیم و مرزها را می‌بندیم. دیگر نه با خودمان بلکه با دشمنی می‌جنگیم که از خارج آمده است. ترس و واهمه‌ی افراطی در مواجهه با این ویروس واکنش ایمنی اجتماعی، و حتی جهانی، به این دشمن جدید است. این واکنش ایمنی بسیار شدید است زیرا برای مدتی طولانی در جامعه‌ای بدون دشمن، جامعه‌ای مثبت‌نگر، زیسته‌ایم و اکنون این ویروس تهدیدی دائمی به شمار می‌رود.

اما این وحشت شدید، دلیل دیگری نیز دارد. این دلیل نیز به دیجیتالی شدن مربوط است. دیجیتالی شدن، واقعیت را حذف می‌کند. واقعیت را به کمک مقاومتی که نشان می‌دهد می‌توان تجربه کرد، تجربه‌ای که می‌تواند دردناک باشد. دیجیتالی شدن، جنبه‌ی منفی مقاومت را از بین می‌برد. در دوران اخبار جعلی و جعل عمیق در عصر پساحقیقت، بی‌علاقگی به واقعیت به وجود می‌آید. اینک ویروسی حقیقی، و نه ویروس رایانه‌ای، ضربه‌ای سختی وارد می‌کند. واقعیت و مقاومت به شکل ویروس دوباره ظاهر می‌شود. وحشت شدید و اغراق‌آمیز در واکنش به این ویروس ریشه در ضربه‌ای دارد که واقعیت وارد می‌آورد.

واکنش وحشت‌زده‌ی بازار سرمایه به این همه‌گیری جهانی نشانگر آن وحشتی است که در ذات بازار است. دگرگونی شدید در اقتصاد جهانی آن را به شدت شکننده می‌کند. به رغم افزایش مداوم منحنی شاخص بازار سهام، سیاست پولی مخاطره‌آمیز بانک‌های صادرکننده‌ی کارت‌های اعتباری در سال‌های اخیر وحشتی فروخته ایجاد کرده که منتظر طغیان است. احتمالاً این ویروس چیزی جز آخرین قطره‌ای که کاسه‌ی صبر را لبریز می‌کند، نیست. وحشتی که بازارهای مالی را فرا گرفته است بیش از آن که ترس از ویروس باشد ترس از خود بازار است. ممکن بود بدون این ویروس نیز فروپاشی رخ دهد. شاید این ویروس صرفاً مقدمه‌ی فروپاشی بسیار بزرگ‌تری است.

ژئوپلیسی ادعا می‌کند که این ویروس ضربه‌ای مرگبار به سرمایه‌داری وارد کرده است. حتی باور دارد که این ویروس می‌تواند باعث سقوط رژیم چین شود. ژئوپلیسی اشتباه می‌کند. هیچ کدام از این اتفاق‌ها روی نخواهد داد. اکنون چین خواهد توانست دولت پلیسی دیجیتال خود را به عنوان نمونه‌ای موفق در مواجهه با همه‌گیری جهانی به دیگران عرضه کند. چین حتی با غروری بیشتر برتری نظام خود را به رخ خواهد کشید. پس از این همه‌گیری، سرمایه‌داری نیز با شدت بیشتر تداوم خواهد یافت. گردشگران دوباره کره‌ی زمین را لگدمال خواهند کرد. ویروس نمی‌تواند جای خرد را بگیرد. حتی ممکن است دولت پلیسی دیجیتال به سبک چین وارد غرب نیز بشود. همان طور که نائومی کلاین پیشتر گفته است، جار و جنجال فرصتی مقتضی برای ایجاد یک نظام حکومتی جدید است. استقرار نئولیبرالیسم هم اغلب در پی بحران‌هایی تکان‌دهنده صورت گرفت. این اتفاق است که در کره یا یونان روی داد. امیدوارم پس از ضربه‌ی ناشی از این ویروس، یک حکومت پلیسی دیجیتال مانند رژیم چین در اروپا مسلط نشود. اگر چنین اتفاقی روی

دهد، چیزی که جورجو آگامبن سخت نگران آن است، وضعیت اضطراری به وضعیت عادی مبدل خواهد شد. در این حالت، این ویروس توانسته است امری را محقق سازد که حتی از عهده‌ی تروریسم اسلامی هم برنیامده بود.

این ویروس سرمایه‌داری را مغلوب نخواهد کرد. انقلاب ویروسی روی نخواهد داد. هیچ ویروسی نمی‌تواند انقلاب به راه بیندازد. ویروس ما را منزوی و منفرد می‌کند و هیچ احساس جمعی قدرتمندی بر نمی‌انگیزد. هر کس به طریقی فقط به فکر بقای خودش است. همبستگی‌ای که مبتنی بر حفظ فاصله‌ی متقابل باشد آن همبستگی‌ای نیست که ما را قادر می‌سازد رؤیای جامعه‌ای متفاوت، صلح‌آمیزتر و عادلانه‌تر را در سر بپرورانیم. نمی‌توان انقلاب را به ویروس سپرد. بیاید امیدوار باشیم که پس از این ویروس، انقلابی انسانی روی دهد. این ما، مردم خردمندیم که باید سرمایه‌داری ویرانگر و همچنین تحرک نامحدود و مخرب خود را محدود کنیم و به شکلی بنیادین در آن بازاندیشی کنیم تا بتوانیم خودمان، این اقلیم و این کره‌ی زیبا را نجات دهیم.

تاریخ به رهبران امروز چه می‌تواند بیاموزد؟

لیلی راثمن^۱

برگردان: سپیده جدیری

وقتی که دوریس کرنز گودین، تاریخ‌نگار، کتاب «رهبری در زمانه‌های پرآشوب» را نوشت، نمی‌دانست که در آینده‌ای نزدیک چه آشوبی به پا خواهد شد. این کتاب که سال ۲۰۱۸ منتشر شد، آموزه‌های چهار رئیس جمهور آمریکا را می‌آزماید؛ آموزه‌هایی از آبراهام لینکلن، تئودور روزولت، فرانکلین دلانو روزولت و لیندون بی. جانسون، و این که آنها چه رویکردی در مواجهه با سخت‌ترین لحظات دوران مسئولیت خود داشتند.

در حالی که ایالات متحده و جهان با اثرات کووید-۱۹ دست به گریبان است، گودوین در گفت‌وگویی با «تایم» از رجوع به تاریخ برای تسلی

۱. لیلی راثمن از دبیران ارشد «تایم» است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Lily Rothman, '[What Can History Teach Today's Leaders? Doris Kearns Goodwin Shares Presidential Lessons for the Coronavirus Pandemic](#)', *Time*, 23 March 2020.

یافتن سخن می‌گوید، این که چگونه این کشور خود را در مواجهه با بحران‌های گذشته نیرومند ساخت و چرا فرانکلین دلانو روزولت باید در این برهه‌ی جدید الگو قرار بگیرد.

این مقطع زمانی که با تهدید ویروس کرونا مواجه هستیم، به نوعی می‌تواند بی‌سابقه به شمار رود. به عنوان کسی که درباره‌ی رویکرد و روال آمریکا در قبال بحران‌ها پژوهش کرده‌اید، آیا شما هم چنین تصویری دارید؟

به نظرم چیزی که باعث می‌شود مسئله سخت هضم شود این است که اکثریت آدم‌های متأثر از این رخداد هرگز شاهد شرایطی نبوده‌اند که امور روزمره‌ی زندگی‌مان را به شدت مختل کند. شاید الان زمانی است که تاریخ می‌تواند دورنما و تسلاپی فراهم بیاورد. دو مقطع در قرن بیستم بود که از آن جستیم. مارس ۱۹۳۳ وقتی که «رکود بزرگ» به شدیدترین سطح خود رسید، قبل از این که دولت بتواند به کمک مردم بشتابد، نهادهای حیاتی اقتصاد در حال تعطیل و زمین‌گیر شدن بودند. سقوط مرگبار شروع شده بود. فرانکلین روزولت با چنین شرایطی مواجه بود. او در مراسم تحلیف خود به مردم خاطرنشان ساخت که «شرایط بسیار هولناکی است و شما رهبری را به من تفویض کرده‌اید و اگر نتوانم تأییدکننده را بگیرم، درخواست قدرت و اختیارات اجرایی می‌کنم، مانند آن که در جنگ به‌سرمی‌بریم». این گونه مردم درمی‌یابند که نوعی مدیریت مرکزی وجود دارد. اولین کاری که کرد این بود که کنگره را فراخواند تا لایحه‌ی بانکی اضطراری را تصویب کنند. او سپس به این نتیجه رسید که باید به این حرکت شتاب ببخشد و کارهای زیاد دیگری وجود دارد که برای این بحران می‌توان انجام داد، و همین امر نیز به

تاریخ به رهبران امروز چه می‌تواند بیاموزد؟

یکصد روز برنامه‌ی «نیو دیل»^۱ منجر شد. سرانجام این که کارهایی که دولت انجام داد سبب شد که مردم سر پا بمانند و در نهایت دوره‌ی رکود با بسیج عمومی [برای جنگ جهانی دوم] به پایان رسید. اما امری که دومین رخداد بزرگ زمان را رقم زد و امروز به آن نگاه می‌کنیم، چه بود؟ وقتی هیتلر به اروپای غربی هجوم برد، شوک کاملی به جهان وارد شد. اگر او می‌توانست به تاخت و تاز خود ادامه بدهد، تمدن غربی به این شکل که می‌شناسیم دیگر از بین رفته بود. کاری که روزولت توانست انجام دهد این بود که بفهمد آینده از چه قرار خواهد بود، حتی هجده ماه زودتر از واقعه‌ی پرل هاربر.

بله، داشتم به حکایاتی که درباره‌ی فرانکلین روزولت و هواپیماهای جنگی وجود دارد و در کتاب شما نیز آمده است، فکر می‌کردم، این که او چگونه با تهیه‌ی برنامه‌ای که به ایالات متحده اجازه می‌داد ده برابر بیشتر از ظرفیت هواپیماسازی خود در ۱۹۴۰، هواپیما تولید کند برای جنگ جهانی دوم آماده شد و وقتی که به نظر می‌آمد خواسته‌اش غیرممکن است، توانست به تولیدکننده‌های آمریکایی انگیزه ببخشد.

پنجاه هزار فروند هواپیما تنها در یک مرحله به این معنا بود که ما از یک ناوگان جنگی برخورداریم که هیچ کس به گرد پای آن نمی‌رسد. و او توانست چنین کند. همه‌ی شرکت‌های دیگر، از همه نوع، تغییر شکل دادند. مثلاً آنها به شدت به چتر نجات نیاز داشتند. بنابراین، تولیدکننده‌های نوار ابریشمی، چتر نجات ساختند. شرکت‌های تولید

۱. برنامه‌ی اصلاحات عظیم اقتصادی فرانکلین روزولت که پس از پیروزی او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۳۲ برای عبور از بحران رکود به اجرا درآمد.

اسباب بازی قطب‌نما ساختند. شرکت‌های تولید ماشین تحریر تفنگ ساختند. کارخانه‌های تولید پیانو موتور هواپیما تولید کردند.

این نوع بسیج عمومی امروز در ذهن بسیاری از مردم است و این که آیا رئیس جمهور ترامپ از «قانون تولید دفاعی» استفاده خواهد کرد تا از شرکت‌های خصوصی بخواهد که تجهیزات پزشکی تولید کنند. آیا هیچ نمونه و آموزه‌ی خاصی از بسیج در جنگ جهانی دوم به یاد دارید که امروز برای تجهیز و تقویت ما به کار بیاید؟

مسئله‌ی اصلی این است که دولت می‌بایست زیربنایی برای این تغییرات و تبدیلات فراهم می‌آورد. شاید آنها بتوانند از قِبَل این تغییرات سود هم ببرند و اگر نه الان، بلکه در آینده متوجه اثراتش بشوند، یعنی وقتی که دولت و شرکت‌ها در مسیر مثبتی کنار هم قرار گرفته‌اند، همان طور که در طول جنگ جهانی دوم چنین کردند. این اتفاق است که الان باید بیفتد. روزولت رابطه‌ی بدی با مجموعه‌ی شرکت‌های اقتصادی داشت و با این حال قوانین ضدتراست را آسان گرفت، هزینه استهلاک را افزایش داد و هر کاری کرد تا این بسیج را به وجود بیاورد. به نظرم الان چیزی بیش از حرف لازم است، باید احساس کنیم که چنین اقداماتی در حال انجام شدن است. اگر این اقدامات آغاز شود، آن وقت است که بله، ما توان آمریکا را درمی‌یابیم، شرکت‌های مان نیز به همچنین، و قدرت تکنولوژیک ما افزایش می‌یابد، اما آنها اول باید دست به اقدام بزنند.

به عنوان کسی که درباره‌ی رهبری رؤسای جمهور در دوران بحران پژوهش کرده‌اید، گمان می‌کنید عملکرد رهبران مان در مقابله با این بحران چگونه است؟

تاریخ به رهبران امروز چه می‌تواند بیاموزد؟

صرف نظر از مسائلی که نمی‌دانیم، مثلاً این که اگر آنها زودتر واکنش نشان می‌دادند چه اتفاقی می‌افتاد، تفاوت بزرگ شرایط جنگ جهانی دوم با الان این است که وقتی روزولت با ملت سخن گفت، صدای او واقعاً صدای واحدی بود، صدایی که مردم به او اعتماد داشتند. او مجموعه‌ای از گفت‌وگوهای رادیویی^۱ را برای روزهای متمادی آماده کرده بود و همه چیز را توضیح می‌داد، به نوعی مثل یک معلم. امروز نه تنها این سخنرانی‌های روزانه را نداریم - در حالی که مردم حرف‌های متفاوتی می‌زنند و حتی حرف‌های روز قبل رئیس جمهور را تصحیح می‌کنند - بلکه با مردمی مواجه هستیم که اطلاعات خودشان را از شبکه‌های اجتماعی می‌گیرند؛ شبکه‌های اجتماعی از نظر اطلاعات منبعی آشفته و نابسامان است، حال آن که وقتی روزولت سخن می‌گفت، از هر ده رادیو هشت تای آنها روشن بود. سال بلو (نویسنده‌ی آمریکایی) می‌گوید که می‌توانستی یک شب گرم شیکاگو به خیابان بروی و نگاهی به پنجره‌ها بیندازی و ببینی همه به رادیوشان زل زده‌اند و صدای روزولت از آن پخش می‌شود. او توانسته بود این احساس را در مردم به وجود بیاورد که انگار به طور مستقیم با خود آنها حرف می‌زند. ما الان صدای واحدی در دولت نداریم که بتواند از واقعیات شناخت داشته باشد.

آیا آموزه‌هایی از تجربه‌ی فرانکلین روزولت وجود دارد که به نظرتان هم‌هی مردم، نه رؤسای جمهور، باید در ذهن داشته باشند؟

به نظرم مردم باید درک کنند که نقش آنها و تحمل و فداکاری‌شان چه اهمیتی دارد. آن اوایل در جنگ جهانی دوم وقتی گفته شد که شما فقط می‌توانید به میزان بسیار محدودی بنزین بخرید، پذیرشش برای مردم در

۱. Fireside Chats این برنامه‌ی رادیویی از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۴ از رادیو پخش می‌شد.

جامعه‌ای که اتوموبیل نشانه‌ی استقلال محسوب می‌شد، واقعاً سخت بود. اما وقتی آنها احساس کردند که کمک آنها تأثیرات مثبتی دارد، بیشتر پای پیاده این طرف و آن طرف رفتند. در حال حاضر ما صرفاً امیدواریم که حفظ فاصله‌ی اجتماعی باعث تغییراتی بشود که چنین خواهد شد.

به این خو گرفته‌ایم که از ما بخواهند تا برای کاری به هم بپیوندیم. حالا در این شرایط که از ما می‌خواهند از هم فاصله بگیریم، احساس عجیبی به آدم دست می‌دهد. به گمان شما آیا این آموزه همچنان صادق است که ما همه با هم هستیم، به‌رغم آن فاصله‌ی شش پایی از یکدیگر؟

اگر این توانایی را داشته باشیم که در خانه‌هایمان کاری انجام بدهیم، مثلاً اگر بتوانیم با استفاده از پستان‌بند یا لوازمی که در خانه داریم ماسک بسازیم و به این و آن بدهیم، دست‌کم فکر خواهیم کرد که در انزوای خانوادگی‌مان داریم کاری انجام می‌دهیم. اما درست می‌گویید، چیزی مثل یک تجمع بزرگ برای جمع‌آوری کمک‌های مالی در جنگ وجود ندارد.

سال ۲۰۱۸ وقتی که کتاب «رهبری در زمانه‌های پرآشوب» تازه منتشر شده بود و با هم صحبت می‌کردیم، گفتید که دوست دارید فکر کنید این کتاب نوعی آسودگی خاطر جمعی به مردم می‌دهد؛ این که اگر تصور می‌کنید ما در بدترین دوران به‌سر می‌بریم، پس بدانید این بدترین دوران نیست. آیا هنوز هم بر این باورید؟

تاریخ به رهبران امروز چه می‌تواند بیاموزد؟

بله، بر این باورم. اگر به دوران جنگ داخلی بازگردید، می‌بینید که آنها پس از نبرد فورت سامتر فکر می‌کردند که جنگ ظرف ۹۰ روز تمام می‌شود. و احتمالاً نمی‌توانستند تصور کنند که چه چیزهایی را باید تاب بیاورند. آن رخدادها بدترین بود. اما بحران‌ها حتی اگر امیدوارانه پایانی بر آنها متصور باشیم، باز از پی یکدیگر فرامی‌رسند. در این شرایط دولت باید دست به اقداماتی به مراتب بزرگ‌تر از فرستادن چند تا چک حقوق بزند. ما می‌دانیم که خیلی از مردم هر چه درمی‌آورند تا دستمزد بعدی خرج می‌شود. آنها احتمالاً با توجه به این امر به نوعی اصلاحات واقعی اجتماعی و اقتصادی نیاز داشته باشند، همان طور که برنامه‌ی «نیو دیل» در واکنش به بحران رکود چنین کرد.

و فرانکلین دلانو روزولت کسی است که در این شرایط باید به او نگاه کرد و درس گرفت؟

بله، دقیقاً همین طور است. او وقتی وارد عرصه شد که مردم فکر می‌کردند تمام کشور فروپاشیده است. آن احساس شبیه همین احساسی است که ما اکنون داریم. اما در این میان اقداماتی انجام شد که به ما اجازه داد تا از آن عبور کنیم. کلید ماجرا همین است. بحران‌ها وجود داشته‌اند. فقط چون ما در طول زندگی خودمان با آن مواجه نشده‌ایم، به جز کسانی که به یاد می‌آورند چه شباهت‌هایی با دوران جنگ جهانی هست، به نظرمان بی‌سابقه می‌نماید. تاریخ نشان می‌دهد که ما پیش از این دوره‌های واقعاً سختی داشته‌ایم. و از این رو دست‌کم می‌دانیم که سرانجام آنها چه شد.

ویروس کرونا چطور دنیا را تغییر خواهد داد؟

پیتر سی بیکر^۱

برگردان: عرفان ثابتی

همه چیز جدید، عجیب و حیرت آور به نظر می رسد. در عین حال، انگار دوباره داریم خوابی تکراری می بینیم. از جهتی، همین طور است. قبلاً چنین چیزی را در مجموعه های تلویزیونی و فیلم های پر فروش دیده ایم. کم و بیش با این وضعیت آشنا هستیم، و همین امر به نوعی آن را عجیب و غریب تر می کند.

هر روز اخبار تحولاتی را می شنویم که وقوع شان تا همین اواخر، یعنی فوریه، بعید به نظر می رسید. ظاهراً وقوع چنین اتفاقاتی به سال ها وقت احتیاج داشت و محال بود که طی چند روز رخ دهد. اخبار را دنبال می کنیم نه به این دلیل که تعقیب اخبار را برای شهروندان مهم می دانیم بلکه چون

۱. پیتر سی بیکر نویسنده ی آزاد مقیم شیکاگو است و مقالات بلندی برای «گاردین» می نویسد. آنچه می خوانید برگردان این نوشته ی او با عنوان اصلی زیر است:

Peter C Baker, '[We can't go back to normal: how will coronavirus change the world?](#)', *The Guardian*, 31 March 2020.

سرعت تحولات بسیار زیاد است. این تحولات چنان سریع رخ می‌دهند که به سختی می‌توان به یاد آورد که چقدر اساسی‌اند.

چند هفته‌ی قبل را در نظر مجسم کنید و تصور کنید که کسی به شما بگوید تا یک ماه دیگر مدرسه‌ها تعطیل خواهد شد، تقریباً همه‌ی تجمعات عمومی لغو خواهد شد، صدها میلیون نفر از مردم دنیا بیکار خواهند شد، دولت‌ها بزرگ‌ترین بسته‌های محرک اقتصادی در تاریخ را ارائه خواهند کرد، در برخی جاها صاحب‌خانه‌ها اجاره نخواهند گرفت، بانک‌ها دریافت وام مسکن را متوقف خواهند کرد، بی‌خانمان‌ها اجازه خواهند گرفت که رایگان در هتل‌ها اقامت کنند، دولت‌ها تأمین درآمد پایه‌ی همگانی را خواهند آزمود، و شمار فراوانی از مردم. به درجات مختلفی از اجبار یا اختیار. با یکدیگر همکاری خواهند کرد تا در صورت امکان فاصله‌ی دست‌کم دو متری میان خود را حفظ کنند. آیا این حرف‌ها را باور می‌کردید؟ این فقط ابعاد و سرعت تحولات نیست که سرگیجه‌آور است. این واقعیت هم سرسام‌آور است که به شنیدن این حرف عادت کرده‌ایم که دموکراسی‌ها نمی‌توانند به هیچ وجه یا به این سرعت دست به کارهای بزرگ بزنند. اما حالا بطلان این حرف ثابت شده است. نگاهی اجمالی به تاریخ نشان می‌دهد که بحران‌ها و فاجعه‌ها زمینه را برای تغییر، و اغلب بهبود اوضاع، مهیا می‌کنند. همه‌گیری جهانی آنفلوانزا در سال ۱۹۱۸ به ایجاد نظام‌های سلامت ملی در بسیاری از کشورهای اروپایی کمک کرد. بحران‌های دوگانه‌ی «رکود بزرگ» و «جنگ جهانی دوم» زمینه را برای تأسیس دولت رفاهی مدرن مهیا کرد.

اما بحران‌ها در عین حال می‌توانند وضعیت جوامع را بدتر از قبل کنند. پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، نظارت دولتی بر شهروندان به شدت افزایش یافت، و جورج دابلیو. بوش جنگ‌هایی را شروع کرد که به اشغال نامحدود دو کشور انجامید. (اکنون که این مقاله را می‌نویسم،

مشکلات ناشی از شیوع ویروس کرونا سبب شده است که تلاش ارتش آمریکا برای کاستن از نیروهای خود در افغانستان گُند شود. دیگر بحران اخیر، سقوط مالی سال ۲۰۰۸، به گونه‌ای رفع شد که بانک‌ها و مؤسسات مالی، به ضرر مردم، فعالیت‌های رایج خود پیش از سال ۲۰۰۸ را از سر گرفتند و دولت‌های سراسر دنیا از صرف هزینه برای خدمات عمومی کاستند. چون بحران‌ها به تاریخ شکل می‌دهند صدها تن از اندیشمندان زندگی خود را وقف مطالعه‌ی آنها کرده‌اند. این کار، که می‌توان آن را حوزه‌ی «مطالعات بحران» نامید، نشان می‌دهد که بحران چطور واقعیت جامعه را برملا می‌کند. بر اثر بحران می‌فهمیم که چه کسی دارا تر است و چه کسی ندارد. درمی‌یابیم که قدرت دست کیست. می‌فهمیم که مردم چه چیزی را ارزشمند می‌شمارند و از چه می‌ترسند.

در چنین شرایطی، اغلب به لطف تصاویر یا روایت‌های کوچک فراموش‌نشده‌ی، می‌فهمیم که کجای کار جامعه ایراد دارد. در هفته‌های اخیر، چنین نمونه‌هایی را به وفور در اخبار دیده‌ایم. شرکت‌های هواپیمایی تنها به منظور حفظ جایگاه خود در مسیرهای اصلی هوایی به پروازهای کم‌سرنشین یا تقریباً بی‌سرنشین ادامه داده‌اند. بنا به بعضی از گزارش‌ها پلیس فرانسه افراد بی‌خانمان را به جرم نقض ممنوعیت تردد جریمه کرده است. به زندانیان ایالت نیویورک ساعتی کمتر از یک دلار می‌دهند تا بطری‌های مایع دست‌شویی‌ای را پر کنند که خودشان حق ندارند از آن استفاده کنند (چون حاوی الکل است). به زندانیان این زندان صابون رایگان نمی‌دهند و باید آن را از فروشگاه زندان بخرند.

اما فاجعه‌ها و وضعیت‌های اضطراری فقط به فهم اوضاع کنونی دنیا کمک نمی‌کنند. آنها وضعیت عادی را بر هم می‌زنند. به لطف روزنه‌ای که در ساختار امر عادی باز می‌شود، می‌توان احتمالات دیگر جهان‌ها را هم دید. بعضی از فاجعه‌پژوهان بدین‌تر و برخی دیگر خوش‌بین‌ترند و بحران‌ها

را صرفاً نه بر اساس زیان بلکه در عین حال بر اساس سود حاصل از آن‌ها تعریف می‌کنند. بی‌تردید، هر فاجعه‌ای متفاوت است و هرگز کاملاً زیان‌بار یا سودمند نیست: سود و زیان همیشه با یکدیگر هم‌زیستی دارند. تنها از طریق بازنگری و بازاندیشی است که می‌توان به اوضاع دنیای جدیدی که به آن وارد شده‌ایم پی‌برد.

بر اساس دیدگاه بدبینانه، بحران اوضاع بد را بدتر می‌کند. فاجعه‌پژوهان . و به‌ویژه محققان بیماری‌های عالم‌گیر. به خوبی می‌دانند که این رویدادها به بیگانه‌ستیزی و سپر بلا کردن بیگانگان دامن می‌زنند. در هنگام شیوع طاعون در اروپا در قرن چهاردهم، شهرها و روستاها دروازه‌های خود را به روی غیرخودی‌ها بستند . و به حمله به اعضای «نامطلوب» جامعه، عمدتاً یهودیان، و تبعید و قتل آنها پرداختند. در سال ۱۸۵۸، گروهی از اوباش در نیویورک سیتی به بیمارستان قرنطینه‌ی مهاجران در استتن آیلند هجوم بردند، همه را بیرون ریختند و سپس بیمارستان را به آتش کشیدند زیرا می‌ترسیدند که این بیماران مردم محل را در معرض ابتلا به تب زرد قرار دهند. اکنون در یکی از صفحات ویکی‌پدیا می‌توان داده‌های مربوط به «بیگانه‌ستیزی و نژادپرستی ناشی از عالم‌گیری و پروس کرونای ۲۰۲۰-۲۰۱۹» در بیش از ۳۵ کشور را مطالعه کرد: این مثال‌ها طیف گسترده‌ای از گوشه‌وکنایه تا حمله‌ی فیزیکی را دربرمی‌گیرند.

مایک دیویس، مورخ نامدار آمریکایی که زندگی‌اش را وقف مطالعه‌ی فجایع ناشی از جهانی‌شدن کرده، می‌گوید: «در دنیایی کاملاً معقول، می‌شد تصور کرد که شیوع نوعی بیماری عالم‌گیر به افزایش بین‌المللی گرایی بینجامد.» به نظر او، که در سال ۲۰۰۵ کتابی درباره‌ی خطر آنفلوآنزای مرغی نوشت، بیماری‌های عالم‌گیر نمونه‌ی تمام‌عیار بحران‌هایی هستند که نظام سرمایه‌داری جهانی (و جابه‌جایی دائمی مردم و کالاها) در برابرش فوق‌العاده آسیب‌پذیر است اما ذهنیت سرمایه‌دارانه (که نمی‌تواند به چیزی غیر از

ویروس کرونا چطور دنیا را تغییر خواهد داد؟

سود و منفعت بیندیشد) از حل این بحران عاجز است. او می‌افزاید: «در دنیای معقول، ما تولید مایحتاجی مثل کیت‌های آزمایش، ماسک‌ها و دستگاه‌های تنفس مصنوعی نه فقط برای مصرف خود بلکه برای کشورهای فقیرتر را هم بالا می‌بردیم. زیرا همگی درگیر مبارزه‌ی واحدی هستیم. اما دنیای ما ضرورتاً معقول نیست. بنابراین، اهریمن‌نمایی و انزوای رواج دارد. حاصل این امر افزایش مرگ‌ومیر و درد و رنج در سراسر جهان است.»

در آمریکا، ترامپ سعی کرده است که ویروس کرونای جدید را به عنوان ویروسی ذاتاً «چینی» در اذهان جا بیندازد، و از این بیماری عالم‌گیر برای سفت‌وسخت‌تر کردن مرزها و کاستن از شمار پناهجویان استفاده کرده است. سیاستمداران، اندیشکده‌ها و رسانه‌های جمهوری خواه ادعا کرده یا به طور ضمنی گفته‌اند که کووید ۱۹ نوعی سلاح‌زیستی است که چینی‌ها ساخته‌اند. بعضی از مسئولان چینی هم این نظریه‌ی توطئه‌ی رواج داده‌اند که بر اساس آن سربازان آمریکایی عامل شیوع ویروس کرونا در چین بوده‌اند. در اروپا ویکتور اوربان، نخست وزیر مجارستان، اخیراً اعلام کرد: «ما داریم در دو جبهه می‌جنگیم: جبهه‌ی مهاجرت و جبهه‌ی ویروس کرونا. ارتباطی منطقی بین این دو وجود دارد زیرا هر دو بر اثر جابه‌جایی مردم گسترش می‌یابند.»

وقتی دارید می‌جنگید، دل‌تان می‌خواهد که دشمن را بیش از پیش بشناسید. اما در هنگام بحران به راحتی امکان دارد که به ابزارهای نظارت و جاسوسی متوسل شویم بی‌آنکه به زیان‌های بلندمدت ناشی از آن بیندیشیم. شوشانا زوباف، پژوهشگر و نویسنده‌ی کتاب «عصر سرمایه‌داری نظارتی»، به من یادآوری کرد که، پیش از ۱۱ سپتامبر، دولت آمریکا سرگرم تدوین مقررات سفت‌وسختی بود که واقعاً به کاربران اینترنت اجازه می‌داد تا درباره‌ی طرز استفاده و عدم استفاده از اطلاعات شخصی خود تصمیم

بگیرند. زوباف می گوید: «تنها طی چند روز، دلمشغولی نسبت به "نحوه‌ی کنترل شرکت‌های ناقض هنجارها و حقوق حریم خصوصی" جایش را به این دغدغه داد که "چطور این شرکت‌ها را حمایت و محافظت کنیم تا بتوانند برای ما داده جمع کنند؟»

برای دولت‌هایی که می‌خواهند بیش از پیش بر شهروندان خود نظارت کنند، و برای شرکت‌هایی که می‌خواهند با این کار پولدار شوند، هیچ بحرانی به اندازه‌ی نوعی بیماری عالم‌گیر مناسب نیست. اکنون در چین پهپادها به دنبال افراد بدون ماسک می‌گردند؛ وقتی چنین افرادی را می‌یابند، صدای سرزنش‌آمیز پلیس از بلندگوهای پهپادها پخش می‌شود. آلمان، اتریش، ایتالیا و بلژیک همگی سرگرم استفاده از داده‌های . فعالاً پی‌نام‌ونشان . شرکت‌های بزرگ مخابراتی هستند تا جابه‌جایی مردم را ردیابی کنند. در اسرائیل، اکنون سازمان امنیت ملی مجاز است که به داده‌های تلفن افراد مبتلا به ویروس دسترسی داشته باشد. دولت کره‌ی جنوبی با ارسال پیامک به مردم، اشخاص بالقوه مبتلا را معرفی می‌کند و اطلاعات مربوط به محل استقرار آنها را با دیگران در میان می‌گذارد.

هر نظارتی ذاتاً مضر نیست، و ابزارهای فنی جدید می‌توانند در مبارزه با این ویروس نقش داشته باشند اما زوباف نگران است که این اقدامات اضطراری دائمی شوند و آنقدر در تاروپود زندگی روزمره تنیده شوند که هدف اولیه‌ی آنها را از یاد ببریم. ممنوعیت تردد سبب شده که بسیاری از ما در خانه به رایانه‌ها و تلفن‌های همراه خود بچسبیم و بیش از پیش به شرکت‌های بزرگ فناوری وابسته شویم. بسیاری از همین شرکت‌ها به دولت‌ها می‌قبولانند که بخش مهمی از راه حل هستند. خوب است پرسیم که این شرکت‌ها از این کار چه سودی می‌برند. واسوکی شاستری، عضو اندیشکده‌ی چتیم هاوس که تعامل دموکراسی و فناوری را مطالعه می‌کند، می‌گوید: «وقتی مردم با چیزی مثل بیماری عالم‌گیر دست در گریبان‌اند

ویروس کرونا چطور دنیا را تغییر خواهد داد؟

معمولاً حقوق مربوط به حریم خصوصی را از یاد می‌برند. وقتی نظامی گسترش یابد، تحدید آن می‌تواند بسیار دشوار باشد. و ممکن است از آن به شیوه‌های دیگری استفاده شود.»

تنها به فاصله‌ی چند هفته، نخست وزیران مجارستان و اسرائیل اجازه یافته‌اند که رأساً و بدون مداخله‌ی محاکم قضائی یا پارلمان حکومت کنند. در همین حال، تصویب لایحه‌ی اخیر ویروس کرونا در بریتانیا به پلیس و مأموران مهاجرتی اجازه داد که در دو سال آینده افراد مشکوک به ابتلا به این ویروس را به منظور انجام آزمایش، دستگیر و بازداشت کنند. از زمان شیوع این ویروس، وزارت دادگستری آمریکا از کنگره خواسته است که با تصویب قانون جدیدی به قضات اجازه دهد که در شرایط اضطراری، اقامه‌ی دعوا را به حالت تعلیق درآورند؛ در نتیجه، این احتمال وجود دارد که افراد زندانی شوند بی‌آنکه هرگز بتوانند به طور رسمی اعتراض کنند. کوین بلو، عضو نیتپول، یک گروه بریتانیایی مدافع حق اعتراض، می‌گوید: «ماهایی که رفتار پلیس را دنبال می‌کنیم، می‌دانیم که این امر چه پیامدی خواهد داشت. این قوا را تفویض می‌کنند، کاری که در ابتدا به اندازه‌ی کافی معقول به نظر می‌رسد. و بعد به سرعت آنها را برای اهداف دیگری به کار می‌برند که هیچ ربطی به دموکراسی و امنیت عمومی ندارد.»

در سال ۲۰۰۸ گروهی از مورخان و متخصصان اخلاق پزشکی که، در پی افزایش موارد شیوع آنفلوآنزای عالم‌گیر، توسط «اتحادیه‌ی آمریکایی آزادی‌های مدنی» دور هم جمع شده بودند با انتشار گزارشی درباره‌ی جنبه‌های حقوقی واکنش به بیماری‌های عالم‌گیر ابراز تأسف کردند که پس از ۱۱ سپتامبر معمولاً نگرش دولت‌ها به مشکلات سلامت عمومی، بیشتر برای برخورد با تبهکاران مناسب بوده است. به نظر آنها، این ذهنیت سوءظن‌آلود بیش از همه بر اقلیت‌های نژادی و فقرا تأثیر گذاشته است. چنین روش‌هایی می‌تواند مبارزه با بیماری را دشوارتر کند زیرا بی‌اعتمادی

میان دولت‌ها و شهروندان را افزایش می‌دهد. به قول نویسندگان این گزارش، «به جای بیماری، مردم به دشمن تبدیل می‌شوند.»

مکتب فکری دیگری وجود دارد که با نگاهی خوش‌بینانه‌تر به بحران می‌نگرد. به نظر این اندیشمندان، مثال سقوط مالی سال ۲۰۰۸ مایه‌ی نگرانی است. اما به عقیده‌ی آنها هر چند بحران سال ۲۰۰۸ به شکست انجامید. زیرا اکثر مردم به شدت متضرر شدند و تنها معدودی از آنها سود بردند. کووید ۱۹ ممکن است فرصتی برای پیشرفت سیاسی فراهم کند.

ربکا سولنیت، نویسنده‌ی آمریکایی و یکی از فصیح‌ترین پژوهشگران کنونی بحران‌ها و پیامدهای‌شان، می‌گوید: «به نظرم، با زمان سقوط مالی سال ۲۰۰۸ بسیار فرق داریم. اکنون تعداد بیشتری از مردم نظراتی را که قبلاً چپ‌گرایانه به نظر می‌رسید، معقول می‌دانند. اکنون بر خلاف گذشته امکان تغییر وجود دارد. این نوعی فرصت است.»

ساده‌ترین شکل این استدلال چنین است: کووید ۱۹ نشان داده که نظام سیاسی موجود از کار افتاده است. مدت‌ها پیش از آن که کسی چیزی درباره‌ی ویروس کرونای جدید شنیده باشد، مردم از بیماری‌هایی می‌مردند که درمان و پیشگیری از آنها را بلدیم. مردم در جوامع ثروتمند زندگی مخاطره‌آمیزی داشتند. متخصصان درباره‌ی خطر فجایع قریب‌الوقوع، از جمله بیماری‌های عالم‌گیر، به ما هشدار می‌دادند اما دست روی دست گذاشتیم و کاری نکردیم. در همین حال، اقدامات حاد دولت‌ها در هفته‌های اخیر نشان می‌دهد که حکومت چقدر قدرت دارد. و وقتی بفهمد که اگر جسورانه رفتار نکند مشروعیتش را از دست خواهد داد (با چه سرعتی!) می‌تواند کارهای زیادی انجام دهد. همان طور که پانکاج میشرای اخیراً نوشت: «باید فاجعه‌ای رخ می‌داد تا دولت به مسئولیت اصلی‌اش برای محافظت از شهروندان عمل کند.»

سال‌ها خط‌مشی رایج در سیاست . درباره‌ی همه‌چیز از مراقبت‌های بهداشتی و درمانی گرفته تا هزینه‌های اساسی زندگی از قبیل مسکن . این بوده که مداخله‌ی گسترده‌ی دولتی راه‌حلی عملی نیست. در عوض، به ما گفته‌اند که بهترین راه‌حل‌ها راه‌حل‌های «بازار» محورند که نقش‌های بزرگ را به شرکت‌ها واگذار می‌کنند، شرکت‌هایی که نه بر اساس مفاهیم منسوخ‌ی همچون «خیر همگانی» بلکه بر اساس منفعت‌طلبی عمل می‌کنند. اما پس از شیوع این ویروس، دولت‌ها تنها طی چند روز تریلیاردها دلار خرج کردند. حتی تا جایی پیش رفتند که مستقیماً به شهروندان چک فرستادند. و ناگهان این مسئله که چه چیزی عملی است تغییر کرد.

از این منظر، وظیفه‌ی امروز ما این نیست که با ویروس مبارزه کنیم تا اوضاع به روال عادی سابق بازگردد زیرا روال عادی فاجعه بود. در عوض، هدف باید این باشد که با ویروس مبارزه کنیم تا روال عادی را به چیزی انسانی‌تر و امن‌تر تبدیل کنیم.

سولنیت در کتاب «بهشتی بناشده در جهنم» (۲۰۰۹) با استناد به مطالعات موردی فجایی نظیر زمین لرزه‌ی سال ۱۹۸۵ در مکزیکو سیتی، حملات تروریستی سال ۲۰۰۱ و توفان کاترینا استدلال کرد که وضعیت‌های اضطراری فقط به وخیم‌تر شدن اوضاع یا افزایش هول و هراس، سوءظن و خودمحوری مردم نمی‌انجامند. در عوض، او توجه خوانندگان را به این امر جلب کرد که فاجعه‌ها ابتکار، همبستگی و اراده‌ی آدمی را تقویت می‌کنند و بر هدف‌مندی او، حتی در بحبوحه‌ی درد و رنج، می‌افزایند. کتاب او نوعی فراخوان به تجلیل فاجعه نبود بلکه توجه خوانندگان را به امکانات ناشی از فاجعه و نحوه‌ی ترک راه و رسم‌های قدیمی جلب می‌کرد. به نظر سولنیت، واکنش‌های «رسمی» به فاجعه اوضاع را خراب می‌کند زیرا به جای این که مردم را جزء ارزشمندی از راه‌حل بشمارد، آنها را جزئی از مشکلی تلقی می‌کند که باید مهار شود.

گاهی این سوءمدیریت نتیجه‌ی بی‌کفایتی محض است. در دیگر مواقع شرارت‌بارتر است. نائومی کلاین، نویسنده‌ی کانادایی، در کتاب «دکترین شوک» (۲۰۰۷) روایت غم‌انگیزی از سیاست بحران‌محور ارائه می‌دهد. به نظر او، همیشه فاجعه‌ی اول. زلزله، توفان، درگیری نظامی، رکود اقتصادی. و دومی. کارهای بد قدرتمندان در پی بروز فاجعه‌ی اول. وجود دارد. نمونه‌هایی از فاجعه‌ی دوم عبارت‌اند از تحمیل اصلاحات شدید اقتصادی یا قاپیدن فرصت‌های پس‌بحران برای پر کردن جیب خود، وقتی که بقیه‌ی ما گریج‌تر از آن‌ایم که متوجه شویم. (در واقع، به نظر کلاین، این آدم‌ها گاهی زمینه را برای بروز فاجعه‌ی اول فراهم می‌کنند تا این روند شروع شود.)

بر خلاف کتاب سولنیت، «دکترین شوک» از استقامت مردم عادی در هنگام بروز فاجعه چیزی نمی‌گوید. (در واقع، سولنیت از این بی‌اعتنایی کلاین به صراحت انتقاد می‌کند.) اما این دو کتاب مثل قطعات پازل با یکدیگر جورند. هر دو بحران را نه امری ناگزیر یا «طبیعی» بلکه ناشی از انتخاب‌های مردم می‌شمارند. و انتشار به‌موقع هر دو سبب شد که در مکالمات سیاسی پس از سقوط مالی سهیم باشند.

در سال ۲۰۰۸، چند روز پس از انتخاب باراک اوباما، رام امانوئل، رئیس کارکنان کاخ سفید، گفت: «هیچ‌وقت نباید یک بحران جدی را به هدر داد.» چپ‌گرایان کنونی، که عمدتاً از اوباما سرخورده‌اند، با این حرف موافق‌اند. آنها احساس می‌کنند که پس از بحران‌های اخیر عرصه را به رقیب واگذار کرده‌اند و حالا زمان جبران فرارسیده است. اگر در زمان شیوع یک بیماری عالم‌گیر تنها طی چند هفته می‌توان این همه کار انجام داد، پس در طول یک سال چقدر تغییر می‌توان ایجاد کرد؟

به نظر مدافعان این استدلال، تضاد چشمگیری میان بحران سال ۲۰۰۸ و بحران فعلی وجود دارد. در مقایسه با بحران غامض مالی، با معاوضه‌های

نکول اعتباری و تعهدات بدهی وثیقه‌دارش، فهم بحران ویروس کرونا نسبتاً آسان است. این بار با یک دوجین بحران سر و کار داریم که به هم گره خورده‌اند، و همگی دارند بی‌درنگ رخ می‌دهند، به طوری که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. سیاستمداران دارند به این ویروس مبتلا می‌شوند. آدم‌های مشهور پولدار دارند مبتلا می‌شوند. دوستان و خویشاوندان مان دارند مبتلا می‌شوند. شاید کاملاً در وضعیت مشابهی نباشیم. مثل همیشه، فقرا بیشتر آسیب می‌بینند. اما وضعیت مان بیش از زمان بحران سال ۲۰۰۸ به هم شباهت دارد. خوش‌بین‌ها امیدوارند که این امر جهان‌بینی ما را تغییر دهد. شاید بتوانیم مشکلات مان را مشترک بدانیم و و جامعه را چیزی فراتر از مجموعه‌ی افرادی بشماریم که بر سر ثروت و منزلت با یکدیگر رقابت می‌کنند. شاید بتوانیم بفهمیم که منطق بازار نباید بر همه‌ی حوزه‌های حیات انسانی حاکم باشد. کلاین می‌گوید: «تعداد بیشتری از مردم می‌توانند این مسائل را به هم ربط دهند. این امر باید ناشی از تجربه‌ی افراد باشد؛ آدم‌هایی که در بازه‌ی سنی مشخصی هستند، از نظام سرمایه‌داری تجربه‌ای جز بحران ندارند. آنها خواهان تغییر وضعیت‌اند.»

صدای گوش‌خراشی که در پس‌زمینه‌ی این گفت‌وگو شنیده می‌شود صدای بحران اقلیمی است. کلاین و اندیشمندان هم‌فکرش می‌خواهند از تکرار بحران سال ۲۰۰۸ جلوگیری کنند اما تغییرات اقلیمی فاجعه‌ی بسیار بزرگ‌تری است. آنها می‌دانند که این فاجعه رخ داده و می‌خواهند با آن مبارزه کنند. در واقع، کلاین از زمان انتشار کتاب «دکترین شوک» بیش از هر چیز دیگری بر تغییرات اقلیمی تمرکز کرده است و آن را مهم‌ترین وضعیت اضطراری می‌داند. به نظر او، برای رفع این وضعیت باید با سوءاستفاده‌کنندگان از سوخت‌های فسیلی و حامیان آنها در دولت مبارزه کرد. هر چند کووید ۱۹ به احتمال زیاد بزرگ‌ترین بحران جهانی از زمان جنگ جهانی دوم است اما در بلندمدت در مقایسه با تغییرات اقلیمی ناچیز

است. با این همه، این دو شباهت‌های معنی‌داری با یکدیگر دارند. هر دو محتاج همکاری جهانی به میزانی غیرعادی‌اند. هر دو مستلزم تغییراتی در رفتار فعلی برای کاستن از درد و رنج بعدی‌اند. هر دو مشکل را مدت‌ها قبل دانشمندان با قطعیت پیش‌بینی کرده بودند اما دولت‌ها این پیش‌بینی‌ها را نادیده گرفته بودند زیرا به چیزی جز آمار رشد سه ماهه‌ی مالی بعدی اهمیت نمی‌دادند. در نتیجه، هر دو مستلزم آن‌اند که دولت‌ها اقداماتی اساسی انجام دهند و منطق بازار را از بعضی از حوزه‌های فعالیت بشری بیرون برانند، و هم‌زمان به سرمایه‌گذاری عمومی بپردازند. به عبارت دیگر، اگر این میزان جدید از مداخله‌ی دولتی را نیازی موقتی بدانیم، بی‌تردید چیزی جز فاجعه‌ی اقلیمی در انتظارمان خواهد بود.

مارگرت کلاین سالامون، روان‌شناس سابق و مدیر فعلی گروه «بسیج اقلیمی»، می‌گوید: «از سال‌ها قبل سعی کرده‌ایم که به مردم بفهمانیم وضعیت عادی نیست و اضطراری است. وقتی تعداد زیادی از مردم بفهمند که وضعیت اضطراری است. وقتی اساساً بپذیرند که خطر ما را تهدید می‌کند و برای حفظ امنیت خود نباید از هیچ کاری دریغ کرد. از نظر سیاسی کارهای بسیار متفاوتی می‌توان انجام داد. جالب است که می‌بینیم واکنش به ویروس کرونا این نظریه را تأیید کرده است. حالا چالش ما این است که مردم را در این وضعیت اضطراری نگه داریم و به آنها بفهمانیم که خطرات ناشی از بحران اقلیمی از بحران ویروس کرونا بسیار بزرگ‌تر است. نباید فکر کنیم که به زودی دوباره "اوضاع عادی" خواهد شد زیرا پیش از این هم اوضاع عادی نبود.» شباهت میان این دو بحران به همین جا ختم می‌شود. نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که تأثیرات تغییر اقلیمی تدریجی‌تر از کووید ۱۹ است. اکثر مردم احساس نمی‌کنند که خود یا عزیزان‌شان ممکن است این ماه به علت بحران اقلیمی جان خود را از دست بدهند، و بنابراین فهماندن اضطراری بودن وضعیت به مردم

ویروس کرونا چطور دنیا را تغییر خواهد داد؟

سخت‌تر است. همان‌طور که سالامون به من گفت، اگر واقعاً می‌پذیرفتیم که در وضعیت اضطراری اقلیمی به سر می‌بریم، هر روز سرخط اخبار به این اختصاص داشت که کدام کشورها سریع‌تر از بقیه انتشار گزهای گلخانه‌ای را کاهش داده‌اند. در این صورت، مردم با داد و فریاد از رهبران‌شان می‌خواستند که سیاست‌های مؤثری را اتخاذ کنند.

اما بعید نیست که تجربه‌ی کووید ۱۹ بتواند طرز فکر ما درباره‌ی بحران اقلیمی را تغییر دهد. این ویروس فعالیت صنعتی و عبور و مرور خودروها را کاهش داده و بنابراین از آلودگی هوا کاسته است. در اوایل مارس، مارشال برک، دانشمند فعال در دانشگاه استنفورد، با استفاده از داده‌های آلودگی در چهار شهر چین تغییر میزان پی‌ام ۲.۵، آلاینده‌ای فوق‌العاده مضر برای قلب و ریه‌ها، را اندازه‌گیری کرد. او تخمین زد که، فقط در چین، کاهش انتشار این آلاینده از زمان آغاز این بیماری عالم‌گیر دست‌کم جان ۱۴۰۰ کودک زیر پنج سال و ۵۱۷۰۰ فرد بالای ۷۰ سال را نجات داده است. در همین حال، مردم سراسر دنیا یافته‌های افواهی خود را در اینترنت با دیگران در میان گذاشته‌اند. داستان‌هایی از هوای مطبوع، افزایش فضای دوچرخه‌سواری در خیابان‌ها و دوباره شنیده شدن چهچه‌ی پرندگان در محله‌ها. این امر به نسخه‌ی الکترونیک پروژه‌ی ربکا سولنیت شباهت دارد: مردمی که، در بحبوحه‌ی بحران، برای لحظه‌ای آینده‌ی مطلوب و لازم را به چشم خود می‌بینند.

در کنار این نشانه‌های امیدبخش، اتفاق دیگری هم دارد رخ می‌دهد که به این اندازه دلگرم‌کننده نیست و در چارچوب «دکترین شوک» کلاین می‌گنجد. فاجعه‌ی اول: کووید ۱۹. فاجعه‌ی دوم: لغو اندک قوانین موجود حفاظت از محیط زیست. در ۲۶ مارس، پس از اعمال نفوذ صاحبان صنعت انرژی، سازمان حفاظت از محیط زیست آمریکا اعلام کرد که، به علت تأثیرات این بیماری عالم‌گیر بر نیروی کار، مادامی که

شرکت‌ها بتوانند نشان دهند که نقض قوانین آلودگی ناشی از این بیماری بوده است، جریمه نخواهند شد. وزرات محیط زیست چین بازرسی و ارزیابی تأثیر زیست‌محیطی کارخانه‌ها را متوقف کرده است. و گروه‌های حامی صنایع پلاستیکی کارزاری در دفاع از مصرف کیسه‌های یک‌بار مصرف به راه انداخته‌اند. آنها این ادعای ثابت‌نشده را مطرح کرده‌اند که احتمال چسبیدن این ویروس به کیسه‌های پلاستیکی کمتر از کیسه‌های پارچه‌ای قابل‌مصرف مجدد است. اگر به بحران سال ۲۰۰۸ بنگریم، می‌توانیم بینیم که در آن زمان هم انتشار آلاینده‌ها کاهش یافت. اما در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ به میزان چشمگیری افزایش یافت.

به عقیده‌ی سالامون، یکی از نکات آموزنده‌ی بحران ویروس کرونا پی‌بردن به قدرت احساسات مشترک است که انجام اقدامات اساسی برای کاستن از شیوع این بیماریِ عالم‌گیر را ممکن کرده است. سالامون می‌گوید: «منظورم کسانی نیست که دارند تخصص پزشکی خود را در خدمت دیگران به کار می‌گیرند. منظورم کسانی است که به یکدیگر تلفن می‌زنند و می‌گویند: "حالت چگونه؟ ترسیدی؟ من ترسیدم. دلم می‌خواد حالت خوب باشه. دلم می‌خواد حال‌مون خوب باشه." باید درباره‌ی آب‌وهوا نیز همین‌طور باشیم. باید یاد بگیریم که با هم بترسیم. باید با یکدیگر هم‌نظر باشیم که چه چیزی ترسناک است.» به نظر او، تنها در این صورت دولت‌ها مجبور خواهند شد که دست به عمل بزنند. او می‌گوید: «این خوب است که داریم می‌فهمیم این بیماریِ عالم‌گیر وضعیتی اضطراری ایجاد کرده است. اما تا زمانی که نفهمیم وضعیت آب‌وهوا هم اضطراری است...» او جمله‌اش را ناتمام می‌گذارد.

تحقق دیدگاه‌های صاحب‌نظران خوش‌بین مستلزم انجام چه اقداماتی است؟ فیلیپ میرووسکی، نویسنده‌ی کتاب «هرگز نگذارید که بحرانی حاد به هدر برود: چطور نئولیبرالیسم از سقوط مالی جان سالم به در

ویروس کرونا چطور دنیا را تغییر خواهد داد؟

برد»، هشدار می‌دهد که نباید آسوده خاطر بود و دست روی دست گذاشت. او به من می‌گوید: «چپ فکر می‌کرد که برای همه بدیهی است که این بحران حاکی از ورشکستگی محض نگرش اقتصادی مشخصی است. اما این امر برای همه بدیهی نبود، و چپ شکست خورد.» ما سرانجام بر کووید ۱۹ غلبه خواهیم کرد اما همه‌ی دیگر فجایع قدیمی ادامه خواهند یافت. چطور می‌توان اجازه نداد که پس از غلبه بر این ویروس اوضاع به روال سابق بازگردد؟

مایک دیویس می‌گوید: «همچون همیشه پیامد سیاسی این بیماری همه‌گیر حاصل مبارزه خواهد بود، ثمره‌ی نبرد بر سر تفسیر و تعیین علل و راه‌حل مشکلات. باید به هر طریق ممکن این تحلیل را با دیگران در میان بگذاریم.» بی‌تردید، فاصله‌گذاری اجتماعی یکی از موانع عمده‌ای است که از روش‌های مبارزه‌ای مثل تبلیغات و تظاهرات خیابانی جلوگیری می‌کند. کلاین می‌گوید: «بزرگ‌ترین خطری که همه‌ی ما را تهدید می‌کند این است که در خانه بنشینیم و وقت‌مان را در شبکه‌های اجتماعی تلف کنیم و به شکل‌های بسیار محدود سیاست در این شبکه‌ها دل خوش داریم.»

دیویس امیدوار است که تظاهرات کنندگان هر چه زودتر بتوانند به خیابان بروند. به عقیده‌ی او، تظاهراتی که در آن شرکت کنندگان پلاکاردها دست ۳ تا ۵ متر از هم فاصله داشته باشند از نظر تصویری برای رسانه‌ها جذاب است. او در سن دیگو زندگی می‌کند و در پایان مصاحبه به من گفت که می‌خواهد آن روز عصر در گوشه‌ای از خیابان بایستد و پلاکاردی را در دست بگیرد. او هنوز تصمیم نگرفته بود که چه شعاری را روی پلاکارد بنویسد اما داشت به این دو شعار فکر می‌کرد: «از اتحادیه‌ی پرستاران حمایت کنید» و «مرخصی استعلاجی باحقوق را مطالبه کنید.»

سولنیت به من می‌گوید که مایه‌ی دلگرمی است که مردم سراسر دنیا دارند راه‌های جدیدی را برای ارتباط و کمک به یکدیگر پیدا می‌کنند، از

شبکه‌های تحویل مایحتاج به افراد آسیب‌پذیر گرفته تا کارهای نمادین‌تری مثل اجرای موسیقی توسط کودکان در ایوان خانگی همسایه‌ی مسن‌تر. الساندرو دلفانتی، کارشناس ایتالیایی علوم سیاسی، می‌گوید که موج اخیر اعتصابات در انبارهای شرکت آمازون در اروپا و آمریکا امیدبخش است. به نظر او، اقدامات کارگران بخش‌های مختلف اقتصاد ایتالیا برای کمک به یکدیگر در تأمین لوازم ایمنی شخصی دلگرم‌کننده است.

آن‌چه در آینده رخ می‌دهد بستگی دارد به توانایی افراد خوش‌بین برای گسترش همبستگی به حوزه‌ی بزرگ‌تر سیاسی. برای این کار این افراد باید بتوانند به دیگران بقبولانند که پرداختن به کووید ۱۹ تنها در صورتی فایده دارد که دست‌کم برای حل دیگر مشکلات هم بکوشیم و دنیایی را ایجاد کنیم که در آن منابع مشترک‌مان به نفع عده‌ی بیشتری از مردم به کار رود. سولنیت در «پهشتی بناشده در جهنم» می‌نویسد: «حتی نمی‌دانیم که این احساس را چطور بیان کنیم، احساس خوشی در بطن ناراحتی، شادی در دل غم، و شجاعت در بطن ترس. نمی‌توان از فاجعه استقبال کرد اما می‌توان واکنش‌های عملی و روان‌شناختی را ارج نهاد.»

اکنون اوضاع دنیا خیلی عجیب به نظر می‌رسد اما علتش. یا «تنها» علتش. این نیست که تغییرات بسیار سریع است و هر لحظه ممکن است که هر یک از ما بیمار شویم یا همین الان هم ناقل و پیروس باشیم و خودمان ندانیم. اوضاع عجیب به نظر می‌رسد چون چند هفته‌ی اخیر پرده از این واقعیت برداشته است که همیشه بزرگ‌ترین چیزها می‌تواند در هر لحظه تغییر کند. این حقیقت ساده‌را، که در آن واحد نگران‌کننده و دلگرم‌کننده است، به راحتی می‌توان فراموش کرد. ما سرگرم تماشای یک فیلم نیستیم؛ داریم، همگی با هم، فیلم‌نامه‌ای را تا آخر می‌نویسیم.

خطر واقعی همه‌گیری، فروپاشی اجتماعی است

برانکو میلانویچ^۱
برگردان: وفا ستوده‌نیا

اکنون کل جهان به بلایی گرفتار شده است که نه قادر است به نحو مؤثری آن را رفع کند و نه می‌تواند پیش‌بینی درستی از مدت تداوم‌شی داشته باشد. پیامدهای اقتصادی بیماری همه‌گیر و نوظهور کرونا را نباید مشکلی معمولی قلمداد کرد که اقتصاد کلان قادر به حل آن خواهد بود بلکه جهان می‌تواند شاهد تغییر جهتی بنیادی در ماهیت اقتصاد جهانی باشد. بحران کنونی هم مربوط به عرضه است و هم تقاضا. عرضه رو به سقوط است چون شرکت‌ها برای حفظ کارمندان خود از مواجهه با ویروس کرونا، یا در حال بسته شدن هستند یا میزان کاری خود را کاهش داده‌اند. کاهش نرخ بهره نمی‌تواند کمبود کارگرانی را جبران کند که تمایلی برای بازگشت به کار ندارند- همانطور که اگر کارخانه‌ای در جنگ بمباران

۱. برانکو میلانویچ اقتصاددان متخصص در نابرابری درآمد است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Branko Milanovic, [‘The Real Pandemic Danger Is Social Collapse’](#), *Foreign Affairs*, 19 March 2020.

شود، با کاهش نرخ بهره نمی‌توان میزان عرضه را در طی چند روز یا چند هفته به حال قبل برگرداند.

کاهش تقاضا به دلیل خانه‌نشینی مردم و عدم دسترسی به بسیاری از کالاها و خدماتی که قبلاً مردم مصرف می‌کردند، شوک عرضه را بدتر هم کرده است. اگر مرز کشورها را ببندید و حمل و نقل هوایی را متوقف کنید، هیچ مدیریت تقاضا و قیمتی نمی‌تواند مردم را به سفر هوایی ترغیب کند. اگر مردم به خاطر احتمال مریض شدن از رفتن به رستوران یا مکان‌های عمومی بترسند یا منع شوند، از دیدگاه بهداشت عمومی مدیریت تقاضا در بهترین حالت تأثیر خیلی ناچیزی خواهد داشت.

جهان با تغییر جهت عمیقی روبه‌روست: بازگشت به اقتصاد طبیعی یا به عبارتی اقتصاد خودکفا. این تغییر جهت دقیقاً در تقابل با جهانی شدن است. درحالی که جهانی شدن مستلزم تقسیم کار میان کشورهای مختلف است، بازگشت به اقتصاد طبیعی به معنای حرکت ملت‌ها به سوی خودکفایی است. این حرکت اجتناب‌ناپذیر نیست. اگر حکومت‌های ملی بتوانند بحران کنونی را طی شش ماه یا یک سال آینده کنترل کنند، جهان به احتمال زیاد به مسیر جهانی شدن باز خواهد گشت، حتی اگر لازم باشد بعضی از مفروضات زیربنایی آن بازنگری شود. اما اگر این بحران ادامه یابد، جهانی شدن با خطر فروپاشی روبه‌روست. هر چه این بحران طولانی‌تر شود و موانع جریان آزاد کالا، سرمایه و انسان‌ها امتداد یابد، این وضعیت به نظر طبیعی‌تر خواهد رسید. منافع خاصی جهت حفظ وضع موجود شکل خواهد گرفت و ترس همیشگی از یک بیماری همه‌گیر دیگر، ممکن است کشورها را به خودکفایی ملی ترغیب کند. به عبارت دیگر، منافع اقتصادی می‌تواند با نگرانی‌های مشروع بهداشتی هماهنگ گردد. حتی نوعی الزام به ظاهر کوچک-مانند ارائه‌ی گواهی‌نامه‌ی سلامت، علاوه بر داشتن پاسپورت و ویزا، برای ورود به یک کشور-مانعی

خطر واقعی همه‌گیری، فروپاشی اجتماعی است

برای بازگشت به مسیر جهانی‌شده‌ی قدیمی خواهد بود، با توجه به اینکه همیشه میلیون‌ها نفر در حال مسافرت هستند.

این فرایند فروپاشی، از نظر ماهیت، مشابه فروپاشی اتحاد جهانی کلیسا بین قرون چهارم و ششم است که با تجزیه‌ی امپراتوری رم غربی به مجموعه‌ای از ممالک مستقل و خودکفا همراه بود. نتیجه‌ی آن اقتصادی بود که در آن، تجارت عبارت بود از مبادله‌ی کالاهای اضافی تولیدشده با دیگر ممالک، و نه تولید انبوه کالاهای تخصصی برای خریدارانی نامعلوم. همانطور که اف. دبلیو. والتنک در کتاب «**انحطاط امپراطوری رم غربی**» نوشته است، «در سراسر امپراتوری [در حال تجزیه] نوعی واپس‌گرایی تدریجی به سمت صنایع و شغل‌های کوچک و بخور و نمیر دیده می‌شد که هدفش تولید برای بازار محلی و سفارش‌های محدود بود.»

در بحران کنونی افرادی که خیلی متخصص نیستند از مزیت بیشتری برخوردارند. اگر شما بتوانند غذای خود را تولید کنی و اگر به آب و برق دولتی وابسته نباشد، نه تنها از اختلال احتمالی در زنجیره‌ی تولید غذا یا تأمین آب و برق در امان خواهید بود بلکه از احتمال بیمار شدن نیز ایمن خواهید شد زیرا به غذایی که توسط فرد دیگری تهیه شده که ممکن است بیمار باشد، وابسته نیستند و به تعمیرکاری که به خانه‌ی شما می‌آید و او هم ممکن است آلوده به ویروس باشد، نیاز ندارند. هرچه نیاز شما به دیگران کمتر باشد، برای شما بهتر و ایمن‌تر خواهد بود. هر آنچه که در یک اقتصاد به شدت تخصص‌گرا مزیت محسوب می‌شد، حالا یک نقطه‌ی ضعف به حساب می‌آید و برعکس.

آنچه که باعث حرکت به سوی اقتصاد طبیعی می‌شود، فشارهای معمول اقتصادی نیست بلکه نگرانی‌های بسیار بنیادی‌تری یعنی بیماری همه‌گیر و ترس از مرگ است. بنابراین، معیارهای رایج اقتصادی می‌توانند

صرفاً مُسکن باشند: آنها می‌توانند (و باید) نقش حمایتی داشته باشند، حمایت از مردمی که بیکار شده‌اند و چیزی ندارند که به آن متوسل شوند و اغلب حتی بیمه‌ی سلامت هم ندارند. تا زمانی که این مردم قادر به پرداخت وام‌های خود نباشند، شوک‌های اقتصادی زنجیروار ادامه خواهد داشت، از ناتوانی از بازپرداخت وام‌های مسکن گرفته تا بحران‌های بانکی.

با این حال، خسارات انسانی ناشی از این بیماری، مهم‌ترین هزینه خواهد بود و می‌تواند به فروپاشی اجتماعی بینجامد. آنهایی که نه شغلی دارند و نه سرمایه‌ای و نه امید به آینده، به راحتی ممکن است در برابر آنهایی که وضع بهتری دارند، بایستند. هم‌اکنون حدود ۳۰ درصد از مردم آمریکا هیچ ثروتی ندارند. اگر در نتیجه‌ی این بحران، تعداد افرادی که نه پولی دارند و نه شغلی و نه دسترسی به مراقبت‌های درمانی، افزایش یابد، و اگر این مردم مستأصل و خشمگین شوند، آنگاه بیشتر از قبل شاهد صحنه‌هایی مانند فرار زندانی‌ها در ایتالیا که اخیراً اتفاق افتاد یا غارت اموال عمومی و فروشگاه‌ها که پس از توفان کترینا در سال ۲۰۰۵ در نیواورلئان روی داد، خواهیم بود. اگر حکومت‌ها برای سرکوب شورش‌ها و جلوگیری از حمله به اموال عمومی متوسل به نیروهای نظامی شوند، جوامع شروع به فروپاشی خواهند کرد.

بنابراین، هدف اصلی (و شاید تنها هدف) سیاست‌های اقتصادی امروز باید جلوگیری از فروپاشی اجتماعی باشد. جوامع پیشرفته باید مواظب باشند که اقتصاد، به‌ویژه رشد بازارهای مالی، آنها را از این واقعیت غافل نکند که اکنون مهم‌ترین نقش سیاست‌های اقتصادی این است که تحت این فشار مضاعف، پیوندهای اجتماعی را حفظ و تقویت کنند.

نابرابری نه تنها بیماری‌های عالم‌گیر را تشدید می‌کند بلکه ممکن است عامل آنها نیز باشد

لورا اسپینی^۱

برگردان: پویا موحد

در این باره که چگونه بیماری عالم‌گیر کنونی نابرابری‌های اجتماعی را تشدید کرده مطالب زیادی نوشته شده است. اما اگر وقوع این بیماری عالم‌گیر معلول نابرابری‌های جوامع ما باشد چه؟ بر اساس یکی از مکاتب فکری، از نظر تاریخی بیماری‌های عالم‌گیر زمانی بیشتر احتمال وقوع دارند که نابرابری‌ها و ناهماهنگی‌های اجتماعی شدید باشند. بر اساس این تفکر وقتی فقرا فقیرتر می‌شوند حداقل‌های بهداشتی زندگی‌شان آسیب می‌بیند و نسبت به ابتلا به عفونت‌ها آسیب‌پذیرتر می‌شوند. در عین حال آنها در جست‌وجوی کار یا برای

۱. لورا اسپینی نویسنده و روزنامه‌نگار علمی است. عنوان جدیدترین کتاب او این است: «سوارکار رنگ‌پریده: آنفلوآنزای اسپانیایی سال ۱۹۱۸ و تغییر دنیا». آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Laura Spinney, '[Inequality doesn't just make pandemics worse-it could cause them](#)', *The Guardian*, 12 April 2020.

نقل مکان به شهرها مجبور به جابه‌جایی‌های بیشتری می‌شوند. ثروتمندان نیز در همین زمان پول بیشتری برای خرید کالاهای تجملی دارند، از جمله آن‌هایی که از جاهای بسیار دور آورده می‌شوند. تجارت پیوندها را در جهان افزایش می‌دهد و میکروب‌ها، انسان‌ها و کالاهای تجملی در امتداد راه‌های تجاری که شهرها را به یکدیگر متصل می‌کند، به حرکت می‌افتند. به لحاظ نظری، اینها شرایط لازم برای به راه افتادن توفان است.

اما واقعیت موضوع چیست؟ پیتروچین، تاریخ‌نگار، رابطه‌ی آماری نزدیکی را میان پیوندهای مستحکم جهانی، بحران‌های اجتماعی و بیماری‌های عالم‌گیر در سراسر تاریخ نشان می‌دهد. یک نمونه قرن دوم قبل از میلاد است که در طول آن امپراتوری‌های روم و چین در اوج ثروت و قدرت بودند؛ فقرا در هر دو جا بسیار فقیر و راه‌های باستانی ابریشم در اوج رونق بود. از سال ۱۶۵ قبل از میلاد، طاعون آنتونین روم را به خود مبتلا کرد؛ در کمتر از یک دهه طاعون، چین را نیز ویران کرد و سقوط هر دو امپراتوری شروع شد.

طاعون یوستینیان در قرن ششم و مرگ سیاه در قرن چهاردهم در شرایط مشابهی اتفاق افتادند و تورچین دوباره همان نیروهایی را در کار می‌بیند که امروزه در کارند: جهانی‌شدن که با نابرابری‌های فزاینده همراه است، به ظهور عوامل بیماری‌زای انسانی جدیدی می‌انجامد. او هفته‌ی قبل در بلاگ خود نوشت: «و حالا به نظر می‌رسد که عصر ناهماهنگی ما هم بیماری عالم‌گیر خود را دارد.»

بیماری‌های عالم‌گیر همیشه آغازگر ناآرامی‌های اجتماعی نیستند اما گاهی نیز چنین است زیرا همان نابرابری‌هایی را که عامل آنها بوده، در مرکز توجه قرار می‌دهند. دلیل این موضوع آن است که این بیماری‌ها به فقرا بیشتر آسیب می‌زنند، یعنی کسانی که مشاغل کم‌درآمد یا بی‌ثبات

نابرابری نه تنها بیماری‌های عالم‌گیر را تشدید می‌کند بلکه...

دارند و خدمات بهداشتی خارج از وسیع یا دسترس آنهاست. این موضوع هم در گذشته و هم امروزه صحیح است. در طول عالم‌گیری آنفولانزا در سال ۲۰۰۹ نرخ مرگ و میر در یک پنجم فقیر جمعیت انگلستان سه برابر بیش از یک پنجم ثروتمند بود. نشانه‌ای وجود ندارد که کووید-۱۹ از این نظر با الگوی قبل متفاوت باشد. این الگو به دلیل تاثیری که بر شانس زنده ماندن افراد دارد، ابعاد نژادی نیز پیدا می‌کند. اما بیماری عالم‌گیر کنونی جنبه‌های بسیار جدیدی دارد که هرگز قبلاً در تاریخ نوع بشر مشاهده نشده است، و آن تجربه‌ی بی‌سابقه‌ی منع آمدو شد در سراسر جهان است. تمهیدات منع آمدو شد با هدف کاهش سرعت انتشار بیماری، کاهش فشار بر نظام‌های درمانی و نهایتاً نجات جان افراد طراحی شده‌اند، و به نظر می‌رسد که به این هدف می‌رسند اما امکان دارد که موجب تشدید نابرابری‌ها نیز بشوند.

تازمانی که بیماری عالم‌گیر کنونی متوقف نشده نمی‌توانیم تصویری کلی از تأثیر این ممنوعیت‌ها داشته باشیم اما اکنون روایت‌هایی در گزارش‌های ارائه شده وجود دارد و بعضی تحلیل‌های سیستماتیک‌تر هم کم‌کم ارائه می‌شود. یافته‌های مقدماتی یک نظرسنجی از ۱۲۰۰ نفری که هفته‌ی پیش منتشر شد، نشان می‌دهد که احتمال از کار بیکار شدن افراد کم‌تحصیلات و کم‌درآمد بیشتر است. آنها می‌توانند از دولت تقاضا کنند که مشمول طرح مرخصی استحقاقی شوند، شبیه طرحی که در بریتانیا وجود دارد اما احتمال کاهش درآمد آنها بیشتر است و بیش از دیگران نگران آن هستند که بی‌کاری‌شان احتمالاً همیشگی شود.

پژوهش‌های نروژی مزبور میان فقر و ابتلا به ویروس کووید-۱۹ (که خود فرد گزارش کرده باشد) هیچ همبستگی‌ای نشان نمی‌داد اما بر اساس آن افراد فقیرتر و کم‌تحصیلات‌تر کمتر احتمال دارد که از راهنمایی‌های مربوط به فاصله‌گذاری اجتماعی پیروی کنند. اسون-اریک ماملوند،

جمعیت‌شناس در دانشگاه اسلو متروپولیتن که در انجام این نظرسنجی همکاری داشت، می‌گوید که تشخیص دلیل این موضوع آسان نیست اما او برای توجیه آن نظریه‌هایی دارد.

ماملوند می‌گوید که مردم در گروه‌های اجتماعی اقتصادی پایین‌تر تحت فشار بیشتری هستند که برای کار از خانه خارج شوند. آنها احتمالاً سطح سواد بهداشتی پایین‌تری دارند، کمتر به بیانیه‌های رسمی اعتماد می‌کنند و حتی اگر اصلیت آنها نروژی نباشد، مشکل زبان دارند. او نگران است که سطح پایین‌تر همراهی آنها با تمهیدات بهداشت عمومی به بیماری و مرگ بیشتر در آینده بینجامد زیرا آنها بیشتر در معرض بیماری هستند.

به طور قطع نمی‌توان گفت که آیا تمهیدات منع آمدوشد برای مواجهه با تهدیدی که کووید-۱۹ نسبت به زندگی انسان ایجاد کرده، موجه است یا نه اما کسانی که این تمهیدات را برقرار کردند، می‌دانستند که این کار هزینه‌های بیشتری در بر دارد. پارسال ماملوند عضو کمیته‌ای بود که به سازمان بهداشت جهانی توصیه کردند که در هنگام شیوع بیماری‌های عالم‌گیر به مداخلات غیردارویی دست بزنند. کار این کمیته ارزیابی هزینه‌ها و منافع چنین تمهیداتی (از شستن دست‌ها گرفته تا بستن مرزها) برای کاهش سرعت انتشار بیماری همه‌گیر بود. آنها فهرستی از توصیه‌ها را تهیه کردند که حتی در بدترین شرایط شامل منع کامل آمدوشد نمی‌شد. او می‌گوید: «ما هرگز منع آمدوشد را توصیه نکردیم زیرا می‌دانستیم که چقدر برای همه کشورهای از نظر اجتماعی و اقتصادی آسیب‌زا خواهد بود و من هرگز فکر نمی‌کردم که بقیه‌ی دنیا در این موضوع از مثال چین پیروی کنند».

نروژ جمعیت کمی دارد (۵,۴ میلیون نفر) و دولت رفاهی آن امکانات مالی خوبی در اختیار دارد. در آنجا تا کنون به منع آمدوشد اعتراضی

نابرابری نه تنها بیماری‌های عالم‌گیر را تشدید می‌کند بلکه...

نشده، اما تأثیر اجتماعی منع آمدوشد در جاهای دیگر ملموس‌تر است. در هند گزارش‌هایی از مرگ کارگران بی‌کارشده‌ی مهاجر وجود دارد که به دنبال غذا در راه بازگشت به خانه خود بوده‌اند؛ بسیاری از کشورها، از جمله آمریکا، شاهد **اعتصاب** کارگران بوده‌اند و در جوامع روستایی مردم نسبت به شهرنشینان ثروتمندی که برای مدتی به خانه‌های دوم خود در روستا آمده‌اند، ابراز خشم می‌کنند.

دولت‌ها باید مراقب این تغییرات باشند و بر اساس آن تصمیم بگیرند که چه زمان و چگونه منع آمدوشد را متوقف کنند زیرا حتی اگر امروز بیان اینکه درمان از بیماری آسیب‌زاتر شده مشکل است، درمان ممکن است مصیبتی به کلی متفاوت به بار آورد و تاریخ به ما یاد داده که هیچ جامعه‌ای از این موضوع مستثنا نیست.

این درمان عوارض بیماری است. مطمئناً در بلندمدت آنها (و ما) باید به رفع نابرابری‌های هولناکی پردازیم که در جوامعمان به وجود آمده، یعنی مشکلی که این بیماری عالم‌گیر با چاقوی جراحی سرش را باز کرده است.

دوری و دوستی جهانی، این است گرنای کرونا

ایرج قانونی^۱

این روزها جهان ما به گونه‌ای ساده و تک‌موضوعی شده است، جهان از کرونا و به کرونا. ما همه چیز را به آن پیوند می‌زنیم. گذار امر روزمره، اقدام‌ها، تصمیم‌ها و از همه خطرتر آینده‌ی همه از گردنهٔ کرونا. غایب همه‌جا حاضر. کرونا رفتار شگفتی دارد که آن را نادیدنی‌تر از نظایر خود می‌کند. ممکن است تا روزها بدون هیچ علامتی درگیر آن باشی و خودت هم نفهمی. حتی تا دو هفته خود را از چشم ما پنهان کنی. در تمام این مدت هست اما ردّ و نشانی ندارد و ما بی‌خبر از همه‌جا دیگران را مبتلای آن می‌کنیم. این دیده نشدن و سپس دیده شدن، چیزی که خودبه‌خود مستعدِ رد و انکار پایان‌ناپذیر است. موضوعی تمام‌نشدنی و سوژه‌ای با برکت و پایدار برای رسانه‌ها. این قابلیت رسانه‌ای شدن و ماندگاری

۱. ایرج قانونی مترجم، پژوهشگر فلسفه، و نویسنده‌ی کتاب **کلمه و چیزها** است. او آثاری از فردریش نیچه، ژاک دریدا، مارتین هایدگر، لودویگ ویتگنشتاین، ژان-ماری شفر و برتراند راسل را به فارسی برگردانده است.

کرونا در رسانه‌ها، جاذبه‌ی دیدنِ نادیدنی و بیان معضلات آن در اینجا و آنجاست. دیده شدن و دیده نشدن، مسئله این است.

قدرت تام آنجاست که اعمال شود بی‌آنکه دیده شود. هر چه بیشتر دیده شوی دستت روتر است راحت‌تر می‌توان با تو درافتاد و برایت نقشه کشید. در گذشته می‌گفتند اُسُور دَهَبِک و دَهَابِک و مَدَهَبِک (طلا و مقصد و مذهب را پنهان کن) نگذار کسی بفهمد پول داری و کجا می‌روی و مذهب چیست. اینها یعنی دیده نشو. قدرت همین جا حفظ می‌شود و زیرزمینی می‌شود، در گریختن از نظارت. کرونا قدرتی زیرزمینی، نظارت‌گریز و مخوف است. راه و روش و ذخایر و محل دفینه‌اش پنهان است. هراس اهل عالم از همین است، از دستی نامرئی که از غیب به ما ضربه می‌زند و در همان حال که می‌زند دیده نمی‌شود و تا نزد و نیندازد ما نمی‌فهمیم. ما هر روز بدون اینکه بدانیم این دست حال از کجا بیرون می‌شود در معرض آن هستیم.

کرونا چون می‌گُشُد یک دست می‌کند، شکل زندگی کم و بیش واحدی را بر انسان در تمام جهان تحمیل می‌کند، چون می‌گُشُد و تا می‌گُشُد باید روی از او پنهان کرد و به خانه پناه برد. کرونا معنی خانه را دگرگون می‌کند خانه به مثابه‌ی محل خُسبیدن و بیتوته و نشان آزادی ما را قلعه می‌کند، محلی درون حصار. این گونه رفته‌رفته معنی در و پنجره و چشم‌انداز آن عوض می‌شود. ما با درها و پنجره‌ها و پشت پنجره‌ها و **تصویرهای ثابت‌شده‌ی پشت آنها رویاروی می‌شویم.** کارکرد پنجره این است که ما را به بیرون وصل کند. غنای این سوی پنجره به آن سوی پنجره است. هر چه بخواهی آنجاست و اینجا وابسته به آنجاست. ما از بیرون به دست می‌آوریم و به درون می‌بریم. بدون آنجا، اینجا را تهیدستی است. اهمیت پنجره از بیرون پنجره است نه از درون، به ویژه از ساحت دلگشای آن و چشم‌اندازش. اما اگر چیزی در آن جا بجا

نشود، کسی در آن رفت و آمد نکند با یک عکس فرقی ندارد، دیگر زنده نیست. جنبنده‌های درون چشم‌انداز آن را زنده می‌کنند. از آن بدتر اینکه بدانیم نباید از قلعه بیرون برویم، مدت زیادی نمی‌توان در جان‌پناه ماند. چشم‌انداز فقط به ما رخ نمی‌گشاید بلکه ما را به حضور در خود فرامی‌خواند. این زیستن در چشم‌انداز است که دیدن چشم‌انداز را حیاتی می‌کند. به عبارت دیگر، چشم‌انداز داشتن به تنهایی معنا ندارد اگر نتوانی وارد آن شوی و جزئی از آن شوی. آری پنجره معنی خود را از بیرون و چشم‌انداز می‌گیرد اما چشم‌انداز معنی خود را از زیستن و زندگی می‌گیرد. حال زندگی، دشمنی قدر پیدا کرده که در همه‌ی این معانی دست برده است. راستی، آنچه از اینها سلب شده چیست؟ پنجره که همان پنجره است و بیرون پنجره همان، «منظر چشم» ما نیز همان. حتی «رواق منظر چشم» ما و پیش‌آمدگی سایه‌بان یا زاویه‌ی دید چشم همان. هر قدر هم این سایه‌بان را با نهادن دستی بالای چشم بیشتر کنیم باز این معانی را دگرگون شده می‌بینیم. دیگر خانه آن خانه‌ای نیست که حافظ می‌توانست مهمان عزیزی را با این ترانه‌ی موزون به آن بخواند:

رواقِ مَنْظَرِ چشمِ من آشیانه‌ی توست کرم نما و فرود آکه خانه
خانه‌ی توست

خانه‌ای که سه بار در این بیت (نخست با نام دیگری، با لفظ آشیانه) نامش برده می‌شود و آن را می‌توان آشیانه دانست، نه خانه‌ای بر زمین، که آشیانه‌ی مرغ هوا بر بلندی درخت‌ها، جایی که تمنايش از میهمان-پرنندگان آزاد آن است که به آن فرود آیند. خانه‌ای در زمین که به آن قدم رنجه کنند، خانه‌ای در زمین از آن رو که بیش از هر چیز و نخست آشیانه‌ای بر بلندی و بام درختان است. این خانه نیست، آشیانه است

اگر که دل خواه مرغانِ آزادِ هوا باشد. شاعرِ حکيم ما ماهيت آن را در همان ابتدا با اين نام گذاري معلوم می کند.

زياد دور نرويم و از موضوع پرت نشويم و باز بپرسيم چه چيز معنی خود را از آنها دريغ داشته است که پيش از اين با حضور خود اين معانی را به در و ديوار و پنجره و بيرون و نظرگاه ما می داد و حال نمی دهد؟ معلوم است آزادی، و آزادی را در زندان و قلعه مجو. در خانه ماندن محروميت از چنين دنياي سرشاری است. چيزهای زيادی را در بيرون می توان به دست آورد. کار بيرون است، مردم بيرون اند، زندگی بيرون است. پنجره ها رو به سوی اين بيرون بودند اما حالا آن بيرون ديگر آن بيرون نيست. آن بيرون حال بيرونی است که خود را از ما پس می کشد و ما را به خود راه نمی دهد. دهشت و اضطرابی عالم را فرا گرفته و آن را به گونه ای خاص و ناخوشايند یک دست و هماهنگ کرده است. کرونا مهم ترين دارایی ما يعنی علم و فناوری را دست انداخته و جهان را پيش بينی ناپذيرتر از هميشه به ما وانهاده است. اضطراب ما از اين است. کرونا زنده نيست اما قوی تر از زنده است، وپروس است ديکتاتور و خودکامه، و انگل وار چسبیده به قدرت زندگی و ضد زنده و زندگی است. زنده نيست، اصلاً هيچ است اما اگر به سلول زنده وارد شود همه کاره است و همه چيز. «اژدرهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است»، اژدهایي که منتظر آلتی و سلول زنده ای است تا به آن بچسبد و خدایي و بيرون از شمار تکثير شود، وپروسی که روی تمام سطوح می نشيند روی سطح فلز، چوب، هوا (!) و نیز ذهن و روانِ آدم آن هم در اعماق. کرونا اين «ابليس پيروز مست!» هيچ کجا نيست اما همه جا هست حتی آنجا که نيست. کرونا خداست جانستان است. فقط می گيرد و نمی دهد، و همه جا حرف اوست. قدرت بلامنازع و پيش خدایي اش را از آن گرفته که فقط می گُشد و هرگز زندگی نمی بخشد

و مفهوم قدرت زمینی را بیش از همیشه عیان کرده است. قدرت آن جا نمود دارد و بریده از آسمان است که مرعوب می کند و به خاک می افکند و لت و پار می کند، و دقیقاً با همین کار، و نه با ساختن و بنیاد نهادن، همه را گوش به زنگ خود نگاه می دارد، قدرت اینجا بیشتر به چشم می خورد نه آنجا که هم زندگی می دهد و هم می گیرد. از بس اصل مرگ و نیستی بی چون و چرا و معارضه ناپذیر است. اصل زندگی فانوسی در برابر باد است، لرزان و متزلزل. دیگر لازم نیست در هیچ مسجد و مناره ای و دیر و کلیسای کسی ناقوس تو را به صدا درآورد و یاد تو را به دل ها اندازد. کرونا از آنجا که سایه ی مرگ است خودکار چنین می کند. بشر تاکنون هرگز یک دست در همه ی عالم خدا را این چنین یاد نکرده بود که آن را.

بدن ما موضوع دقت ها و احتیاط های ما شده است. تک تک ما، و نه فقط دانشمندان و اهل نظر، موضوع خودمان شده ایم. سردرگریان خود فرو برده ایم، به جبر. به خودمان و بدن مان بیش از اندازه می رسیم. از همه چیز و همه کس فاصله می گیریم که از کرونا فاصله گرفته باشیم. در جهان مادی اصل بر تراحم است. آدم ها بالقوه مزاحم هم اند. البته ما با حربه ی آموزش و پرورش می کوشیم این اصل را شکست دهیم اما تاکنون هر حرکتی کرده ایم به نفع آن تمام شده است. خوب می دانیم که به محض اینکه جای خود را ترک کنیم باعث خوشحالی راننده ی دیگری می شویم که می تواند به جای ما پارک کند، و تا ما کنار نرویم او جایی ندارد. تراحم یعنی این، آدم ها جای هم را تنگ می کنند. مزاحم یکدیگرند. وقتی عده ای از کار اخراج می شوند به سرعت عده ی دیگری جایگزین آنها می شوند و نفع می برند. سی و چند سال پیش که دانشجویان بهایی اخراج شدند بی درنگ جای شان را دانشجویان دیگر گرفتند و دکتر و مهندس و معلم و حقوق دان شدند، آب از آب تکان

نخورد وجدان کسی هم درد نگرفت زیرا به نفع آنها شد. معنی ندارد که آدم برای چیزی که به نفعش است غمگین شود مگر اینکه زمان نفع بردن تمام شود؛ آن گاه زمان همدردی فرامی‌رسد. این همدردی خود مقابله با اصل تراحم است، بارقه‌ی انسانیت است، ولو بارقه‌ای ضعیف. چون وقتی جاییت پر شد هیچ جای خالی‌ای، هیچ نشان فیزیکی‌ای، در عالم خارج وجود ندارد که کسی را به یاد تو اندازد که با تو همدردی کند. فقط حافظه‌ی انسانی، چیزی از جهان علوی و ماوراء فیزیکی نقش آن را در خود نگاه می‌دارد، و ارجاع به آن در حقیقت ارجاع به عالم معنوی است، و نشان معنویت است آنجا که می‌خواهیم از تنگنای عالم فیزیکی بگریزیم و فراخ و گشوده شویم. به عبارت دیگر، همدردی همواره همدردی آدم‌های معنوی است که کم هم نیستند، والا در جهان ممتد دکارتی که هر نقطه را فقط یک چیز می‌تواند اشغال کند جای خالی به سرعت پر می‌شود انگار نه انگار. به کتاب شما و نقاشی شما و نمایشنامه شما جایزه ندهند به بعدی می‌دهند، شما استاد دانشگاه نباشید یکی دیگر. شما فوراً عوض می‌شوید کسی هم نمی‌فهمد. جهان این گونه ساخته شده است، کاملاً مستعد بی‌رحمی. نگاه همه به تابلوی اعلانات است نه به تابلوی شایسته‌ترین‌ها که در جایی ثبت نشده است. تنها کسی که از آن پس قدر شایسته‌ترین را می‌داند خود اوست که تا زنده است می‌تواند این حق‌گشی را به دیگران یادآوری کند! و نیز البته آن آدم‌های معنوی هم به یاد می‌آورند که همیشه با اصل تراحم سر جنگ دارند. اما وقتی جایزه را دادند ولو عوضی، برای همیشه تثبیت می‌شود و پاک کردنی نیست. شما با مهارت طبابت نکنی یا فیلم نسازی و کتاب ننویسی و آهنگ نسازی و به شیرینی بر چنگ زخمه نرنی دیگری این کار را می‌کند. هیچ‌کس نمی‌پرسد او کجاست، چرا غایب است. مهم این است که غایب دیگر نمی‌تواند مزاحم شود! هر جا

می‌روید با انسان‌هایی روبروید که بسیارند و تا دلت بخواهد مثل دارند و به راحتی با هم عوض‌شدنی‌اند. البته در پس این به چشم برهم زدنی جای همدیگر را اشغال کردن‌ها یک حقیقت بی‌ارزش نیز می‌درخشد که، بسا گسا که فردی است یگانه، مدیری است مدبر، امین و درستکار، نویسنده‌ای است خاص که مثل او نمی‌توانند بنویسند، پزشکی است حاذق که قدرش را نشناخته‌اند و نقاشی است ژرف‌بین که هنوز کسی از کارهایش سردرنیاورده است. اینها استعدادهای گم‌شده‌ی این جهان‌اند. اصل تزاحم تا زنده‌ای بر تو و بر گم‌شده‌ها حاکم است. همین که رفتی و به جهان روح پرگشودی جستی، جایی که دیگر از حکومت اصل تزاحم خیری نیست زیرا ساحتِ مجردات است و چیزها در آن حَیْز و جا و مکان ندارند و این نقص مخصوص عالم ممتد دکارتی ماست. بُعد این بلا را سر این عالم آورده است. در عالم ماده است که ماده و جسم جای ماده و جسم دیگری را می‌گیرد، و تنها مرگ است که اصل تزاحم را برمی‌اندازد. در عصرِ کرونا اصل تزاحم قوت گرفته است. نباید به کسی نزدیک شد هر کسی می‌تواند «مزاحم» زندگی ما باشد. به راستی هم «مرگ در سایه نشسته است و به [تک تک] ما می‌نگرد».

کرونا نشانِ سیطره‌ی تعریف دکارت از ماده است به مثابه‌ی امر ممتدِ نقطه‌به‌نقطه‌ی تصرف‌کردنی. یعنی فرمانروایی اصل تزاحم، قرنطینه یعنی دور کردن مزاحم‌ها از هم. به مدد آن سرشت جهان برهنه شده است. غایب شو، غایب دیگر مزاحم نیست.

در آغاز هر رابطه‌ای و بیش از همیشه اکنون باید حساب‌مان را با فاصله و انواع فاصله و دیگران روشن کنیم. مقدم بر همه چیز تعیین تکلیف کردن با فاصله است، و هشدارِ روز همه درباره‌ی فاصله است:

دور شو، فاصله بگیر، به اشخاص نزدیک نشو، به چیزها دست نزن، مگر با دستکش! در اشخاص و چیزهای بیرون از خانه خطر در کمین

است. از خانه بیرون نرو تا به چیزی و کسی نزدیک نشوی! هر چه هست **خطر در همین نزدیک و نزدیکی است**. پس از آن بپرهیز که از «نزدیک» بلا خیزد! در عوض دور شو، جز از خودت دور شو تا خودت هستی و خودت، در آمانی. اما در بیرون از خانه از خودت هم در آمان نیستی و باید از جزئی از وجود خودت هم دور شوی، هر جزئی که این قواعد بهداشتی و غیربهدشتی پرهیز از «نزدیک» را بشکند. ممکن است بدنت به جایی مالیده شود که آلوده باشد یا دستت را به چشم و بینی بزنی و راه به درون را برای ویروس باز کنی، اگر که نادانسته آلوده به ویروس باشی و این از همه سخت‌تر است چون از بدن به بدن و از دست به بدن نزدیک‌تر چه! بدنی که خود ماست و دستی که جزئی از ماست گویی به اردوی دشمن رفته و نادانسته آلت دست دشمن بدن شده است یا حتی **بدن دشمن بدن شده است**. بیگانه‌ای در خانه! دوستی که باید به چشم دشمن به او نگریست. **تغییر نگاه من به خودم، بدگمان در حق خود**. چیزها وقتی به من نزدیک‌اند در همان حال با فاصله‌ای از من دورند اما در این جا این فاصله هم برداشته شده است چون باید از مرکزی هم ترسید که نزدیکی برحسب آن نزدیکی است یعنی از بدن و دست خود هم. **همین امکان تخریب این مرکز**، که نفس نزدیکی را می‌سازد و نزدیکی با توجه به آن نزدیکی است، همه چیز را برهم می‌زند و مرا آشفته می‌کند. «من» گرفتار و سواس می‌شود، دیگر قواعد پرهیز از نزدیکی کار نمی‌کند و معنی خود را از دست می‌دهد. حالا **این دست و بدن من‌اند که باید از آن حذر کنم**. چیز عجیبی است، از همه **گریختن حتی از خود**. اما ما شبانه‌روز فقط با اشخاص و چیزهای دور و بر خود سروکار نداریم بلکه از ممر آنها و بیش از آنکه متوجه باشیم با **نزدیک و نزدیکی و نزدیک‌ها سر و کار داریم**. ما به دور و بر خود نزدیک‌ایم با آنها مأنوس‌ایم. برای همین خودبه‌خود هیچ پروتکل

احتیاطی را در برخورد با آنها در نظر نداریم. این طوری است که می‌توانیم زندگی کنیم. اما اگر همیشه از هر چه به ما نزدیک است بیشتر از آن چه دور است بترسیم زندگی ناگوار می‌شود. فقط این روزهاست که این را فهمیده‌ایم. فهمیده‌ایم که این اُخت بودن با محیط است که زندگی را برای ما آسان می‌کند و اُخت بودن یعنی دوست بودن و خوش بین بودن. در حق هر جزء آن بدگمان بودن و از آن فاصله گرفتن مشقتی است که تاکنون نچشیده بودیم. چه، مگر زندگی روزمره‌ی ما چیست جز مراوده و سروکار داشتن با چیزها و اشخاصی در نزدیک خود. کرونا نزدیکان ما را از ما گرفته است. آن درست همین نزدیکی را نشانه رفته است تا ما نهایتاً از خودِ نزدیکی بهراسیم و تا جای ممکن فاصله بگیریم. من بدون نزدیکی و نزدیکانم چه عاقبتی خواهم داشت اگر این روزها دیر بماند و به این زودی نرود! زندان، حبس، محدودیت، تنها گیر افتادن. این نگاه مرا به خودم نیز دگرگون می‌کند. خودم بدون دیگران یک چیزم خودم با دیگران چیز دیگری! حال دست کم برای مدتی این خود باید بدون دیگران سر کند.

پرسش ما این روزها چه بسا به گفتگوی سه جادوگر (به زبان ادبی جادو) در ابتدای نمایشنامه مکبث شبیه است:

مجلس یکم

(تُنْدَر و آذرخش. سه خواهرِ جادو [جادوگر] وارد می‌شوند.)

جادوی یکم: کدامین گاه دیگر بار خواهد بودمان دیدار^۱

به تُنْدَرکوب و رخشانداز و باران بار؟

جادوی دوم: بدان هنگام کاین آشوب بنشیند

شکست آید یکی را دیگری رویِ ظفر بیند

جادوی سوم: و پیش از آنکه خورشید از افق دامن فروچیند.

۱. تأکید و برجسته کردن از من است.

جادوی یکم: به کدامین بود-باشستان؟^۱

جادوی دوم: به خارستان.

جادوی سوم: برای دیدن انسان (در اصل، مکبث).

جادوی یکم: صدای گربه‌ی خاکستری برخاست.

جادوی دوم: آواز وَرْغ آمد.

جادوی سوم: رسیدم، های!

همگی: چه زشت است زیبا، چه زیباست زشتی.

بگردیم در میغ-دودِ پلشتی.

(در مه پنهان می‌شوند).^۲

آدم خودش را این روزها بیشتر گیر می‌آورد. این خودبه‌خود بد نیست، «خودم بدون دیگران» گاه نعمتی است که به حساب نمی‌آید. چه، فرصتی است برای ساختن و بالیدنِ درونی، دور از دیگران، و نگاه بایگان‌ها، نگاهی که همواره سرش در پرونده‌های گذشته ماست و ما را با سابقه‌ی ما یکی می‌گیرد. از نظر آنها ما همان‌ایم، ذات همان ذات است! نگاهی که همیشه ما را دست‌کم می‌گیرد، نگاه دوستان، چه دوستانی! روی عبارت پارادوکسی مشهور مونتین (Montaigne) به این دوستان است آنجا که می‌گوید:

“O my friend, there is no friend!”

«ای دوستانِ من! هیچ دوستی وجود ندارد!» او در اینجا به کسانی خبر می‌دهد که هیچ دوستی در جهان نیست که از قضا دوستانش هستند. به همان‌ها می‌گوید که دوست وجود ندارد. جزء دوم جمله جزء نخست آن را درجا نقض می‌کند. با این خبر و پس از این خبر آنها هم این را درمی‌یابند که از آن پس دیگر در شمار دوستان نیستند و در حقیقت «نه

1. Witch: Where the place?

۲. ویلیام شکسپیر، مکبث، ترجمه داریوش آشوری، نشر آگه. ص ۱۶.

دوستان» اند یا «دوستان ظاهر» زیرا به دسته‌ی کسانی تعلق دارند که معدوم‌اند، نه موجود.^۱

«دوستان ظاهر نظر به مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند و لکن دوست معنوی شما را لأجل شما [برای خودتان] دوست داشته و دارد.» (بهاء‌الله، کلمات مکنونه فارسی). آدم‌ها شیء و ابزار نیستند، خودشان مهم‌اند. اصل دوستی، یعنی دوستی خالص، دوست داشتن دیگران برای خود آنهاست و نه برای سودی که از آنها به ما می‌رسد. با نظر به این ملاک، ملاک دوستی حقیقی، دیگر سخن مونتینی رتوریک و بلاغت صرف نیست. او به حقیقت دوستی ناظر است. «ای دوستان من! دوست حقیقی وجود ندارد.» پس آنچه نیست حقیقت دوستی است، و نه دوستان ظاهری که همه‌جا پیدا می‌شوند و به مصلحت خود با ما دوست می‌شوند و روزی هم با عوض شدن این مصلحت دوستی به سر می‌رسد. او با پنهان کردن یک کلمه، کلمه‌ی حقیقت، و دوستی حقیقی، بازی زبانی به راه انداخته است و توجه فیلسوفان را به خود جلب کرده چون معما درست کرده است.

اقتضای دوستی نزدیکی و میل به نزدیکی است اما نزدیکی را حال زیان است و ظاهراً هر چه دورتر شویم و این قرنطینه دوام بیاورد دوستی‌ها خودبه‌خود رنگ می‌بازد و ما غریبه‌تر می‌شویم. اما نباید از نظر دور بداریم که آنچه در سایه‌ی کرونا رنگ می‌بازد دوستی ظاهری و خالی از حقیقت است نه دوستی حقیقی. کرونا با به رخ کشیدن وضعیت پارادوکسی بالا ما را باحقیقت‌تر می‌کند.

۱. دریدا در کتاب خواندنی خود «سیاست دوستی» (Poetics of Friendship) به تفصیل ته و توی این گزاره را درمی‌آورد. البته همیشه مجال تفصیل و لم بم کردن بیشتر از طرف دیگران هست و هیچ سخنی در این باب ختم کلام نیست.

دوستی و نزدیکی در عبارتی مشهور از انجیل به هم گره می‌خورد. «همسایه‌ی خود را مثل خود محبت نما» (انجیل متی باب ۲۲ آیه‌ی ۳۹). ترجمه‌ی رسمی کتاب مقدس این است. love of neighbor، محبت همسایه، یا Nächstenliebe، دوستی نزدیک‌ترین. همسایه آنکه در مکان به ما نزدیک است باید محل عواطف دوستانه‌ی ما باشد. در ظاهر، دور شدن از نزدیک و نزدیکان و پرهیز بزرگ از انسان نزدیک به خود نقطه‌ی مقابل وحدت و به هم پیوستن عالم انسانی است که مستلزم نزدیک شدن به هم است. گویا ما در انتهای شب و تاریک‌ترین لحظه‌ها هستیم. «چراغ رابطه تاریک است» (فروغ فرخزاد). آن عبارت پارادوکسی و متناقض‌نمای مونتینی نیز به یک معنا آنجا که چراغ رابطه تاریک است کاملاً راست می‌آید. کرونا انسان را از انسان برحذر داشته است. حال در این تاریکی باید محبت‌مان به خودمان بیشتر باشد تا دیگران از ما آسیب نبینند و ما نیز توانسته باشیم متقابلاً محبت خود را در حق آنها اثبات کنیم، ولی بیش از آن و پیش از آن در حق خود اثبات کرده‌ایم. قضیه قدری پیچیده شده است. «همسایه‌ی خود را مثل خود محبت نما» تبصره خورده است. این اصل که سنگ بنای الهیات دوستی در مسیحیت است جرح و تعدیل شده است. هم‌ارزی ظاهری بین خود و همسایه از بین رفته است. نقاب کنار رفته است. عملاً امریکایی‌ها مکزیکی‌های همسایه‌ی خود را مثل خود دوست ندارند. تردد مواد مخدر و مجرمان بین دو کشور مدت‌هاست که چراغ رابطه را تیره کرده است، چنانکه بین ملل و اقوام هم‌جوار بسیاری دیگر در جهان، چون روسیه و اوکراین. حقیقت این است که انسان نمی‌تواند همسایه‌ی خود را مثل خود دوست داشته باشد، چون خودش را بیشتر دوست دارد، و این گناه نیست حتی در مسیحیت. ارسطو می‌گوید: «آدمی بهترین دوست خویش است و از این رو باید خود را بیشتر از

همه‌ی کسان دیگر دوست بدارد.»^۱ او برای اینکه این را از خودخواهی جدا کند توضیح می‌دهد که اگر کسی هر آنچه را زیبا و شریف است برای خود بخواد و عدل بورزد و فضائل را برای خود بخواد کسی او را خودخواه نمی‌خواند. به این ترتیب، ارسطو خوددوست داشتن را تحلیل و معنی می‌کند. او در ادامه استدلال می‌کند که «انسان بافضیلت باید خودش را دوست بدارد، زیرا اعمال شریف او، هم برای خودش سودمندند و هم برای دیگران، ولی مرد فرومایه که از غریز و امیال خود پیروی می‌کند نباید خود را دوست بدارد زیرا هم به خودش زیان می‌رساند و هم به دیگران. در مرد فرومایه، آنچه می‌کند و آنچه باید بکند با یکدیگر تعارض دارند در حالی که مرد شریف همیشه آن را می‌کند که باید بکند.» با این همه، ما می‌دانیم که انسان خودش را دوست دارد چه شریف چه فرومایه، و علاوه بر آن جز استثنائاً خود را بیش از دیگران دوست دارد. ارسطو در «اخلاق نیکوماخوس» یک استثناء برای آن قائل است: «پدر و مادر فرزندان‌شان را مانند خودشان دوست دارند زیرا آن‌چه از آنان پدید آمده است و وجود دارد، پس از جدا شدن از آنان همانند "من" دوم ایشان است.»^۲

کرونا این حکم اخلاقی مسیحی را وارونه می‌کند آن هم بعد از کشف شرط محال آن و پاس‌داشت آن و بازگونه کردن محتوای آن و سویه‌ی درونی‌اش با اتکا بر این شرط. از آنجا که ما خودمان را بیش از همسایه (در معنای وسیع لفظ، در هر اجتماعی نزدیک‌ترین، ولو برای دمی و ساعتی، همسایه‌ی ماست) دوست داریم و همسایه فرزندان ما نیست، یعنی «من دوم» ما نیست، حکم کرونا در مقابل حکم مسیح، حکم طبیعت در برابر حکم ماوراءطبیعت، این است: از برای خود، از

۱. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، طرح نو، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۳۵۲.

۲. همانجا، ص ۳۲۲.

همسايه و هر آن کس که نزديک‌ترين است بپرهيز و دور شو. چون خودت را دوست داری، و مادام که خودت را دوست داری، همسايه‌ات را هم دوست داشته‌ای، والا چنانکه نيچه به درستی دريافته است: «همسايه‌دوستي شما نادوستي شما با خويشتن است.» در اين مقام هر چه اين خود را دوست داشتن نيرومندتر باشد دوستي ما با نزديکان و همسايگان در اماکن شلوغ و هر جای ديگر بيشتر است. نيچه در نقد خود می‌نويسد: «از خويش به همسايه می‌گريزيد و می‌خواهيد از آن فضيلتی بسازيد.»^۱ او در نقد خود گره پيوند «نزديکی» و «دوستی» را از هم می‌گشايد، به عبارت ديگر دوستي «دوستی» و «نزديکی» را به هم می‌زند و «دوستی» را با «دوری» دوست می‌کند. ديگر نمی‌توان چنانکه در آن مثل فارسی می‌گويند، «دوری و دوستی!»، شرط دوستي را دوری دانست، يعنی اگر می‌خواهيد دوست بمانيد دور از هم زندگی کنید. از آنجا که اقتضای دوستي نزديکی است و «نزديکی» و صميميت اجزای جدایی‌ناپذير دوستي‌اند. در اصل ما با گفتن «دوری و دوستی!» نقیضه‌گویی می‌کنيم و طعنه می‌زنيم. او فضيلت را در اين می‌داند: «والتر از عشق به همسايه عشق به دورترين است و به آيندگان.» و «برادران، شما را همسايه‌دوستي اندرز نمی‌گويم. اندرز من به شما عشق به دورترين است.» «دوری و دوستی» به ويژه اين «دوری و دوستی جهانی» اين روزها را بايد فضيلتی بالاتر دانست و حتی مغنم شمرد.

آن اصلی که در عصر کرونا هم کار می‌کند اصل همه را مثل خود ديدين است، اصل يگانگی انسان‌ها. اصل به کار گرفتن چشم است، چشم بيرون و چشم درون، اما با چشم درون چشم بيرون را به کار ديدين گماشتن، به کار از دور ديدين و دورترين را ديدين، چون می‌توان از ديگران

۱. چنين گفت زرتشت، ترجمه داريوش آشوری.

دور بود و اساس رابطه را نزدیکی مکانی قرار نداد اما دوری را معادل بیگانگی و نادوستی نگرفت. دور باش تا کرونا بگذرد اما در عین یگانگی و نزدیکی. کرونا دقیقاً بر یگانگی ما انگشت نهاده است، بر مثل هم بودن آدم امریکایی و ایرانی و چینی و روسی. حال بدن‌ها بر اثر تهدید موجودی نادیدنی عقب نشسته است. به سبب ضعف. شباهت به هم در ضعف! ضعف بدنی! چه می‌شود کرد انسان ضعیف است! این درست، اما تاکنون نمی‌دانستیم که این ضعف چه پریهاست و خود امتیاز است برای نزدیک‌تر کردن احساسات درونی. بیماری مثل همیشه آدم‌ها را مراقب و نگران هم کرده است. در تمدن مادی ما محسوس‌ترین چیزها یعنی بدن، و سرنوشت یکسان بدن‌ها احساسات قلبی را به هم نزدیک کرده است. ما که فکر می‌کردیم باید ایده‌ها افکار را عوض کند، طرز نگاه ما را دگرگون کند تا به هم نزدیک شویم، ما که برای رسیدن به مقصد وحدت و یگانگی نوع انسان برای نجات او تاکنون تنها به وجود یک ابزار پی برده بودیم و آن هم اندیشه بود و یکسره در سودای القای تصورات نزدیک‌کننده و هماهنگ‌کننده‌ی عالم انسانی در گفتارهای علمی و عقلانی خود بودیم غافل از استعداد بدن، از امکان این بدن خوارشده در القائات عارفانه برای یگانگی عالم انسانی بودیم، آن هم نه توانایی بدن بلکه ناتوانی بدن. اگر هم کسی این مقصد شریف را تعقیب می‌کرده است تحت تأثیر بعضی القائات بدن را خوار می‌کرده و چه بسا آن را سد راه می‌دانسته است، به‌ویژه که رنگ پوست این بدن چه فتنه‌ها و آتش‌ها که برنیرفروخته است. حال ضعف بدن و ناتوانی آن ما را متوجه خود کرده است و نیز متوجه بدن‌های دیگر و آدم‌های دیگر. نزدیکی منحصر به در کنار هم بودن و در یک مکان در جوار هم قرار داشتن نیست. نزدیکی انسانی بیش از آن به التفات و توجه است. ما به درستی وقتی به چیزی نزدیک‌ایم که به آن التفات داریم بدون این

توجه نزدیکی در کنار هم بودن دو شیء است، بدون حضور انسان. **همنوع را نگران باید بود اما نه چون همسایه‌ی ما و در نزدیک‌ترین مکان به ماست، بلکه چون مثل ماست، برآمده از یک درخت و روپیده بر یک شاخسار؛ و نزدیکی‌اش به ما بسیار بنیادی‌تر از نزدیکی مکانی و حق همسایگی است.** مردمان را مثل خود دیدن توجه به حقیقتی هستی‌شناختی است که فقط باید پذیرفت. لازم نیست خودمان را نادیده بگیریم، سهل است باید به راستی خود را ببینیم و دوست داشته باشیم. این گامی به پیش است چون گامی به پس و بنیاد است.

«ای دوستان، سرآورده یگانگی بلند شد. به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید. همه بار یک دار [درخت] اید و برگ یک شاخسار» (بهاء‌الله)

آیا ویروس کرونا نگرش ما به مرگ را تغییر خواهد داد؟

یووال نوح هراری^۱
برگردان: عرفان ثابتی

دنیای مدرن مبتنی بر این باور است که انسان‌ها می‌توانند مرگ را بفریبند و بر آن غلبه کنند. این نگرش انقلابی جدیدی است. در بخش عمده‌ای از تاریخ، آدمیان با رام‌خویی تسلیم مرگ می‌شدند. تا اواخر دوران مدرن، اکثر ادیان و ایدئولوژی‌ها مرگ را نه تنها سرنوشت محتوم ما بلکه منبع اصلی معنای زندگی می‌شمردند. مهم‌ترین رویدادهای زندگی بشر پس از واپسین دم حیات رخ می‌داد. تنها در آن وقت بود که انسان به اسرار واقعی زندگی پی می‌برد. تنها در آن هنگام بود که آدمی به رستگاری جاودانی دست

۱. یووال نوح هراری استاد تاریخ در دانشگاه عبری اورشلیم در اسرائیل و نویسنده‌ی کتاب‌های پرفروش انسان خردمند، انسان خداگونه و ۲۱ درس برای قرن بیست و یکم است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Yuval Noah Harari, [‘Will coronavirus change our attitudes to death? Quite the opposite’](#), *The Guardian*, 20 April 2020.

می‌یافت یا به عذاب ابدی دچار می‌شد. در جهانی عاری از مرگ. و بنابراین، عاری از بهشت و جهنم و تناسخ. ادیانی نظیر مسیحیت، اسلام و آیین هندو بی‌معنی می‌شدند. در بخش عمده‌ای از تاریخ، بهترین اذهان بشری سرگرم معنا بخشیدن به مرگ بودند، و نه تلاش برای غلبه بر آن. «حماسه‌ی گیلگمش»، اسطوره‌ی اورفه و اوریدیس، کتاب مقدس، قرآن، وداها، و دیگر کتب مقدس و قصه‌های بی‌شمار صبورانه به آدمیان درمانده توضیح می‌دادند که ما می‌میریم چون خدا یا کیهان یا طبیعت چنین مقدر کرده‌اند، و بهتر است که با فروتنی و متانت این سرنوشت را بپذیریم. شاید روزی خداوند با عمل مابعدالطبیعی عظیمی مثل رجعت مسیح مرگ را از میان بردارد. اما بی‌تردید سازمان‌دهی کردن چنین انقلابی در توان آدمیان نبود.

سپس نوبت به انقلاب علمی رسید. برای دانشمندان، مرگ حکمی الهی نیست. صرفاً مشکلی فنی است. انسان‌ها به فرمان خدا نمی‌میرند بلکه به علت نوعی نقص فنی از دنیا می‌روند. قلب از جاری کردن خون بازی‌ایستد. سرطان، کبد را از بین می‌برد. ویروس‌ها در ریه‌ها تکثیر می‌شوند. و چه چیزی عامل این همه مشکلات فنی است؟ دیگر مشکلات فنی. قلب از تپش بازی‌ایستد چون اکسیژن کافی به عضله‌ی قلب نمی‌رسد. سلول‌های سرطانی در کبد گسترش می‌یابند چون تصادفاً نوعی جهش ژنتیکی رخ داده است. ویروس‌ها در ریه‌ها جاخوش می‌کنند چون یک نفر در اتوبوس عطسه کرد. پای هیچ چیز مابعدالطبیعی‌ای در میان نیست.

و دانشمندان عقیده دارند که هر مشکل فنی‌ای راه‌حلی فنی دارد. برای غلبه بر مرگ لازم نیست که منتظر رجعت مسیح بمانیم. دو دانشمند می‌توانند این کار را در آزمایشگاه انجام دهند. در حالی که به طور سنتی پرداختن به مرگ در حیطه‌ی تخصص کشیش‌ها و متألهین سیاه‌جامه

آیا ویروس کرونا نگرش ما به مرگ را تغییر خواهد داد؟

بود، اکنون دانشمندانی به آن می‌پردازند که روپوش سفید بر تن دارند و در آزمایشگاه تحقیق می‌کنند. اگر تپش قلب بگیریم، می‌توان با ضربان‌ساز قلب آن را تحریک کرد یا حتی پیوند قلب انجام داد. اگر سرطان بگیریم، می‌توان با پرتودرمانی آن را از بین برد. اگر ویروس‌ها در ریه‌ها تکثیر یابند، می‌توان با مصرف داروهای جدید آنها را مهار کرد.

البته فعلاً نمی‌توانیم همه‌ی مشکلات فنی را حل کنیم. اما داریم تلاش می‌کنیم. بهترین اذهان بشری دیگر وقت‌شان را صرف معنا بخشیدن به مرگ نمی‌کنند. در عوض، به تلاش برای افزایش طول عمر مشغول‌اند. آنها سرگرم تحقیق درباره‌ی نظام‌های میکروبیولوژیک، فیزیولوژیک و ژنتیکی‌اند که عامل بیماری و کهن‌سالی به شمار می‌روند؛ آنها مشغول تولید داروهای جدید و ارائه‌ی درمان‌های انقلابی‌اند.

تلاش انسان برای افزایش طول عمر به طرز چشمگیری موفقیت‌آمیز بوده است. در دو قرن گذشته، میانگین امید به زندگی از کمتر از ۴۰ سال به ۷۲ سال در کل دنیا، و بیش از ۸۰ سال در بعضی از کشورهای پیشرفته، افزایش یافته است. میزان مرگ‌ومیر کودکان فوق‌العاده کاهش یافته است. تا قرن بیستم، دست‌کم یک سوم از کودکان هرگز به دوران بزرگسالی نمی‌رسیدند و معمولاً به بیماری‌هایی مثل اسهال خونی، سرخک و آبله مبتلا می‌شدند. در انگلستان قرن هفدهم، از هر ۱۰۰۰ نوزاد حدود ۱۵۰ نفر در همان سال اول جان خود را از دست می‌دادند و تنها حدود ۷۰۰ نفر از آنها به ۱۵ سالگی می‌رسیدند. امروز از هر ۱۰۰۰ نوزاد انگلیسی تنها ۵ نفر در سال اول زندگی جان خود را از دست می‌دهند و ۹۹۳ نفر از آنها به ۱۵ سالگی می‌رسند. در کل دنیا، میزان مرگ‌ومیر کودکان به کمتر از ۵ درصد کاهش یافته است.

تلاش آدمیان برای حفظ جان و افزایش طول عمر چنان موفقیت‌آمیز بوده که جهان‌بینی ما به شدت تغییر کرده است. در حالی که ادیان سنتی

زندگی اخروی را منبع اصلی معنا می‌دانستند از قرن هجدهم به بعد ایدئولوژی‌هایی مثل لیبرالیسم، سوسیالیسم و فمینیسم اصلاً به زندگی پس از مرگ توجه نکردند. وقتی یک کمونیست می‌میرد دقیقاً چه اتفاقی برایش رخ می‌دهد؟ بعد از مرگ چه بر سر یک سرمایه‌دار می‌آید؟ برای یک فمینیست چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ جست‌وجو در آثار کارل مارکس، آدام اسمیت یا سیمون دوبووار برای یافتن پاسخی به این پرسش‌ها بی‌فایده است.

تنها ایدئولوژی مدرنی که همچنان به مرگ اهمیت می‌دهد ناسیونالیسم است. ناسیونالیسم، در هنگام درماندگی و غلبه‌ی احساسات، وعده می‌دهد که هر که در راه کشور جانش را فدا کند تا ابد در یاد ملت زنده خواهد ماند. اما این وعده آنقدر مبهم است که حتی اکثر ناسیونالیست‌ها هم واقعاً از آن سر در نمی‌آورند. چطور می‌توان واقعاً در یاد ملت «زنده» ماند؟ پس از مرگ چطور می‌توان فهمید که آیا مردم ما را به یاد می‌آورند یا نه؟ یک بار از وودی آلن پرسیدند که آیا امیدوار است که تا ابد در یاد سینمادوستان زنده بماند. او در پاسخ گفت: «ترجیح می‌دهم که در آپارتمانم زنده بمانم.» حتی کانون توجه بسیاری از ادیان سنتی هم تغییر کرده است. این ادیان به جای این که بهشت اخروی را وعده دهند بسیار بیش از پیش وعده‌های این‌جهانی می‌دهند.

آیا بیماری همه‌گیر فعلی نگرش ما به مرگ را تغییر خواهد داد؟ به احتمال زیاد نه. کاملاً برعکس. به احتمال زیاد کووید ۱۹ تلاش ما برای حفظ جان آدمی را مضاعف خواهد کرد. واکنش فرهنگی رایج به کووید ۱۹ نه تسلیم و رضا بلکه آمیزه‌ای از خشم و امید است.

در هنگام بروز بیماری‌های همه‌گیر در جوامع پیشامدرنی مثل اروپای قرون وسطی، مردم می‌ترسیدند که جان خود را از دست بدهند و از مرگ عزیزان‌شان مات و مبهوت می‌شدند اما واکنش فرهنگی رایج عبارت بود

آیا ویروس کرونا نگرش ما به مرگ را تغییر خواهد داد؟

از تسلیم و رضا. شاید این همان چیزی است که روان‌شناسان «درماندگی اکتسابی» می‌خوانند. مردم به خود می‌گفتند که این خواست خدا بوده است. یا شاید عذاب الهی در ازای گناهان بشر. «خدا بهتر از هر کسی می‌داند. ما آدم‌های شرور مستحق این عذاب‌ایم. سرانجام معلوم خواهد شد که این امر حکمتی داشته و به خیر و صلاح انسان بوده است. جای نگرانی نیست، آدم‌های خوب در بهشت پاداش خواهند گرفت. نباید وقت خود را برای یافتن دارو تلف کرد. این بیماری را خدا نازل کرده تا ما را مجازات کند. آنهایی که فکر می‌کنند انسان می‌تواند به مدد خلاقیت خود بر این بیماری همه‌گیر غلبه کند فقط دارند گناه غرور را به سیاه‌هی دیگر تبهکاری‌های خود اضافه می‌کنند. مگر ما کیستیم که بخواهیم نقشه‌های خدا را نقش بر آب کنیم؟»

امروز نگرش کاملاً متضادی حاکم است. هر وقت عده‌ی زیادی بر اثر وقوع فاجعه‌ای مثل تصادف قطار، آتش‌سوزی در آسمان‌خراش یا توفان جان خود را از دست می‌دهند این امر را حادثه‌ای قابل پیشگیری و ناشی از قصور و کوتاهی انسان می‌شماریم و نه مجازات الهی یا بلای طبیعی اجتناب‌ناپذیر. اگر شرکت راه‌آهن در بودجه‌ی ایمنی خست به خرج نداده بود، اگر شهرداری مقررات بهتری را درباره‌ی سوانح آتش‌سوزی وضع کرده بود و اگر دولت سریع‌تر امداد رسانی کرده بود، جان این آدم‌ها نجات پیدا می‌کرد. در قرن بیست و یکم، مرگ تعداد زیادی از آدم‌ها خودبه‌خود به اقامه‌ی دعوی و دادخواهی و تحقیق و تفحص می‌انجامد. نگرش ما به بیماری‌های همه‌گیر نیز همین‌طور است. هر چند بعضی از وعظ مذهبی بی‌درنگ ایدز را مجازات الهی همجنس‌گرایان می‌شمردند اما چنین دیدگاه‌هایی منحصر به حاشیه‌نشینان دیوانه‌ی جامعه‌ی مدرن بود و اکنون اکثر مردم شیوع ایدز، ابولا و دیگر بیماری‌های همه‌گیر اخیر را ناشی از کوتاهی و قصور سازمانی می‌دانند. ما تصور می‌کنیم که انسان

به دانش و ابزار لازم برای مهار چنین بیماری‌هایی مجهز است، و اگر با این همه بیماری واگیرداری گسترش یابد، این امر ناشی از بی‌کفایتی مسئولان است نه خشم و غضب الهی. کووید ۱۹ هم از این قاعده مستثنا نیست. هنوز در بحبوحه‌ی این بحران به سر می‌بریم اما هر کسی دارد تقصیر را به گردن دیگری می‌اندازد. کشورهای مختلف یکدیگر را متهم می‌کنند. سیاستمداران رقیب مسئولیت را مثل نارنجک بی‌ضامن به یکدیگر حواله می‌دهند.

علاوه بر خشم، امید هم موج می‌زند. قهرمانان ما کشیش‌هایی نیستند که مردگان را به خاک بسپارند و برای فاجعه عذر و بهانه بیاورند. قهرمانان ما پزشکان و پرستارانی‌اند که جان آدم‌ها را نجات می‌دهند. و آبروقهرمانان ما دانشمندانی هستند که در آزمایشگاه مشغول‌اند. درست همان طور که سینمادوستان می‌دانند که اسپایدرمن و واندر وومن سرانجام بر آدم‌بدها غلبه خواهند کرد و جهان را نجات خواهند داد، ما هم کاملاً مطمئن‌ایم که ظرف چند ماه، شاید یک سال، آزمایشگاهیان درمان‌های مؤثر و حتی واکسن کووید ۱۹ را پیدا خواهند کرد. آن وقت به این ویروس نکبت‌نشان خواهیم داد که چه کسی سرور و ارباب این سیاره است! همه، از کاخ سفید گرفته تا وال استریت و بالکن‌خانه‌ها در ایتالیا، می‌پرسند: «واکسن چه وقتی آماده خواهد شد؟» چه وقتی. نه این که «آیا واکسن آماده خواهد شد؟»

وقتی واکسن آماده شود و این بیماری عالم‌گیر از بین برود، بشر چه درس عبرتی خواهد گرفت؟ به احتمال قوی، خواهیم فهمید که باید بیشتر در حفظ جان آدم‌ها سرمایه‌گذاری کنیم. باید بیمارستان‌ها، پزشکان و پرستاران بیشتری داشته باشیم. باید دستگاه‌های تنفس مصنوعی، روبوش‌های محافظ و کیت‌های آزمایش بیشتری را ذخیره کنیم. باید

آیا ویروس کرونا نگرش ما به مرگ را تغییر خواهد داد؟

مبالغ بیشتری را به تحقیقات مربوط به عوامل بیماری‌زای ناشناخته و درمان‌های جدید اختصاص دهیم. دوباره نباید غافلگیر شویم. بعضی ممکن است بگویند که این حرف نادرست است و این بحران باید به ما فروتنی بیاموزد. به نظر آنها، ما نباید اینقدر به توانایی خود برای مهار کردن قوای طبیعت اطمینان داشته باشیم. بسیاری از این مخالفان ذهنیتی قرون وسطایی دارند و هر چند فروتنی را موعظه می‌کنند اما ۱۰۰ درصد مطمئن‌اند که حق با آنهاست. بعضی از آدم‌های متعصب نمی‌توانند جلوی خودشان را بگیرند. کشیشی که جلسات هفتگی مطالعه‌ی کتاب مقدس را برای اعضای هیئت دولت دونالد ترامپ برگزار می‌کند این بیماری همه‌گیر را مجازات الهی همجنس‌گرایی خوانده است. اما امروز حتی متولیان سنت هم به جای کتاب مقدس به علم اعتماد می‌کنند.

کلیسای کاتولیک به مؤمنان دستور می‌دهد که به کلیسا نروند. اسرائیل کنیسه‌ها را تعطیل کرده است. جمهوری اسلامی ایران مردم را از حضور در مساجد منع کرده است. برگزاری مراسم عمومی در همه‌ی معابد ممنوع شده است. همه‌ی اینها علتش این است که دانشمندان محاسباتی انجام داده و توصیه کرده‌اند که اماکن مذهبی تعطیل شود. البته همه‌ی کسانی که ما را از غرور بیجا برحذر می‌دارند متحجر نیستند. حتی دانشمندان هم موافق‌اند که باید انتظارات معقولی داشته باشیم و نباید کورکورانه ایمان داشته باشیم که پزشکان می‌توانند ما را از گزند همه‌ی مصائب زندگی در امان نگه دارند. در حالی که قدرت کل بشر افزایش می‌یابد، تک‌تک افراد هنوز ضعیف‌اند. شاید تا یکی دو قرن دیگر دانش، عمر آدمی را به طور نامحدود افزایش دهد اما هنوز چنین امری ممکن نیست. به استثنای احتمالاً معدودی از نوزادان میلیاردرها، همه‌ی

ما روزی خواهیم مرد و عزیزانمان را از دست خواهیم داد. ما باید به ناپایداری خود اقرار کنیم.

برای قرن‌ها آدمیان از دین به عنوان سازوکاری دفاعی بهره برده‌اند و عقیده داشته‌اند که حیات اخروی جاویدان خواهند داشت. اکنون مردم گاهی از علم به عنوان نوعی سازوکار دفاعی جایگزین استفاده می‌کنند و عقیده دارند که پزشکان همیشه جان آنها را نجات خواهند داد و تا ابد در آپارتمان خود زندگی خواهند کرد. ما به نگرشی متعادل احتیاج داریم. باید به علم اعتماد داشته باشیم که از پس بیماری‌های همه‌گیر برخواند آمد اما در عین حال باید میرایی و فناپذیری خود را بپذیریم.

بحران کنونی ممکن است بر آگاهی بسیاری از افراد از ناپایداری زندگی انسان و دستاوردهای بشر بیفزاید. با وجود این، کل تمدن مدرن ما به احتمال زیاد مسیر متفاوتی را در پیش خواهد گرفت. حال که این تمدن به ضعف و شکنندگی خود پی برده است در صدد تقویت قوای دفاعی‌اش برخواند آمد. بعید می‌دانم که پس از رفع بحران فعلی، بودجه‌ی دپارتمان‌های فلسفه افزایش یابد. اما شرط می‌بندم که بودجه‌ی دانشکده‌های پزشکی و نظام‌های مراقبت درمانی به شدت افزایش خواهد یافت.

شاید این بهترین چیزی است که می‌توان انتظار داشت. دولت‌ها به هر حال در فلسفه تبحر ندارند. این حوزه‌ی تخصصی آنها نیست. دولت‌ها واقعاً باید بر بهبود نظام‌های مراقبت درمانی تمرکز کنند. این وظیفه‌ی افراد است که فلسفه را بهبود بخشند. پزشکان نمی‌توانند معمای وجود را برای ما حل کنند. اما می‌توانند برای ما وقت بیشتری بخرند تا با این معما کلنجار برویم. این دیگر به خودمان بستگی دارد که با این وقت چه کار کنیم.

چطور از درون اتاق خود به دور دنیا سفر کنیم

آلن دو باتن^۱
برگردان: عرفان ثابتی

در دهه‌ی ۱۶۵۰ میلادی، پلز پاسکال، فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی، یکی از نامتعارف‌ترین گزین‌گویه‌های کل تاریخ را بر زبان آورد: «تنها علت بدبختی آدمی این است که نمی‌تواند بی‌سروصدا در اتاقش بماند.» واقعاً؟ بی‌تردید اجبار به بی‌سروصدا باقی ماندن در اتاق خود سرآغاز نوع فوق‌العاده پیشرفته‌ای از شکنجه‌ی روانی است، مگر نه؟ چه چیزی ممکن است بیش از این با روحیه‌ی بشر ناسازگار باشد که به اجبار در چاردیواریِ خانه‌ی خود بماند وقتی، بالقوه، می‌تواند به سراسر کره‌ی زمین سفر کند؟

با این همه، نظر پاسکال به طور مفیدی یکی از جاافتاده‌ترین باورهای ما را به چالش می‌کشد: این که همیشه باید به محل‌های جدیدی برویم

۱. آلن دو باتن نویسنده و پژوهشگر بریتانیایی است. آنچه می‌خوانید برگردان این نوشته‌ی او با عنوان اصلی زیر است:

Alain de Botton, '[Alain de Botton: How to travel from your sofa](#)', *Financial Times*, 17 March 2020.

تا چیزهای تازه و ارزشمندی را کشف کنیم. اما اگر واقعاً گنجینه‌ای در درون خودمان نهفته باشد چه؟

چه می‌شود اگر همین حالا مغزمان به اندازه‌ی کافی پُر از تجربیات حیرت‌انگیز، آرامش‌بخش و جالبی باشد که برای واری و تأمل در باب آنها باید ده برابر عمر کنیم؟ چه می‌شود اگر مشکل واقعی ما بیش از محبوس ماندن در خانه این باشد که ندانیم چطور به بهترین نحو از داشته‌های فعلی خود استفاده کنیم؟

محبوس ماندن در خانه مزایای شگفت‌انگیزی دارد. اولینش این است که ما را به اندیشیدن ترغیب می‌کند. بر خلاف تصورمان، تنها اندکی از ما خلوت می‌گزینیم و ایده‌های بدیع و جسورانه‌ای را در ذهن می‌پروریم که می‌تواند مایه‌ی سرزندگی و پیشرفت در زندگی شود. وقتی روی کاناپه لم داده‌ایم و در افکار خود غوطه‌وریم ممکن است ایده‌های جدیدی به ذهن‌مان خطور کند که وضعیت ذهنی موجودمان را بر هم زند.

برای مثال، یک فکر بدیع ممکن است سبب شود چیزی را که اطرافیان‌مان عادی می‌پندارند، عادی نشماریم. یا شاید سرآغاز آن باشد که دریابیم نگرش دیرینه‌ی ما به مسئله‌ی مهمی در زندگی نادرست بوده است. اگر هر ایده‌ی جدیدی را جدی بگیریم، ممکن است رابطه‌ای را ترک کنیم، از شغلی دست برداریم، دوستی‌ای را به هم بزنیم، از کسی عذرخواهی کنیم، دوباره به گرایش جنسی خود بیندیشیم یا عادت‌ی را ترک کنیم.

مدتی تفکر بی‌سروصدا در اتاق فرصتی را فراهم می‌آورد تا ذهن‌مان بتواند به خود سر و سامان دهد و خود را بفهمد. در این صورت، سخن گفتن از ترس‌ها، دلخوری‌ها و امیدها آسان‌تر می‌شود؛ از افکارمان کمتر می‌ترسیم- دلخوری‌مان کاهش می‌یابد، آرام‌تر می‌شویم و مسیر زندگی‌مان مشخص‌تر می‌شود. در نتیجه، ذره‌ذره خودمان را اندکی بهتر می‌شناسیم.

چطور از درون اتاق خود به دور دنیا سفر کنیم

علاوه بر این، در اتاق مان می‌توانیم سفرهای قبلی خود را مرور کنیم. این ایده‌ی رایجی نیست. اغلب اوقات، برای طراحی کردن تجربیات سیاحتی جدید به مشوق‌های نیرومندی احتیاج داریم. اهمیت دادن به مرور ذهنی سفرهای قبلی اندکی عجیب- یا اساساً غم‌انگیز- به نظر می‌رسد. این امر بسیار مایه‌ی تأسف است. ما گذشته‌ی خود را به دقت بررسی نمی‌کنیم. اتفاقات مهمی را که برای مان رخ داده به پسِ ذهنِ خود می‌رانیم و انتظار نداریم که دوباره با آنها روبه‌رو شویم. اما می‌توان سلسله‌مراتب اعتبار را اندکی تغییر داد و گفت که غوطه‌ور شدن مستمر در خاطرات سفرها می‌تواند نقشی حیاتی در تقویت و تسلی دادن به ما داشته باشد. و، به‌ویژه، شاید ارزان‌ترین و منعطف‌ترین نوع سرگرمی باشد. در خانه نشستن و تأمل کردن درباره‌ی سفری قدیمی به یک جزیره باید به اندازه‌ی پیاده‌روی کردن آهسته در آن جزیره معتبر باشد.

با نادیده گرفتن خاطرات خود به بچه‌های لوسی شبیه می‌شویم که هر تجربه‌ی لذت‌بخشی به سرعت دل‌شان را می‌زند و به سراغ شور و هیجان تازه‌ای می‌روند. شاید یکی از دلایل این که احساس می‌کنیم به این همه تجربه‌ی جدید احتیاج داریم این است که از هضم تجربیات قبلی خود عاجزیم.

برای افزایش تمرکز بر خاطرات مان به هیچ وسیله‌ای احتیاج نداریم. بی‌تردید نیازی به به دورین نیست. ذهن مان خودش دوربینی دارد: دوربینی که همیشه روشن است، و هر چیزی را که می‌بینیم ضبط می‌کند. انبوهی از تجربیات در ذهن مان صحیح و سالم مانده‌اند و فقط منتظرند که از خود چنین سؤالاتی بپرسیم: «پس از ورود به آنجا کجا رفتیم؟» یا «اولین صبحانه‌ای که خوردیم چطور بود؟» این که تجربیات مان از نظر محو شده‌اند به این معنی نیست که از بین رفته‌اند.

به لطف هنر تجدیدخاطره می‌توان دوباره با جان‌مایه‌ی خوشایند این تجربیات ارتباط برقرار کرد.

ما بی‌وقفه از واقعیت مجازی حرف می‌زنیم. اما به وسایل الکترونیک احتیاج نداریم. بهترین دستگاه‌های واقعیت مجازی را در سرمان داریم. می‌توانیم- همین حالا- چشم‌های خود را ببندیم و به بهترین و تسلی‌بخش‌ترین و خوشایندترین بخش‌های گذشته‌ی خود سفر کنیم. ما به سفر کردن تمایل داریم چون فکر می‌کنیم که واقعیت یک صحنه از تصویر ذهنی آن بهتر است. وقتی ناراحت‌ایم که نمی‌توانیم جایی برویم خوب است طرز کار ذهن‌مان را بررسی کنیم. همیشه چیز دیگری هست که آن منظره‌ی زیبای مقصد را تیره‌وتار می‌کند، چیزی آنقدر پیچیده و بغرنج که سبب می‌شود از یاد ببریم چرا خانه را ترک کرده‌ایم. این چیزی جز «خودمان» نیست. برای این که از مقصد لذت ببریم چاره‌ای نداریم جز این که خودمان را نیز همراه‌مان ببریم. یعنی باید انبوهی از باروبندیل ذهنی‌مان را همراه داشته باشیم، همان چیزهایی که زندگی روزمره‌ی ما را اینقدر دشوار می‌کند: آن همه اضطراب، اندوه، سردرگمی، احساس گناه، زودرنجی و ناامیدی.

اما وقتی برای چند دقیقه سفری را در ذهن مجسم می‌کنیم خبری از این باروبندیل ذهنی نیست. بنابراین، در خیال خود می‌توانیم از مناظر پاک و بی‌آلایش لذت ببریم. اما وقتی در معبدی زرین یا بر فراز کوهی پوشیده از درختان کاج ایستاده‌ایم، این باروبندیل ذهنی اجازه نمی‌دهد که از منظره‌ها لذت ببریم.

طرفه این که با چیزی غم‌انگیز و در عین حال خنده‌دار مواجه‌ایم: آن همه زحمتی که برای سفر جسمانی می‌کشیم ضرورتاً ما را به جوهره‌ی مطلوب‌مان نزدیک‌تر نمی‌کند. باید به خود یادآوری کنیم که می‌توان صرفاً با فکر کردن درباره‌ی هر جایی از بهترین جنبه‌های آن لذت برد.

چطور از درون اتاق خود به دور دنیا سفر کنیم

اجازه دهید به سراغ فرانسوی دیگری برویم که فلسفه‌ی اساسی مشابهی دارد. در بهار سال ۱۷۹۰، نویسنده‌ی ۲۷ ساله‌ای به نام زاویه دومستر خودش را در خانه حبس کرد و تصمیم گرفت که شگفتی‌ها و زیبایی‌های نزدیک به خود را بررسی کند؛ او شرح این ماجرا را در کتاب «سفر به دور اتاق» منتشر کرد.

این کتاب داستان طنزآمیز جذابی را روایت می‌کند. دومستر در را می‌بندد و پیژامه‌ی صورتی و آبی‌رنگی را بر تن می‌کند. بدون این که لازم باشد چمدان ببندد، به کاناپه «سفر» می‌کند و از منظر جدید به آن می‌نگرد. این بار پایه‌های زیبای کاناپه را تحسین می‌کند و اوقات خوشایندی را به یاد می‌آورد که در میان کوسن‌های آن گذرانده و رؤیای عشق و کامیابی حرفه‌ای را در سر پرورانده است.

سپس توجه دومستر به تخت‌خوابش جلب می‌شود. از منظر یک مسافر، به ارزش این اثاثیه هم پی می‌برد. به یاد شب‌های مطبوعی می‌افتد که در آن گذرانده و به این می‌بالد که ملافه‌هایش با پیژامه‌هایش همخوانی دارد. او می‌نویسد: «به همه توصیه می‌کنم که در صورت امکان، روتختی صورتی و سفید بگیرند» زیرا این رنگ‌ها آدم بدخواب را به خوابی آرام و مطبوع فرومی‌برد.

کتاب دومستر طنزآمیز است اما با این حال مبتنی بر نگرشی عمیق است: این که لذت بردن از محل‌های جدید شاید بیشتر وابسته به ذهنیت مسافر باشد تا مقصد سفر. اگر می‌توانستیم با همین ذهنیت به اتاق‌های خانه و محله‌های اطراف خود بنگریم شاید این محل‌ها نیز به اندازه‌ی سرزمین‌های بیگانه جذاب به نظر می‌رسیدند.

ذهنیت مسافر چیست؟ احتمالاً ویژگی‌های اصلی آن عبارت‌اند از پذیرش، درک و فهم و قدردانی. مهم این است که برای استفاده از این ذهنیت لازم نیست که به سفرهای دور و دراز برویم.

کوتاه‌ترین سفر، قدم زدن است. نسبت میان قدم زدن و سفر رفتن مثل نسبت میان یک درخت مینیاتوری و جنگل است. حتی اگر فقط هشت دقیقه دور آپارتمان یا چند دقیقه در پارک محل قدم بزنیم باز هم بسیاری از همان ویژگی‌های سفر را دارد.

هنگام قدم زدن ممکن است چشم‌مان به یک گل بیفتد. وقتی می‌توان هر لحظه به قاره‌ی دیگری سفر کرد بسیار نادر است که از گل‌ها لذت برد. معمولاً توجه ما به چیزهای دیگری جلب می‌شود، چیزهایی بزرگ‌تر و باشکوه‌تر از این جلوه‌های کوچک و ظریف طبیعت. اما وقتی نمی‌توانیم سفر کنیم و دنیا را غم و اندوه فراگرفته است، بعید است که نسبت به گل‌ها کاملاً بی‌تفاوت بمانیم. در چنین شرایطی گل‌ها دیگر نه عامل حواس‌پرتی از امور مهم بلکه مایه‌ی لذت و دلخوشی در بحبوحه‌ی مشکلات و گرفتاری‌ها هستند.

در هنگام قدم زدن کوتاه شاید چشم‌مان به یک حیوان کوچک بیفتد: یک اردک یا یک جوجه‌تیغی. او با بی‌اعتنایی محض نسبت به ما سرگرم زندگی خود است. سرش به کار خود گرم است. قرن‌هاست که عادت‌های این گونه از حیوانات تغییر نکرده است. ممکن است با دقت به آن نگاه کنیم اما او به هیچ وجه درباره‌ی ما کنج‌کاو نیست؛ از نظر او، ما جزئی از توده‌ی انبوه چیزهای ناشناختنی هستیم. برای یک اردک فرقی ندارد که یک تبه‌کار تکه نانی به سویس پرتاب کند یا یک قاضی دیوان‌عالی، یک میلیاردر یا یک ورشکسته؛ فردیت ما به حال تعلیق درمی‌آید و، بعضی از روزها، این امر مایه‌ی آسایش خاطر عمیق است. در هنگام قدم زدن کوتاه توجه‌مان به چیزهایی جلب می‌شود که از یاد برده بودیم- دوران کودکی، خوابی عجیب و غریب که دیده‌ایم، دوستی که سال‌هاست ندیده‌ایم، کار مهمی که همیشه می‌خواست‌ایم انجام

چطور از درون اتاق خود به دور دنیا سفر کنیم

دهیم. از نظر فیزیکی، چندان مسافتی طی نمی‌کنیم اما قلمروهای ذهنی پهناوری را درمی‌نوردیم.

پس از مدتی کوتاه به خانه برمی‌گردیم. هیچ‌کس دلش برای ما تنگ نشده یا شاید حتی متوجه نشده است که بیرون رفته بودیم. اما ما تفاوت ظریفی پیدا کرده‌ایم: اندکی کامل‌تر، دوراندیش‌تر، شجاع‌تر و خلاق‌تر از قبل شده‌ایم، قبل از آن که خردمندانه عازم این سفر کوتاه شویم.

روزی دوباره آزادی‌های خود را به دست خواهیم آورد. بار دیگر می‌توانیم در گوشه و کنار دنیا پرسه بزنیم. اما در دوران حبس دسته‌جمعی خود، گذشته از دردهای بدیهی، شاید وقتی آزادی‌های عادی خود را از دست بدهیم به مطلوبیت بعضی دیگر چیزها پی‌بریم. تصادفی نیست که بسیاری از بزرگ‌ترین اندیشمندان دنیا مدت‌های بسیار زیادی را تنها در اتاق‌شان می‌گذراندند. سکوت به ما فرصت می‌دهد تا به ارزش بسیاری از چیزهایی که معمولاً از آنها غافل‌ایم، پی‌بریم؛ و چیزهایی را که احساس کرده‌ایم اما به اندازه‌ی کافی نفهمیده‌ایم درک کنیم.

اکنون صرفاً در حبس به سر نمی‌بریم؛ در عین حال از این مزیت بهره می‌بریم که می‌توانیم به اطراف و اکناف قاره‌های درونی ناشناخته، گاهی دلهره‌آور اما در اصل شگفت‌انگیز سفر کنیم.